

به نام خداوند بخشاینده مهربان

سید الشهداء
حضرت امام حسین (علیه السلام)

پیشوایان هدایت

۵

سید الشهداء

حضرت امام حسین (علیه السلام)

گروه مؤلفان

(سید منذر حکیم با همکاری وسام بغدادی و عدی غریباوی)

مترجم: عباس جلالی

مجمع جهانی اهل بیت (علیهم السلام)

● پیشوایان هدایت - ۵، سید الشهداء، حضرت امام حسین (علیه السلام)
نویسنده: گروه مؤلفان (سید منذر حکیم باهمکاری وسام بغدادی و عدی غریباوی)
مترجم: عباس جلالی
تهیه کننده: معاونت فرهنگی، اداره ترجمه
سایر همکاران: ویراستاری و بازنگری: مصطفی اسکندری;
نمونه خوانی و کنترل نهایی: مهدی گلفشان;
غلط گیری و صفحه آرایی: قاسم بغدادی;
طرح جلد: حسین صمدی
ناشر: مجمع جهانی اهل بیت (علیهم السلام)
نوبت و تاریخ چاپ: اول، ۱۳۸۴ ش. / ۱۴۲۶ ق. / ۲۰۰۵ م.
تعداد: ۵۰۰۰
چاپ: چاپخانه لیلا
نشانی الکترونیکی: E-mail: info@ahl-ul-bait.org
شابک: ISBN: 964-529-015-5
● حقوق چاپ برای مجمع جهانی اهل بیت (علیهم السلام) محفوظ است.

پیش گفتار

در عصر کنونی، که عصر نبرد فرهنگ هاست، هر مکتبی که بتواند با بهره گیری از شیوه های مؤثر تبلیغ، به نشر ایده های خود بپردازد، در این عرصه پیشتاز خواهد بود و براندیشه جهانیان اثر خواهد گذاشت.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، نگاه جهانیان يك بارديگر به اسلام و فرهنگ تشيع و مکتب اهل بيت(عليهم السلام) معطوف شد، دشمنان برای شکستن این قدرت فکری و معنوی و دوستان و هواداران برای الهام گیری و پیروی از الگوهای حرکت انقلابی و فرهنگی، به ام القرای این فرهنگ ناب و تاریخ ساز چشم دوختند.

مجمع جهانی اهل بيت(عليهم السلام) با درك ضرورت همبستگی و همفکری و همکاری پیروان خاندان عصمت و در راستای ایجاد رابطه فعال با شیعیان جهان و بکارگیری نیروی عظیم و کارآمد و خلاق شیعیان و اندیشمندان مذهب جعفری گام در این میدان نهاد، تا از طریق برگزاری همایش ها و نشر کتب و ترجمه آثار و اطلاع رسانی در حوزه تفکر شیعی به گسترش فرهنگ اهل بيت و اسلام ناب محمدی بپردازد. خدارا سپاس که با هدایت های ویژه مقام معظم رهبری حضرت آیت الله خامنه ای (مدظله) در این میدان حساس و فرهنگ ساز، گام های مهمی برداشته شده و امیداست در آینده، این حرکت نورانی و اصیل، هرچه پویاتر و بالنده تر شود و جهان امروز و بشریت تشنه به معارف زلال قرآن و عترت، بیشتر از چشمه سار این معنویت مکتبی و مکتب عرفانی و اسلام ولایی بهره مند و سیراب گردد.

براین باوریم که عرضه درست و کارشناسانه و منطقی و استوار فرهنگ اهل بيت(عليهم السلام)، می تواند جلوه های ماندگار میراث خاندان رسالت و پرچمداران بیداری و حرکت و معنویت را در معرض دید جهانیان قرار دهد و دنیای خسته از جهالت مدرن، خودکامگی جهانخواران و فرهنگ های ضد اخلاق و انسانیت را درآستانه «عصر ظهور»، تشنه حکومت جهانی امام عصر(عیه السلام) بسازد.

از این رو، از آثار تحقیقی و تلاش علمی محققان و نویسندگان در این مسیر استقبال می‌کنیم و خود را خدمتگزار مؤلفان و مترجمانی می‌دانیم که در نشر این فرهنگ متعالی، تلاش می‌کنند.

* * *

خرسندیم که در نوبتی دیگر، یکی از محصولات پژوهشی مجمع جهانی اهل‌بیت(علیهم السلام)، با عنوان مجموعه «اعلام الهدایه» که حاصل زحمات محققین ارزشمند این نهاد مقدس می‌باشد را تقدیم شما عزیزان می‌نماییم. این جلد از مجموعه مذکور با همت و تلاش و خامه پرتوان استاد عباس جلالی به فارسی برگردانده شده است که توفیقات روز افزون مؤلفین محترم و مترجم گرانقدر را از خداوند متعال خواستاریم. در همین جا، از همه دوستان عزیز و همکاران صادق در اداره ترجمه که در فراهم آوردن این اثر، کوشش کردند، صمیمانه تقدیر می‌شود. باشد که این گام کوچک، در میدان جهاد فرهنگی، مورد رضای صاحب ولایت قرارگیرد.

معاونت فرهنگی

مجمع جهانی اهل بیت(علیهم السلام)

بسم الله الرحمن الرحيم

سپاس خدایی را که راه هدایت را به آفریده هایش رهنمون گشت و بر راهنمایان برگزیده اش به ویژه خاتم پیامبران حضرت محمدین عبدالله(صلی الله علیه وآله وسلم) و خاندان والاتبارش درود بیکران باد.

خدا، انسان را آفرید و به او خرد و اندیشه بخشید؛ با خرد، حقیقت را در می‌یابد و آن را از باطل باز می‌شناسد و با اراده، مصالح خویش را بر می‌گزیند و اهدافش را تحقق می‌بخشد. وی، خرد را حجت بر بندگان خود قرار داد و از سرچشمه فیض و هدایتش بر آنان فرو بارید. به انسان، نادانسته‌ها را آموخت و او را به راه کمال درخور وی و هدف از آفرینش او، آشنا ساخت.

قرآن، ارکان، لوازم و راه های هدایت الهی را روشن ساخت، از سویی به بیان علل آن هاپرداخته و از سوی دیگر، از نتایج و ثمرات آن ها پرده برداشته است، آن جاکه فرمود:

(قُلْ إِنَّ هُدَى اللَّهِ هُوَ الْهُدَى);^(۱)

بگو: هدایت واقعی همان هدایت خداست.

(وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ);^(۲)

و خداوند، هر کس را بخواهد به راه راست هدایت می کند.

(وَاللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ);^(۳)

و خداوند، سخن حق می گوید و به راه صحیح هدایت می کند.

(وَمَنْ يَعْتَصِم بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ);^(۴)

هر کس به خدا تمسک جوید، در حقیقت به راهی راست هدایت شده است.

(قُلْ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا

لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ);^(۵)

بگو: خداوند به حق رهنمون می شود، آیا کسی که به سوی حق هدایت می کند برای پیروی شایسته تر است یا آن کس که خود هدایت نمی شود، مگر آن که هدایتش کنند؟ شما را چه می شود، چگونه دآوری می کنید؟.

(وَيُرِي الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ الَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنَ رَبِّكَ هُوَ الْحَقُّ وَيَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ

الْحَمِيدِ);^(۶)

آنان که از علم و دانش بهره مندند، آگاهی دارند که آنچه از ناحیه پروردگارت بر تو نازل گردیده حق است و او به راه خدای عزیز و حمید، هدایت می کند.

(وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ);^(۷)

چه کسی گمراه تر از فردی است که هدایت الهی را نپذیرفته و از هوای نفس خود پیروی کند:

آری، خداوند بزرگ سرچشمه هدایت حقیقی است، و اوست که بشر را به راه راست

و حق هدایت می کند. دانش نیز، این حقیقت را تأیید می کند و دانشیان با تمام وجود،

۱. انعام / ۷۱.

۲. بقره / ۲۱۳.

۳. احزاب / ۴.

۴. آل عمران / ۱۰۱.

۵. یونس / ۳۵.

۶. سبأ / ۶.

۷. قصص / ۵۰.

بدان گردن می نهند. خداوند در سرشت انسان، میل به کمال و زیبایی را به ودیعت نهاد، آن گاه بر او منت گذارد و نعمت شناخت راه کمال را به وی ارزانی داشت؛ از این رو، می فرماید:

(وما خلقت الجنّ والإنس إلا ليعبدون)^(۸)

من جن و انس را فقط برای عبادت و پرستشم آفریدم.

و چون پرستش حقیقی، بی شناخت، صورت نمی بندد، به همین سبب، تنها راه دست یابی به اوج قله کمال، پرستش همراه بینش است.

خداوند، انسان را به دو نیروی خشم و شهوت مجهز نمود تا توان حرکت به سوی کمال را داشته باشد و او را از تسلط این دو نیرو و خواهش های نفسانی زابیده شده از آن - که همواره همراه انسان هاست - ایمن نساخت. به همین دلیل، آدمی افزون بر عقل و دیگر ابزارهای شناخت، به چیزی نیاز دارد که سلامت بینش او را ضمانت کند تا حجت بر او کامل و نعمت هدایت برایش تمام گردد، و همه عوامل انتخاب آگاهانه راه درست یا بیراهه
برای
فراهم آید.

از این رو نتیجه سنت هدایت الهی این بود که عقل آدمی از سوی وحی الهی و راهنمایی رهنمایان برگزیده خدا در تمام زوایای زندگی پشتیبانی گردد.

پیامبران، از آغاز بردمیدن تاریخ و در گذر زمان، مشعل هدایت ربانی را بردوش کشیدند تا بندگان خداوند بدون هدایتگر و راهبر نمانند و گفتار وحی - که تأییدگر عقل است - نیزگویای همین مطلب است که «زمین هیچگاه از حجت الهی خالی نخواهد بود. حجت خدا، همواره - قبل و بعد و همراه - با خلق است، به گونه ای که اگر در زمین دو کس بیشتر نماند، یکی از آن دو حتماً حجت خداست.» و قرآن نیز بدین مطلب اشاره کرده است:

(انما انت منذر ولكل قوم هاد)^(۹)

تو فقط بیم دهنده ای، و هر گروهی راهنمایی دارد.

۸. ذاریات/ ۵۶.

۹. رعد/ ۷.

پیامبران و جانشینانشان، مسئولیت هدایت مردم را برعهده دارند و وظایف و مسئولیت آن‌ها بدین شرح است :

۱. وحی را کامل و دقیق دریافت کنند که چنین امری به آمادگی تمام نیاز دارد. از این رو، خداوند خود فرستادگان الهی را بر می‌گزیند، و قرآن از آن آشکارا سخن گفته است :

(الله أعلم حيث يجعل رسالته):^(۱۰)

خدا آگاه‌تر است رسالت خویش را کجا قرار دهد.

و (الله يجتبی من رُسله من یشاء):^(۱۱)

خداوند از فرستادگانش هر که را بخواهد بر می‌گزیند.

۲. رسالت الهی را به بشر برسانند. ابلاغ چنین رسالتی به داشتن صلاحیت کامل بستگی دارد، و این شایستگی مبتنی بر آگاهی لازم از جزئیات، اهداف رسالت و مصونیت از اشتباه است :

(كان الناس أمة واحدة فبعث الله النبيين مبشرين ومنذرين وأنزل معهم الكتاب بالحق

ليحكم بين الناس فيما اختلفوا فيه):^(۱۲)

مردم در آغاز، يك دسته بودند، خداوند پیامبران را برانگیخت تا مردم را مژده و بیم دهند و کتاب آسمانی را که به سوی حق دعوت می‌کرد، با آن‌ها نازل نمود تا در اختلافاتی که بین مردم وجود داشت، میانشان داوری کنند.

۳. امتی وفادار و پایبند به رسالت الهی به وجود آورند و آنان را برای حمایت از رهبر، آماده سازند. قرآن با کاربرد دو واژه «تربیت» و «تعلیم» این مسئولیت مهم را به شکلی رسا اعلام می‌دارد:

(يزكّهم ويعلمهم الكتاب والحكمة):^(۱۳)

آنان را تزکیه می‌کند و به آن‌ها کتاب (قرآن) و حکمت می‌آموزد.

تزکیه، یعنی تربیت به سوی کمال در خور آدمی که این تربیت به الگوی شایسته‌ای نیاز دارد که از تمام عناصر کمال بهره‌مند باشد:

(لقد كان لكم في رسول الله أسوة حسنة):^(۱۴)

رسول خدا به یقین برای شما الگو و سرمشق نیکویی بود.

۱۰. انعام/ ۱۲۴.

۱۱. آل عمران/ ۱۷۹.

۱۲. بقره/ ۲۱۳.

۱۳. جمعه/ ۲.

۱۴. احزاب/ ۲۱.

۴. رسالت خویش را از انحراف و گمراهی و تحریف پاس دارد. چنین امری به شایستگی علمی و معنوی نیازمند است که از آن به «عصمت» تعبیر می‌کنند.

۵. در اجرای اهداف معنوی رسالت و تحکیم ارزش‌های اخلاقی در جان و روان انسان‌ها و ارکان جوامع بشری بکوشد و این عمل تنها در چهارچوب دستورات الهی و با اجرای قوانین دینی میسر است و جز با بنای نهادی سیاسی بر اساس ارزش‌های الهی تحقق پذیر نیست. اجرای این طرح‌ها و قوانین، رهبری فرزانه، بسیار شجاع، فوق‌العاده مقاوم، آگاه به روحیات طبقات مختلف جامعه و جریان‌های فکری، سیاسی و اجتماعی و قوانین مربوط به اداره و تربیت و راه و رسم زندگی، می‌طلبد. موارد یاد شده که می‌توان آن‌ها را به صلاحیت‌های علمی تعبیر کرد، افزون بر عصمتی است که آن را صلاحیت معنوی می‌نامیم.

پیامبران و جانشینان آنان در راه تحقق اهدافی که خداوند برای آنان ترسیم کرده بود، لحظه‌ای از پا ننشستند و از جان دست‌شستند و پنجه در پنجه دشواری‌ها افکندند و از هیچ کوششی نپاسودند. خداوند تلاش پی‌گیر آنان را با رسالت آخرین پیام‌آور نور، حضرت محمد بن عبدالله (صلی الله علیه وآله وسلم) تکمیل ساخت و امانت و مسئولیت هدایت بشر را بر عهده آن انسان برجسته نهاد و رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) در این راستا گام‌های شگفت‌انگیزی برداشت و در کوتاه‌ترین زمان، به بزرگترین نتایج دست یافت که حاصل تلاش‌های بیست و سه ساله آن حضرت را می‌توان چنین گزارش داد:

۱. عرضه رسالتی کامل به بشر که دربردارنده عناصر دوام و بقاست.
۲. مجهز نمودن آن رسالت به عناصر بازدارنده از کژی و انحراف.
۳. تأسیس و تشکیل امتی مسلمان که اسلام را مکتب، پیامبر را رهبر، و آیین الهی را قانون زندگی می‌دانست.
۴. ایجاد دولتی اسلامی که آیین الهی را به مرحله اجرا نهاد و پرچم اسلام را به دوش کشید.

۵. ارائه چهره درخشانی از رهبری حکیمانه الهی که خود تجسم کامل آن بود. تحقق کامل اهداف رسالت، در گرو چند امر بود.

الف) رهبر شایسته‌ای که بتواند رسالت الهی را اجرا کند و آن را از دست هوسبازان، حفظ نموده و استمرار بخشد؛

ب) تربیت صحیحی که متناسب با گذر زمان، برای همگان تداوم یابد و این کار تنها از عهده مربیانی برخوردار از صلاحیت علمی و معنوی بر می‌آید؛ رهبرانی که در منش و رفتار، چونان پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) برجسته‌ترین، به شمار آیند.

از این رو، خواست خدا چنین بود که نبی اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) برگزیدگانی از اهل بیت خویش را درخور این کار آماده سازد، و به نام مبارک آنان تصریح کند و رشته امور هدایت مستمر الهی را به دستور خدا به آنان بسپارد تا دین را از تحریف نادانان و فریبکاران حفظ و نسل های بعد را بر اساس ارزش ها بیورانند و این برنامه ریزی الهی در این سخن رسول گرامی اسلام جلوه گر شد که فرمود:

«إني تارك فيكم الثقلين ما إن تمسكتم بهما لن تضلوا، كتاب الله وعترتي وإنهما لن يفترقا حتى يردا على الحوض»؛

من دو [چیز] گرانسنگ میان شما می نهم، تا زمانی که به آن ها متمسک و پای بند باشید، هرگز به گمراهی نمی افتید، آن دو، کتاب خدا (قرآن) و عترت منند، و از یکدیگر جدایی ناپذیرند تا در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند.

در این مسیر، امامان معصوم (علیهم السلام) همان برجستگانی بودند که پیامبر به فرمان خدا، آنان را برای رهبری امت، پس از خود منصوب کرد. رفتار آنان بیانگر روش واقعی اسلام است و تحقیق و بررسی زندگانی آنان از چهره فراگیر و چند بُعدی حرکت اصیل اسلامی پرده برمی دارد؛ حرکتی که راه خود را در ژرفای جان مسلمانان طی می کند. بی تردید توان این حرکت پس از رحلت رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) رو به کاهش نهاد. از این رو، امامان معصوم (علیهم السلام) بی آن که از مسیر سنت هستی که بر روش رهبری و امت حکمفرماست، خارج شوند، به آگاه ساختن مردم پرداختند و در جهت ایجاد و ارتقای آگاهی مکتبی امت و حرکت رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) و انقلاب شکوهمندش، قدرت آن ها را به تحرك واداشته و شتاب بخشیدند.

زندگی ائمه نیز در استمرار سیره پیامبر اسلام قرار داشت و مردم به آنان، چونان مشعل های فروزان هدایت رو می آوردند. بدین سان، پیشوایان دین، مردم را به سوی حق و رضای او هدایت کرده و خود، در راه اجرای دستورات الهی، استوار بودند و در دست یابی به کمال مطلوب انسانی، بر دیگران پیشی گرفتند. زندگی آن ها سرشار از جهاد، شکیبایی بر دشواری ها و تحمل آزار ستمکاران بود تا آن جا که در این راه، عزت شهادت را بر خواری زندگی با ستمکاران ترجیح دادند و پس از جهاد و مبارزه ای بزرگ و بس با عظمت، به دیدار خدا نایل گشتند.

به یقین، تاریخ نگاران هیچ گاه بر دست یابی به تمامی ابعاد زندگی عطرآگین آن بزرگواران قادر نیستند. از این رو، می کوشیم تا با پژوهش و تحقیقی ژرف از آن چه در تاریخ آمده با خوشه چینی از خرمن سیره آنان، اثری سودمند فرا روی خوانندگان قرار دهیم.

پژوهش ما با شرح زندگانی نبی اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) آغاز و با بیان زندگی وجود مبارك خاتم اوصیا حضرت ولی عصر امام زمان - عجل الله تعالی فرجه الشریف - پایان می پذیرد، امید این که خدای متعال، گیتی را به نور عدالتش روشن گرداند.

کتاب حاضر، به بررسی زندگانی سرور آزادگان حضرت اباعبدالله الحسین (علیه السلام)، پنجمین اختر سپهر عصمت و أسوه هدایت و نور و سومین پیشوای دین پس از نبی اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) می پردازد که با خون پاک خود و خاندان و یاران باوفایش، درخت تناور اسلام را آبیاری و آن را از پژمردگی و سقوط، مصونیت بخشید، بزرگ مردی که مصداق سخن رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) بود آن جا که فرمود: حسین، مشعل فروزان هدایت و کشتی نجات امت جدش از توفان های ستم و بیداد سرکشان و ستم پیشگان است.

جا دارد از کلیه کسانی که در به ثمر رسیدن این طرح مبارك تلاش فراوانی مبذول داشته و آن را به جهان نور تقدیم کردند به ویژه اعضای محترم گروه تألیف بالاخص محقق ارجمند حجة الاسلام و المسلمین جناب آقای سید منذر حکیم حفظه الله تعالی سیاستگزاری کنیم و سر بر آستان حق بساییم که توفیق به انجام رساندن این دائرة المعارف خجسته را به ما ارزانی داشت، «فإنه حسبنا و نعم النصير».

معاونت فرهنگی

مجمع جهانی اهل بیت (علیهم السلام)

قسمت اول

بخش نخست

سالار شهیدان در يك نگاه

بخش دوم

نمایی از شخصیت اباعبدالله الحسین (علیه السلام)

بخش سوم

جلوه هایی از شخصیت امام حسین (علیه السلام)

بخش نخست

سالار شهیدان در يك نگاه

امام ابو عبدالله حسین بن علی بن ابی طالب (علیهما السلام) سالار شهدای کربلا، به اتفاق ناقلان حدیث، سوّمین پیشوای اهل بیت عصمت و طهارت پس از رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) و سرور جوانان اهل بهشت و یکی از دو اختر تابناک سپهر امامت است که دودمان نبیّ اکرم (صلی الله علیه وآله) از آن ها پدید آمد. این امام والاتبار زمره چهار نور مقدّسی است که رسول خدا (صلی الله علیه وآله) به اتفاق آنان با مسیحیان نجران مباحله انجام داد و در زمره اصحاب کساء است که خداوند، پلیدی را از آنان دور و آن ها را پیراسته ساخته است. وی از جمله نزدیکان نبیّ اکرم (صلی الله علیه وآله) به شمار می آید که خداوند، مردم را به دوستی و محبّت آنان فرمان داده و یکی از دو امانت گرانسنگی است که هر کس به آنان تمسّک جوید، اهل نجات و رهایی و آن که از فرمان آن ها سرپیچی کند، به گمراهی و انحراف کشیده خواهد شد.

امام حسین (علیه السلام) همراه با برادر ارجمندش امام مجتبی (علیه السلام) در دامان پاک و مطهّر و مبارک پدر و مادر و جدّ بزرگوارش نشو و نما کرد و از سرچشمه زلال مکتب نبی اکرم (صلی الله علیه وآله) و فضایل بلند اخلاقی و باران مهر و محبّتش تغذیه و از عشق و علاقه و توجه فراوانش بهره مند گردیده به گونه ای که ادب و هدایت و شکوه و جلال و شجاعتش را برایش به میراث نهاد. این ویژگی ها به وی شایستگی چنان رهبری با عظمتی بخشید که پس از پدرش امیرمؤمنان و برادرش امام مجتبی (علیه السلام) انتظار آن می رفت و جد بزرگوارش بارها از این موضوع به صراحت سخن گفته بود. آن جا که فرمود:

«الحسن و الحسين امامان قاما او قعدا، اللهم اني احبهما فأحب من يحبهما»؛

حسن و حسین دست به قیام بزنند یا نزنند، امام و پیشوا هستند. خدایا! من آن دو را دوست دارم و تو نیز دوستدارشان را دوست مدار.

در وجود مبارک این امام والاتبار دو نهر فضیلت نبوت و امامت به یکدیگر پیوسته و مجد و عظمت و بزرگواری در او گرد آمده بود. مسلمانان، پاکی، صفا و صمیمیت،

وارستگی، کرم و بخششی را که در پدر و مادر و جدّ بزرگوارش سراغ داشتند، در او یافتند. شخصیت امام حسین (علیه السلام) یادآور همه آن بزرگواران بود؛ به همین دلیل به او عشق و محبت ورزیده و ارج می نهادند، آن بزرگوار در کنار امور یاد شده در مشکلات زندگی و امور دینی مردم پس از پدر و برادر ارجمندش تنها مرجع حلّ مشکلات آنان به شمار می آمد به ویژه پس از آن که مسلمانان در نتیجه تسلط حکومت جاهل امویان به زندگی مشقت باری دچار گردیدند. این وضعیّت آنان را در چنان بن بست جدیدی قرار داد که پیش از آن نظیرش را ندیده بودند و امام حسین (علیه السلام) تنها شخصیت اسلامی الهی بود که توانست امتّ رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) را به خصوص و بشر را عموماً از چنگال پلید این جاهلیت جدید برهاند.

حسین بن علی (علیه السلام) نیز مانند پدر بزرگوار و برادر ارجمندش امام مجتبی (علیه السلام) در تمام مراحل زندگی و سیره عملی خود نمونه کامل انسان الهی و در صبر و بردباری بر آزار و اذیت در راه خدا و گذشت و کرم و بخشش و مهربانی و شجاعت و ذلت ناپذیری و عرفان و عبادت و بندگی و بیم از خدا و فروتنی در برابر حق و خروشیدن بر باطل، نمونه زنده اخلاق والای نبوی و سمبل برجسته دلاوری و جهاد در راه خدا و امر به معروف و نهی از منکر و بارزترین الگوی ایثار و از خودگذشتگی در جهت زنده کردن ارزش های پر ارج آیین مقدس جدش سرور پیامبران به شمار می آید، تا آنجا که جدّ بزرگوارش درباره او فرمود: «حسین مّتی و أنا من حسین»؛ حسین از من است و من از حسین.

رسول خدا (صلی الله علیه وآله) با این سخن از رتبه و جایگاه این شخصیت بزرگ، با رساترین تعبیر یاد کرد.

حسین بن علی (علیه السلام) پس از جدّ بزرگوارش رسول خدا (صلی الله علیه وآله) تحت مراقبت مادر گرانقدرش، صدیقه طاهره فاطمه زهرا (علیها السلام)، بانوی بانوان جهان و حمایت پدر بزرگوارش، علی مرتضی سلام الله علیه سرور اوصیاء و پیشوای مسلمانان، قرار گرفت؛ پیشوایی که پس از رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) شاهد رنج و اندوه و انحراف رهبری مسلمانان بود و پیامدهای ناگوار رنج و مصیبت و کشاکش و ستیز با عناصری که این پیشوایی بزرگ را در کمال خودستایی و بی دلیل و برهان به یغما بردند، پدر و مادر بزرگوارش را احاطه کرده بود و... امام حسین (علیه السلام) در کنار برادرش حسن و پدر ارجمندش امیرمؤمنان (علیهما السلام) و مادر گرامی اش فاطمه، شاهد این رنج و اندوه بوده و تلخی و مرارت های آن را فرو خورد. هرچند دوران

کودکی اش را سپری می کرد ولی به خوبی از عمق ماجراهای دردناک و شدت مصیبت آگاه بود.

امام حسین (علیه السلام) در دوران خلافت عمر بالندگی یافت و در کنار پدر و برادرش به ظاهر، از سیاست و پذیرش مسئولیت خلافت، خودداری نمود و به تهذیب و تربیت مردم رو آورد و احکام دینشان را در مسیر صحیح رسالت که در سیر و سلوک پدر ارجمندش علی بن ابی طالب (علیه السلام) و موضع گیری های اصولی و ارزشمند آن حضرت تجسم داشت، بدانان می آموخت.

امام حسین (علیه السلام) در دوران خلافت عثمان که در عنفوان جوانی به سر می برد در کنار پدر قرار داشت و خالصانه برای اسلام کار می کرد و همگام با پدر در جهت پایان دادن به فساد و تباهی که در سایه شوم حکومت عثمان و حاشیه نشینانش، به پیکر امت و دولت راه یافته بود، تشریک مساعی داشت و طی این برهه هیچ گاه از مواضع پدر ارجمندش پا فراتر ننهاد، بلکه در مسیر همان رهبری قانونی که رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) آن را به پدر بزرگوارش علی مرتضی سپرده بود چونان سربازی مخلص و فداکار بود.

حضرت اباعبدالله الحسین (علیه السلام) در عصر حکومت علوی در کلیه مواضع گیری ها و جنگ و نبردهای پدر بزرگوارش علی (علیه السلام) در کنار آن حضرت قرار داشت و در نبرد با ناکثین و قاسطین و مارقین، لحظه ای ضعف و سستی به خود راه نداد؛ با این که پدر ارجمندش به جهت بیم از قطع دودمان رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) به واسطه شهادت او و برادرش حسن، به حیات و زندگی آن ها سخت علاقه مند بود.

این دو بزرگوار تا آخرین لحظه در کنار پدر بزرگوارشان قرار داشتند و رنج و محنتی را که پدر از مردم عراق می دید، آن دو نیز متحمل می شدند. سرانجام امیرمؤمنان (علیه السلام) در یکی از خانه های خدا فرشته شهادت را در آغوش کشید و در محراب عبادت خویش در مسجد کوفه و در مقدسترین لحظات زندگی اش یعنی لحظه نیایش و عبادت و توجه به پروردگار کعبه به فیض شهادت نائل و در خون مبارک خویش غوطهور گشت و بر لبان مبارکش جمله «فَرْتُ وَ رَبِّ الْكَعْبَةِ» نقش بست.

امام حسین (علیه السلام) پس از پدر بزرگوار خویش در کنار برادر ارجمندش امام مجتبی (علیه السلام) قرار گرفت و در جهت به خلافت رسیدن امام حسن (علیه السلام) همانند

توده مسلمانان مهاجر و انصار و تابعین، در کوفه با برادر بیعت نمود و با این که معاویه برای از چشم انداختن امام مجتبی (علیه السلام) و پراکنده ساختن طرفداران وی و پایان دادن به حکومت قانونی او تمام عوامل فریبنده خود را به کار گرفته بود، هیچ گاه از مواضع برادرش حسن (علیه السلام) که هر يك از جدّ بزرگوار و پدر ارجمندش به امامت وی تصریح کرده بودند، یا فراتر نهاد.

حسین بن علی (علیه السلام) از مواضع برادر و نتایجی که بر آن ها مترتب بود، کاملاً آگاه بود زیرا شرایط دشواری که مسلمانان را در آن برهه به ویژه پس از شهادت امام علی (علیه السلام) فراگرفته بود به خوبی احساس می کرد، چرا که سیاسی بازی ها و شعارهای عوام فریبانه معاویه بسیاری از ساده اندیشانی که پایگاه بزرگ مردمی را در جامعه کوفه و مرکز خلافت اسلامی تشکیل می دادند، تحت تأثیر قرار داده بود. به همین دلیل پس از تبلیغات گمراه کننده معاویه و حاشیه نشینان و کارگزارانش در صفوف سپاه طرفدار امام علی (علیه السلام)، این افراد در حقانیت خط امام علی بن ابی طالب (علیه السلام) دچار شك و تردید شده و دیگران را نیز به تردید انداختند و امام حسن مجتبی (علیه السلام) با تمام تدبیر سیاسی و شجاعت ادبی، متانت و وقار منطقی خویش، قادر بر قانع ساختن این پایگاه مردمی نشد و نتوانست آنان را بر غیر واقعی بودن شعارهای بنی امیه آگاه سازد تا تسلیم شعارهای صلح و آشتی که معاویه در جهت دست یابی به خلافت آن هم با کمترین هزینه ممکن سر داده است، نشوند و همین امر سبب شد امام حسن (علیه السلام) پس از اجرای کلیه طرح های سیاسی ممکن و پیمودن تمام راه های خردورزانه ای که يك رهبر با تدبیر در آن شرایط و اوضاع سیاسی و اجتماعی و روانی که امام و پیروانش در آن می زیستند، سزاوار بود بپیماید؛ ناگزیر شد از موضع قدرت اقدام به صلح نماید، از این رو، خلافت را وانهاد؛ ولی با این همه هیچ گاه مشروعیت حاکمیت معاویه را تایید ننمود. افزون بر آن، امام (علیه السلام) شروطی منطقی وضع کرد تا واقعیت معاویه و حکومت اموی را در کوتاه مدت و دراز مدت فاش سازد.

بدین ترتیب، امام حسن (علیه السلام) پس از گزینش این راه دشوار، به موفقیت دست یافت و گذشته از تحمل آزار و اذیت دشمنان، از نزدیکترین یاران خویش نیز سخنان ناروا و زخم زبان شنید تا سرانجام توانست از چهره حقیقی حکومت جاهلی بنی امیه که در پوشش اسلام و با سردادن شعار صلح و آشتی با نام اسلام و منتسب ساختن خود به قریش قبیلہ رسول خدا (صلی الله علیه وآله) در پی ریشه کن ساختن این آیین الهی بود،

پرده بردارد. معاویه با نقشه ماهرانه ای که کشید، کاری کرد که مسلمانان فراموش کنند خاندان ابوسفیان که بر اریکه حکومت اسلامی تکیه زده و با نام رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) و جانشینی آن بزرگوار بر مسلمانان حکمرانی می کنند، همان کسانی اند که تا دیروز با آیین اسلام در ستیز بودند.

امام مجتبی (علیه السلام) - با امضای قرارداد صلح - زمینه لازم را برای شورش بر ضد حکومت جاهلی اموی که يك بار دیگر با ظاهری اسلامی پدیدار گشته بود، فراهم ساخت و زمانی این ماجرا اتفاق افتاد که معاویه به هیچ يك از شروطی که امام حسن (علیه السلام) بر او قید کرده بود؛ از جمله عدم تعیین فردی برای خلافت پس از خود و عدم تعرض به پیروان امام علی و خودداری از ناروا گفتن به امام حسن و امام حسین (علیهم السلام) وفا نکرد.

معاویه نتوانست در برابر شروط یاد شده خویشتن داری نشان دهد، نفسش وی را به وسوسه واداشت که زهر کشنده ای را به امام حسن (علیه السلام) بخوراند تا بدین وسیله بتواند خلافت را به فرزند فاسقش یزید، به میراث نهد... ولی از نتایج عدم پذیرش شروط و این توطئه پلید آگاهی نداشت.

در واقع مسلمانان پس از گذشت دو دهه از سلطه بنی امیه به درنده خویی و جاهلیت این حکومت یقین حاصل کردند و مشاهده این اوضاع، پایگاه های مردمی شیعیان را برای ورود به عرصه های کارزاری جدید بر ضد نظام حاکم، مهیا ساخت و بدین سان شرایط مناسب شوریدن بر حکومت فراهم شد و با مُردن معاویه و بر سر کار آمدن یزید فاسق باده نوش که احکام دین را گستاخانه به تمسخر می گرفت و بر بیعت گرفتن از بزرگان صحابه و عموم تابعان و افراد ظلم ستیزی نظیر ابوعبدالله الحسین (علیه السلام) سرور ذلت ناپذیر و پیشوای مسلمانان، پافشاری نشان می داد، شروط لازم برای آن حرکت کامل گردید.

معاویه بن ابی سفیان نزدیک به بیست سال، با پیروی از سیاست گرسنه نگاه داشتن مردم، تهدید و حيله و نیرنگ، بر مسند خلافت تکیه زد. همین امر سبب شد از سوپی حقیقت وی برای امت آشکار شود و از سوی دیگر، مردمی که به بیماری وجدان و از دست دادن عزم و اراده، مبتلا بودند حیاتی نو بیابند. بدین ترتیب، امت از خواب غفلت خویش بیدار و شك و تردید آن ها نسبت به حقانیت خط اهل بیت (علیهم السلام) برطرف شد ولی از توان مقاومت در برابر ستم و ستم پیشگان برخوردار نبودند و به گفته فرزدق در

دیدارش با امام حسین (علیه السلام) که به دعوت کوفیان رهسپار عراق بود. دل های مردم کوفه با شما ولی شمشیرهایشان بر ضد شماست.

از این رو، موقعیت دینی ابو عبدالله الحسین (علیه السلام) ایجاب می کرد با فراهم آمدن کلیه شرایط لازم، در برابر امویان جاهلی، دست به قیام بزند با این که در دوران امام حسن مجتبی (علیه السلام) که مسلمانان دستخوش بیماری شك و تردید قرار گرفته و از آن رنج می بردند، چنین قیام و نهضتی به حالشان سودی نمی بخشید؛ در واقع آن گاه که مردم عراق به حسین بن علی (علیه السلام) نامه نگاری کرده و از او خواستند به سوی آنان رهسپار گردد، حجت بر آن حضرت تمام شد؛ زیرا کسانی که به آن بزرگوار نامه نوشته بودند، با بیرون راندن فرماندار بنی امیه از کوفه، از فرمان امویان سربرتافته بودند که این خود یکی از مظاهر بازگشت آگاهی به توده پیروان اهل بیت (علیهم السلام) تلقی می شد. به همین دلیل، امام حسین (علیه السلام) با دادن پاسخ مثبت به خواسته آن ها و با این که از عدم استقامت و پایداری و ضعف اراده آنان در برابر فریبکاری ها و ستم و تهدید حاکمان، آگاهی داشت، به سوی آن ها حرکت کرد زیرا حضرت ناگزیر می بایست بیماری جدیدی را که به تباه شدن تعالیم و دستورات دینی می انجامید و فرصت می داد تا خلافت به پادشاهی و سلطنت تبدیل گردد و به خلافتی نظیر حکومت یزید و دیگر جاهلیت اندیشانی که برای ضربه زدن به دین و نابودی آن خود را در پوشش دین جا زده بودند، مشروعیت می بخشید، از ریشه و بُن برگند.

با فراهم آمدن تمام شروط لازم برای قیام ابو عبدالله الحسین (علیه السلام) در جهت موفقیت و دست یابی به اهداف چنین قیامی^(۱۵)، آن بزرگوار در آن شرایط تاریخی در زمینه خلق حماسه جاودانش آنچه از توان و امکانات، تدارک دیده و مهیا نموده بود به کار گرفت و وجدان امت را تکان داد و دیگر بار آنان را برای پیمودن طریق رسالتشان بازگرداند و شخصیت اعتقادی و دینی آنان را از نو برانگیخت و مشروعیت را از حکومت ستم پیشگان بر گرفت.

تمام نقاب های فریبکارانه ای که دشمن خود را در آن ها نهان ساخته بود، پاره کرد و موقعیت دینی را طی نسل ها برای مسلمانان آشکار ساخت و ستمگران از مخدوش ساختن تعالیم نهضت و قیامش درماندند، چنان که نتوانستند در برابر موج انقلابی که

۱۵. برای آشنایی بیشتر با شروط پنجگانه ضروری و ضامن موفقیت و پیروزی امام حسین (علیه السلام) به کتاب ثورة الحسین - نظریه - الموقف - النتائج از شهید سید محمد باقر حکیم چاپ اول، نشر مؤسسه امام حسین (علیه السلام) ۶۲-۹۲ و مجله (الفکر الاسلامی) شماره ۱۷ مقاله شهید سید محمد باقر صدر پیرامون انقلاب حسینی با عنوان (التخطيط الحسینی لتغییر اخلاقه الهزيمة) مراجعه شود.

طی روزگاران ایجاد نمود و به حکومت ننگین بنی امیه و بنی عباس و پیروان آنان پایان داد، از خود پایداری نشان دهند، به همین دلیل قیام ابو عبدالله الحسین (علیه السلام) منبع نورافشانی همه ملل تلقی می شد چنان که ارزش های دینی که توسط امام (علیه السلام) مطرح و بر آن پافشاری و تأکید داشت، عوامل معیار ارزیابی تمام حکومت ها و نظام های سیاسی حاکم به شمار می آمد. سلام و درود بر آن بزرگوار آن زمان که دیده به جهان گشود و آن گاه که فرشته شهادت را در آغوش کشید و آن هنگام که زنده برانگیخته می شود.

بخش دوم

نمایی از شخصیت امام حسین (علیه السلام)

۱. جایگاه امام حسین (علیه السلام) در قرآن

مسلمانان در بیان هیچ موضوعی مانند فضایل اهل بیت (علیهم السلام) و مقام برجسته علمی و معنوی آنان و برخورداری آن‌ها از مجموعه کمالاتی که خدا اراده فرموده بشریت بدان‌ها آراسته گردد، تا این پایه همسو و هماهنگ نبوده‌اند. این یکدلی و اتفاق نظر، به بخشی از اصول و مبانی از جمله بیان صریح قرآن در مورد جایگاه ویژه اهل بیت (علیهم السلام) برمی‌گردد.

قرآن کریم، به صراحت اهل بیت را از هر گونه پلیدی پیراسته دانسته و آنان را همان نزدیکان نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) معرفی کرده که دوستی و محبتشان پاداش رسالتی است که خدای متعال به بشریت ارزانی داشته است. آنان نیک خصالانی‌اند که خالصانه از خدا فرمان بردند و از عذابش هراسیدند و به ترس و بیم خدا در دل، آراسته گشتند و خداوند نیز بهشت جاودان و رهایی از عذاب خویش را برایشان ضمانت فرمود. امام حسین (علیه السلام) بی تردید از اهل بیتی به شمار می‌آید که از پلیدی پیراسته‌اند. آن بزرگوار به صریح آیه مباحله که در ماجرای مباحله رسول خدا (صلی الله علیه و آله) با مسیحیان نجران نازل گردید، فرزند رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) تلقی می‌شود و قرآن کریم یاد این حادثه تاریخی را با پیام‌های ژرفی که در آن وجود داشت، جاودانه ساخت و فرمود:

(فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعِ ابْنَاءَنَا وَابْنَاتِكُمْ وَنِسَاءَنَا وَ

نِسَاءَكُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ)^(۱۶)؛

هر گاه پس از علم و دانشی که به تو رسیده باز هم کسانی با تو به ستیز برخیزند به آن‌ها بگو: بیایید هر يك از ما و شما فرزندان و زنان و خودمان را فراخوانده و سپس یکدیگر را نفرین نموده و لعنت خدا را نثار دروغگویان سازیم.

ناقلان حدیث به طرق گوناگون روایت کرده اند که این آیه شریف در شأن اهل بیت (علیهم السلام) یعنی رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) علی، فاطمه، حسن و حسین (علیهم السلام) نازل گشته و منظور از کلمه «أبناء» در این آیه بی تردید وجود مقدس امام حسن و امام حسین (علیهم السلام) است.

رسول خدا (صلی الله علیه وآله) در این رخداد تاریخی تصریح فرموده جمعی که همراه با آنان، برای مباحله آمده بود برترین انسان های روی زمین و گرامی ترین آن ها در پیشگاه خدایند. به همین دلیل پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) به اتفاق آنان مباحله انجام داد و کشیش نجران نیز به این واقعیت اذعان نموده و گفت: «من امروز، با چهره هایی روبرو هستم که اگر از خدا درخواست کنند کوهی را از جا برگند، این کار را عملی خواهد ساخت»^(۱۷).

این ماجرا نیز همانند آیه شریف یاد شده بر مقام والا و جایگاه بلند و برتری اهل بیت دلالت دارد و در پیشگاه خدا و رسول او محبوب ترین آفریدگان به شمار می آیند و هیچ يك از جهانیان در فضیلت به پایه آنان نمی رسند.

قرآن کریم در مورد عصمت هیچ يك از مسلمانان جز پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) به صراحت سخن نگفته، مگر اهل بیت که خداوند اراده فرموده آنان را از هرگونه پلیدی پیراسته گرداند^(۱۸). اگر مسلمانان در مورد داخل بودن همسران پیامبر در معنا و مفهوم آیه شریف، به اختلاف پرداخته اند، ولی در این که امام علی و حضرت زهرا و امام حسن و امام حسین (علیهم السلام) در مقصود این آیه مبارك داخل اند، هیچ گاه اختلافی نداشته اند^(۱۹).

از این جا می توانیم به راز نهانی که در دوستی و محبت اهل بیت (علیه السلام) و پایبندی به خط و مشی آنان وجود دارد پی ببریم و به گفته صریح قرآن عزیز، دوستی و محبت آن ها را بر دیگران ترجیح دهیم^(۲۰); زیرا عصمت اهل بیت (علیهم السلام) به هنگام وجود جریان های گوناگون و خواسته های مختلف، بهترین دلیل بر این است که نجات و

۱۷. نورالابصار / ۲۳-۲۲، به تفسیر جلالین، روح البیان، کتشاف، بیضاوی، رازی و صحیح ترمذی ۱۶۶/۲، سنن بیهقی ۶۳/۷، صحیح مسلم کتاب فضائل الصحابه، مسند احمد ۸۵/۱ و مصابیح السنه ۲۰۱/۲ مراجعه شود.

۱۸. چنان که / ۳۳ سوره احزاب به آن تصریح کرده است.

۱۹. به تفسیر کبیر فخر رازی، تفسیر نیشابوری صحیح مسلم ۳۳/۲۰، خصائص نسایی ۴، مسند احمد ۱۰۷/۴، سنن بیهقی ۱۵۰/۲، مشکل الآثار ۳۳۴/۱، مستدرک حاکم ۴۱۶/۲ و أسدالغابه ۵۲۱/۵ مراجعه شود.

۲۰. خدای متعال در سوره شورا / ۳۳ خطاب به پیامبر خود می فرماید (قل لا أسئلكم علیه أجراً الا المودة فی القربی); بگو جز محبت و دوستی نزدیکانم، از شما پاداشی نمی خواهم) و در سوره سبأ آیه ۷۴ فرموده (ما سألتکم من اجر فهو لکم; هرگونه پاداشی را از شما درخواست کرده ام، برای شماست).

رهایی، در پیروی از این گرانمایگان است. بنابراین، افرادی را که خداوند از پلیدی، پیراسته و در رساندن مردم به ساحل نجات راهنمای آنانند، پیروانشان نیز از غرق شدن و هلاکت، رهایی خواهند یافت.

ابن عباس از نبی اکرم (صلی الله علیه وآله) روایت کرده وقتی آیه (المودّة فی القربی؛ دوستی در حق نزدیکان) نازل شد، برخی مسلمانان مقصود آیه شریف را از نزدیکانی که اطاعتشان بر مسلمانان واجب گشته از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) جویا شدند حضرت در پاسخ فرمود: منظور آیه از نزدیکان، علی، فاطمه و فرزندان آنان (حسن و حسین است).^(۲۱)

قرآن کریم در سوره مبارک دهر که در تبیین عظمت حقیقت درونی و نفسانی اهل بیت (علیهم السلام) و اخلاص در اطاعت و عبادتشان، نازل گشت، به تشریح علل و اسباب این برتری و فضیلت پرداخته و می فرماید:

(انما نطعمکم لوجه الله لا نريد منکم جزاءً و لا شکوراً* انا نخاف من ربنا يوماً عبوساً
قمطیراً* فوقاهم الله شرّ ذلك اليوم و لقاہم نظراً و سروراً* و جزاهم بما صبروا
جنتاً و حريراً)^(۲۲);

ما شما را برای رضای خدا اطعام می کنیم و خواستار هیچ گونه پاداشی از شما نیستیم * ما از پروردگارتان در آن روز عبوس و سخت، بیمناکیم * خداوند آنان را از شرّ آن روز نگاه می دارد و آن ها را که شاد و مسرورند، پذیرا می شود * و در برابر صبر و بردباری، بدان ها بهشت و لباس هایی از حریر بهشتی ارزانی می دارد.

بنا به نقل بیشتر مفسران و محدّثان، این سوره مبارک در پی بیماری امام حسن و امام حسین (علیهم السلام) در حق اهل بیت نازل شد، که امام علی (علیه السلام) نذر کرد به شکرانه بهبودی آن دو بزرگوار سه روز، روزه بگیرد. از این رو، اعضای خانواده پس از بهبودی فرزندان، به نحوی بایسته به نذر خود وفا کردند؛ وفایی برخوردار از زینده ترین مظاهر ایثار و از خودگذشتگی که در حق آنان آیه نازل شد:

(انّ الابرار یشرّبون من کأس کان مزاجها کافوراً* عیناً یشرّب بها عباد الله
یفجّرونها تفجیراً* یوفون بالندر و یخافون يوماً کان شرّه مستطیراً)^(۲۳);

۲۱. تفسیر کبیر، تفسیر طبری، در المنثور در تفسیر / مودت.

۲۲. انسان/ ۹-۱۲.

۲۳. انسان/ ۵-۷.

به یقین، نیکان از آن جام می نوشند که با عطر دلپذیری آمیخته است * از چشمه ای که بندگان خالص خدا از آن می نوشند و از هر جا بخواهند آن را جاری می سازند* آنان به نذر خود وفا می کنند و از روزی که شرّ و عذابش گسترده است، بینماکند.

خداوند به پاس این ایثار و از خودگذشتگی و وفای به عهد، افزون بر نعمت های فراوان آخروی، پیشوایی و امامت دنیای مسلمانان را به آنان ارزانی داشته است.

۲. جایگاه حسین (علیه السلام) از نگاه خاتم پیامبران

پیامبر عظیم الشان اسلام از نواده گانش حسن و حسین به اوصافی یاد کرده که حاکی از مقام و منزلت والای آنان نزد اوست، از جمله آن دو امام همام:

۱. گل های بوستان نبی اکرم در دنیا و گل های خوشبوی وی میان این امتند^(۲۴).
۲. امام حسن و امام حسین، برترین انسان های روی زمین اند^(۲۵).
۳. آن دو، سالار جوانان بهشتی اند^(۲۶).
۴. آن ها دست به قیام بزنند یا نزنند، امام و پیشوا به شمار می آیند^(۲۷).
۵. آن دو بزرگوار، از عترت و اهل بیت پیامبرند که تا قیامت از قرآن جدایی ندارند و امتی که بدانان تمسک جوید، هرگز به گمراهی دچار نگردد^(۲۸).
۶. این دو امام در زمره اهل بیته اند که برای کشتی شکستگان خود، نجات از غرق شدن را ضمانت می کنند^(۲۹).

۷. آن دو، از جمله افرادی اند که جدّ بزرگوارشان در حق آنان فرمود:

«النَّجْمُ أَمَانٌ لِأَهْلِ الْأَرْضِ مِنَ الْغُرُقِ وَ أَهْلُ بَيْتِي أَمَانٌ لِأَهْلِ الْأَرْضِ مِنَ الْاِخْتِلَافِ»^(۳۰).

ستارگان، موجب امن و امان زمینیان از غرق شدن و هلاکت و اهل بیت من سبب مصونیت ساکنان زمین از اختلافند».

۸. جمعی از یاران رسول خدا (صلی الله علیه وآله) نقل کرده اند که از آن حضرت

شنیده اند درباره امام حسن و امام حسین (علیهما السلام) فرمود:

۲۴. صحیح بخاری ۱۸۸/۲، سنن ترمذی ۵۳۹.

۲۵. عیون أخبار الرضا ۶۷/۱.

۲۶. سنن ابن ماجه ۵۶/۱، ترمذی ۵۳۹.

۲۷. مناقب ابن شهر آشوب ۱۶۳/۳ به نقل از مسند احمد و جامع ترمذی و سنن ابن ماجه و دیگران.

۲۸. جامع ترمذی ۵۴۱، مستدرک حاکم ۱۰۹/۳.

۲۹. حلیة الأولیاء ۳۰۶/۴.

۳۰. مستدرک حاکم ۱۴۹/۳.

«اللهم انك تعلم أنني أحبهما فأحبهما و أحب من يحبهما»^(۳۱);

خدایا! تو به خوبی از علاقه من به آن دو آگاهی، بنابراین آنان و دوستدارشان را مورد محبت خویش قرار داده.

۳. جایگاه امام حسین (علیه السلام) از دیدگاه معاصران

۱. عمر بن خطاب به امام حسین (علیه السلام) گفت: آن چه را می بینی، خدا آفریده و پس از آن شما را به ما ارزانی داشته (یعنی: هر چه در دنیا داریم از خدا داریم)^(۳۲).

۲. عثمان بن عفان درباره امام حسن و امام حسین (علیه السلام) و عبدالله بن جعفر گفت: اینان در علم و دانش، گوی سبقت را از دیگران ربوده و به خیر و حکمت دست یافته اند^(۳۳).

۳. ابوهریره می گوید: روزی حسین بن علی که عمّامه به سر نهاده بود بر ما وارد شد، پنداشتم پیامبر اکرم زنده شده است^(۳۴).

امام حسین (علیه السلام) در تشییع جنازه ای شرکت جسته بود، خسته شد در بین راه نشست، ابوهریره با گوشه لباسش غبار کف پاهای آن حضرت را برگرفت. امام (علیه السلام) فرمود: ابوهریره! چرا چنین می کنی؟ در پاسخ گفت: مرا به خود واگذار، به خدا سوگند! اگر آن چه را من درباره ات می دانم، مردم می دانستند؛ شما را بر دوش خود بلند می کردند^(۳۵).

۴. روزی عبدالله بن عباس برای امام حسن و امام حسین (علیهم السلام) رکاب گرفت تا سوار شوند، از ناحیه برخی افراد مورد نکوهش قرار گرفت و به او گفته شد: سنّ شما از آن ها بیشتر است! ابن عباس گفت: این دو، فرزندان رسول خدا هستند، آیا سعادت نصیب من نشده که رکاب آن ها را بگیرم؟^(۳۶)

معاویه پس از شهادت امام مجتبی (علیه السلام) به ابن عباس گفت: اکنون تو به سالاری قبیله ات درآمده ای. ابن عباس در پاسخ معاویه گفت: تا آن هنگام که ابو عبدالله الحسین زنده باشد، من کاره ای نیستم^(۳۷).

۳۱. خصائص نسایی/ ۲۶.

۳۲. الاصابه ۳۳۳/۱ و سند آن را صحیح دانسته است.

۳۳. خصال/ ۱۳۶.

۳۴. بحار الانوار ۸۲/۱۰.

۳۵. تاریخ ابن عساکر ۴/۳۲۲.

۳۶. همان.

۳۷. حیاة الامام الحسین ۲/۵۰۰.

۵. انس بن مالك - آن گاه كه امام حسين (عليه السلام) را مشاهده کرده بود - گفت: حسين (عليه السلام) بيش از همه به رسول خدا (صلى الله عليه وآله) شباهت داشت^(۳۸).

۶. زمانی كه ابن زياد در مجلس خود بر لب و دندان (سر بریده) اباعبدالله الحسين (عليه السلام) چوب می نواخت، زیدبن ارقم به او گفت: ابن زياد! چوبت را از اين لبان بردار، به خدایی كه جز او معبودی نیست، با چشم خود دیدم رسول خدا (صلى الله عليه وآله) لبان مباركش را بر اين دو لب نهاده و آن ها را می بوسد. اين را گفت و به گريه افتاد. ابن زياد به او گفت: خدا چشمت را همواره بگرياند، اگر پيري فرتوت و بی خرد نبودی، تو را گردن می زدم. زید از مجلس ابن زياد بيرون رفت و اظهار می داشت: ای مردم عرب! از امروز به بعد، به بردگی درآمدید! زيرا پسر فاطمه را به شهادت رساندید و پسر مرجانه را بر خود حاکمیت دادید! او شایستگانتان را از دم تیغ می گذراند و تبهکارانتان را زنده نگاه می دارد.

۷. ابوبرزه اسلمی وقتی دید یزید با چوبدستی اش بر دندان های مبارك (سر بریده) امام حسين (عليه السلام) می زند، یزید را مورد اعتراض قرار داد و گفت: یزید! بر دندان های حسين چوب می زنی؟! چوب تو بر جایی می خورد كه چه بسیار دیدم رسول خدا (صلى الله عليه وآله) آن جا را غرق بوسه می ساخت. یزید! روز قیامت وارد می شوی و شفيع تو ابن زياد است، ولی حسين كه وارد می شود، شفيع او محمد رسول خداست.^(۳۹)

۸. وقتی معاویه به عبدالله بن جعفر گفت: تو سرور و بزرگ بنی هاشم هستی، عبدالله به او پاسخ داد: سروران و بزرگان بنی هاشم، حسن و حسين اند.^(۴۰) عبدالله بن جعفر طی نامه ای به امام حسين اظهار داشت: اگر تو امروز از دنیا بروی، نور اسلام به خاموشی می گراید، زيرا تو رهبر هدایت یافتگان و سرور مؤمنان هستی.^(۴۱)

۹. مردی از عبدالله بن عمر پرسید: اگر در لباس کسی خون پشه یافت شود آیا می تواند با آن لباس نماز بخواند؟

عبدالله از او پرسید: اهل كجایی؟

گفت: از عراق.

فرزند عمر به اطرافیان خود گفت: به اين شخص بنگرید! مسأله خون پشه را از من می پرسد، در صورتی كه اينان خون فرزند رسول خدا (صلى الله عليه وآله) را به زمین ريختند

۳۸. اعيان الشیعه ۵۶۳/۱.

۳۹. الحسن و الحسين سبطا رسول الله ۱۹۸.

۴۰. الحسن بن علی، از كامل سليمان ۱۷۳.

۴۱. البداية و النهایة ۱۶۸/۸.

و من از نبی اکرم (صلی الله علیه وآله) شنیدم که می فرمود: «هما ریحانتای من الدنیا»؛ حسن و حسین دو گل خوشبوی دنیای منند^(۴۲).

۱۰. محمدبن حنفیه می گوید: دانش امام حسین(علیه السلام) از همه ما برتر، حلم و بردباری اش از همه فزونتر و از همه ما به رسول خدا(صلی الله علیه وآله) نزدیکتر بوده و پیشوایی آگاه به شمار می آمد...^(۴۳).

۱۱. روزی امام حسین از کنار عبدالله پسر عمروعاص که در سایه خانه کعبه نشسته بود، گذارش افتاد. عبدالله به اطرافیانش گفت: این شخص مزبور محبوب ترین انسان ها نزد زمینیان و اهل آسمان است.^(۴۴)

۱۲. عبدالله پسر عمروعاص که امام حسین (علیه السلام) از کنارش عبور کرده بود درباره وی اظهار داشت: هر کس دوست دارد نظاره گر محبوب ترین انسان ها نزد زمینیان و اهل آسمان باشد، به فردی که از این جا عبور کرد بنگرد.^(۴۵)

۱۳. آن گاه که یزید از پدرش معاویه خواست در پاسخ نامه ای که امام حسین(علیه السلام) به او فرستاده بود، نامه ای بنگارد و آن حضرت را در آن نامه تحقیر نماید، معاویه در پاسخ فرزند گفت: ممکن است من در صدد عیبجویی حسین برآیم، ولی به خدا سوگند! هیچ گونه عیبی در او نمی بینم^(۴۶).

۱۴. هنگامی که مروان حکم از ولید بن عتبة بن ابی سفیان (فرماندار مدینه) خواست امام حسین(علیه السلام) را در صورت بیعت نکردن به قتل برساند، در پاسخ او گفت: مروان! به خدا سوگند! اگر دنیا و آنچه را در آن است در اختیار داشته باشم، دوست ندارم دستم را به خون حسین آغشته سازم. سبحان الله! به جرم این که حسین گفت: بیعت نمی کنم او را بکشم؟! به خدا سوگند! پندار من این است هر که به روی حسین(علیه السلام) تیغ بکشد روز قیامت کفه میزان عملش سبک خواهد بود^(۴۷).

۱۵. زمانی که ابن زیاد، قیس بن مسهر صیداوی، پیک امام حسین(علیه السلام) را دستگیر کرد به او فرمان داد بر فراز منبر رود و حسین(علیه السلام) و پدر بزرگوارش را دشنام دهد، وی بر منبر بالا رفت و پس از حمد و ثنای خدا، اظهار داشت: مردم! حسین

۴۲. تاریخ ابن عساکر ۳۱۴/۴.

۴۳. بحار الانوار ۱۴۰/۱۰.

۴۴. تاریخ ابن عساکر ۳۲۲/۴.

۴۵. بحار الانوار ۸۳/۱۰.

۴۶. اعیان الشیعه ۵۸۳/۱.

۴۷. البدایة و النهایة ۱۴۷/۸.

بن علی، بهترین آفریده خداست، او فرزند فاطمه دخت نبی اکرم (صلی الله علیه وآله) و من پیک او به نزد شمایم من در منطقه «حاجر بطن ذی الرمه» از او جدا شده و نزد شما آمدم، سخن آن بزرگوار را بشنوید و از او اطاعت کنید و پس از این سخنان، عبیدالله بن زیاد و پدرش را لعنت فرستاد و برای امیرمؤمنان علی (علیه السلام) و فرزندش حسین، رحمت و مغفرت مسئلت نمود. ابن زیاد دستور داد او را از بلندای کاخ به زیر افکنند و بدن پاکش قطعه قطعه شد^(۴۸).

۱۶. یزیدبن مسعود نهشلی (رحمة الله) در خطبه ای می گوید: حسین بن علی فرزند گرانمایه امیرمؤمنان و نواده ارجمند رسول خدا (صلی الله علیه وآله) و انسانی شرافتمند دارای بینشی ژرف و برخوردار از فضیلتی وصف ناشدنی و علم و دانشی بیکران است. دارای سابقه ای درخشان و پرافتخار و در سنّ و سال باتجربه و کارآمدتر و خویشاوندی اش به پیامبر ناگسستنی تر و از هر کس دیگر به خلافت سزاوارتر است. نسبت به کودکان دلسوز و به بزرگان احترام قائل است. او پیشوای راستین مردمی است که خدا حجّت خود را به وسیله او بر آن ها تمام گردانید و اندرزهای خود را به وسیله او به آنان رسانده است^(۴۹).

۱۷. عبدالله بن حرّ جعفی می گوید: هرگز کسی را از حسین (علیه السلام) زیباتر و چشم پُرکن تر ندیدم^(۵۰).

۱۸. ابراهیم نخعی گفته است: اگر در جمع قاتلان و کشتندگان حسین بودم و سپس وارد بهشت می شدم، از نگریستن به چهره رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) شرم داشتم^(۵۱).

۴. امام حسین (علیه السلام) در گذر قرن ها و نسل ها

۱. ربیع بن خیثم به برخی از کسانی که در به شهادت رساندن امام حسین (علیه السلام) شرکت داشتند گفت: به خدا سوگند! برگزیدگانی را به شهادت رساندید که اگر رسول خدا (صلی الله علیه وآله) در آن زمان حضور داشت دهانشان را غرق بوسه می ساخت و آنان را در دامانش می نشانند^(۵۲).

۴۸. همان ۱۶۸/۱۸.

۴۹. اعیان الشیعه ۱/۵۹۰.

۵۰. همان ۴/ق ۱/۱۱۸.

۵۱. الأصابه ۱/۳۳۵.

۵۲. بحار الانوار ۱۰/۷۹.

۲. ابن سیرین می گوید: پس از یحیی بن زکریا، آسمان بر کسی جز حسین(علیه السلام) نگریست، وقتی امام حسین به شهادت رسید، آسمان تیره و تار شد به گونه ای که در روز ستاره ها پدیدار شدند و ستاره جوزاء (دو پیکر) هنگام عصر دیده شد و از آسمان خاك سرخ فرو ریخت و هفت شبانه روز آسمان چونان خون بسته پدیدار گشت^(۵۳).

۳. به گفته علی جلال حسینی: امام ابو عبدالله الحسین (علیه السلام) سرور پاك سرشت، فرزند دخت نبی اکرم (صلی الله علیه وآله) و گل خوشبوی آن حضرت و فرزند امیرمؤمنان علی (کرم الله وجهه) است. وی از برجسته ترین مراتب مجد و شرف و کرامت خاندان نبوت برخوردار بود تمام فضایل و مکارم اخلاق و رفتار پسندیده را در خود گردآورده بود. از همتی بالا، شجاعتی فوق العاده گرم و بخششی زایدالوصف بهر مند بود. گنجینه علم و دانش به شمار می آمد، زبانی گویا داشت، به یاری حق می شتافت، به نهی از منکر می پرداخت و با ظلم و ستم مبارزه و در عین قدرتمندی متواضع و فروتن بود. عدالت خواهی، شکیبایی و بردباری، پاکدامنی، جوانمردی، ورع و تقوا و دیگر صفات از ویژگی های حسین محسوب می شد.

از سرشتی پاك، اندامی زیبا و نیکو، عقل و خردی برتر و توان جسمانی فراوانی برخوردار بود. اهتمام زیاد به انجام عبادات و کارهای نیک، نظیر نماز، حج، جهاد در راه خدا و نیکی و احسان به مردم را افزون بر آن صفات پسندیده، دارا بود. هرگاه در مدینه یا شهر دیگری حضور داشت، مردم آن سامان را از علم و دانش خویش بهره مندی می ساخت و با عمل خود آنان را به هدایت رهنمون می گشت. با اخلاق نکو و پسندیده اش در تهذیب مردم می کوشید و با سخنان رسا و بلیغ خود، در تربیت دیگران کوشا بود، در برابر فقرا و تهیدستان متواضع و فروتن بود. خلفا بدو ارج می نهادند. به یتیمان و محرومان یاری می رساند. حق مظلومان را از ستم پیشگان می ستاند و به پرستش خدای خویش می پرداخت و برای انجام حج بیست و پنج بار پیاده از مدینه رهسپار مکه شد.

حسین(علیه السلام) در عصر خویش پیشوای هدایت یافتگان و نور زمین به شمار می آمد. سرگذشت زندگی آن بزرگ مرد با انوار فضائل و ویژگی های نیکش راهنمای رهپویان و پیروان اوست^(۵۴).

۵۳. تاریخ ابن عساکر ۳۳۹/۴.

۵۴. به کتاب وی «الحسین» ۶/۱ و نیز به مجمع الزوائد ۲۰۱/۹ و بحار الانوار ۱۹۳/۴۴ مراجعه شود.

۴. محمدرضا مصری می گوید: حسین، فرزند دخت رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) و پیشوای هدایت یافتگان و امید اهل ایمان بود^(۵۵).
۵. به گفته عمر رضا کحاله: حسین بن علی (علیه السلام) در فقه و موقعیت و کرم و بخشش، بزرگ اهل عراق به شمار می آمد^(۵۶).
۶. عبدالله علایی می گوید: در روایات مربوط به امام حسین (علیه السلام) آمده است که: وی تصویر ترسیم یافته شمایل جد بزرگوارش رسول خدا (صلی الله علیه وآله) به شمار می آمد. پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) پرتوی از عشق و محبت و علاقه درونی خود را در مورد حسین (علیه السلام) ابراز می داشت، تا در فراسوی تصویرش، بدان معنا بخشد و پس از آن به حقیقتی تبدیل شود. همان گونه که از پیش با گفتن جمله «من از حسینم» انسانیتی به جایگاه نبوت ارتقا یافت و با جمله «حسین از من است» نبوتی به پایه انسانیت هبوط نمود. درود بر حسین آن روز که دیده به جهان گشود^(۵۷).
۷. عباس محمود عقاد می گوید: امام حسین (علیه السلام) در هاله ای از نور برای مردم نمودار گشت، دیدگان در برابر عظمت آن نور، خاشع گردید. آن بزرگوار به افتخاری نائل آمد که نظیرش را تاریخ عرب و غیر عرب و قدیم و جدید، سراغ نداشت. در جهان خاندانی نظیر خاندان حسین وجود ندارد که شهادتی به تعداد و قدرت و توان و یاد و نام آنان به جامعه تقدیم نماید. برای حسین (علیه السلام) همین بس که در تاریخ این دنیا و طی صدها سال، تنها اوست که شهید و فرزند شهید و پدر شهیدان لقب یافته است^(۵۸).
۸. عمر ابونصر می گوید: این سرگذشت خاندانی از قریش است، که پرچم ایثار و از خودگذشتگی و شهادت و جوانمردی را از شرق تا غرب گیتی به دوش کشیدند؛ سرگذشتی که بخش های گوناگونش را با جوانانی تدوین نمود که مانند دیگر مردم نزیستند و چونان سایران نمردند؛ به این دلیل که خداوند، این گروه از آفریدگانش را با قرار دادن نبوت و وحی و الهام در خانه هایشان، بر دیگران فضیلت و برتری بخشید. افزون بر این، بهره عبادت و پرستش افراد عادی را برای این خاندان، نخوانست بلکه آنان را برای آوارگی و شهادت و ارزش های والایی چون امر به معروف و نهی از

۵۵. الحسن و الحسين سبط رسول الله ۷۵.

۵۶. اعلام النساء ۲۸/۱.

۵۷. تاریخ حسین/ ۲۲۶.

۵۸. ابوالشهداء الحسين بن علی ع ۱۵۰ چاپ نجف، مطبعة الغری الحديثه.

منکر ذخیره ساخت و بر آنان واجب ساخت که تا آخرین فرد دودمانش پرچمدار تقوا و خیر و صلاح باشند^(۵۹).

۹. عبدالحفیظ ابوالسعود می گوید: حسین(علیه السلام) سبیل مبارزه آزادی و جان نثاری و شهادت در راه مکتب و آرمان و ذلت ناپذیری در برابر جور و ستم و طغیان حاکمان ستم پیشه، تلقی می شد^(۶۰).

۱۰. به گفته احمد حسن لطفی: مرگی که مورد نظر امام حسین(علیه السلام) بود از نگاه وی برجسته ترین الگوی زندگی به شمار می آمد، زیرا چنین مرگی راه رسیدن به وصال معبودی محسوب می شد که آغاز و فرجام همه چیز از آن سرچشمه گرفته و راه پیروزی و جاودانگی به شمار می آمد. حسین بن علی (علیه السلام) بزرگترین قهرمانی بود که با مرگ، بر مرگ پیروز شد^(۶۱).

۵۹. آل محمد فی کربلا ۳۰.

۶۰. سبط رسول الله الحسن و الحسين ۱۸۸.

۶۱. الشهید الخالد الحسین بن علی / ۴۷.

بخش سوّم

جلوه هایی از شخصیت امام حسین(علیه السلام)

امام حسین بن علی (علیه السلام) در خانواده ای که محل فرود فرشتگان و جایگاه نزول قرآن و در سرزمین پاکی که همواره روز و شب با خدا ارتباطی ناگسستنی داشت، دیده به جهان گشود. با انفاس پاکش آیات قرآنی را که در تمام ساعات شب و روز تلاوت می شد، زمزمه می کرد. در جمع شخصیت های والا و ارجمندی که با آیات و نشانه های الهی شکوه و عظمت یافته بودند، بالنده شد و از سرچشمه زلال رسالت، طعم گوارای ارتباط با آفریدگار خویش را چشید. ساختار شخصیتش را پیامبر رحمت با فضایل اخلاقی وافر و روح بلند خود، بنانهاد.

بنابراین، حسین (علیه السلام) نمایی از رسول خدا میان امت او به شمار آمده و در جمع آنان بر مبنای دستورات قرآن حرکت می کرد و با اندیشه ای برخاسته از رسالت، سخن می گفت و در جهت تبیین فضایل اخلاقی از جد بزرگوارش رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) الگو می گرفت و امور مردم را رهبری و هدایت و از ارشاد و پند و موعظه و یاری آنان، غفلت نمی ورزید و از خویشان نمونه ای زنده و گویا آن گونه که رسالت و پیامبر انتظار داشتند ارائه داد. او نور روشنی بخشی بود که گمراهان در پرتو آن هدایت می یافتند و سرچشمه ای زلال برای شیفتگان و پشتوانه استوار مؤمنان و حجت و برهان مورد اعتماد شایستگان تلقی می شد و در کشاکش اختلافات مسلمانان، سخنش فصل الخطاب بود و به نزاع پایان می داد. شمشیر عدالتی بود که برای خدا به خشم می آمد و برای رضای خدا می خروشید و آن گاه که حضرتش دست به قیام زد، مشعل فروزان رسالت الهی را که جد بزرگوارش نبی اکرم (صلی الله علیه وآله) با خود داشت، در دست و از دین و رسالت بزرگ پیامبر خدا، دفاع می نمود.

با نگرشی ژرف در شخصیت بی مانند امام حسین (علیه السلام) ویژگی هایی را بدین شرح درمی یابیم:

فروتنی و تواضع و دوری از خودپسندی جزء سرشت امام حسین (علیه السلام) بود. او شخصیتی والاتبار و پرج و مقام و نزد رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) از جایگاه ویژه ای برخوردار بود. آن بزرگوار خود میان مردم می زیست و از زندگی در کنار مستمندان عار نداشت و خود را از ضعفا و بیچارگان برتر نمی شمرد و بر کسی تکبر نمی فروخت. از جدّ بزرگوارش نبی اکرم (صلی الله علیه وآله) که مایه رحمت، برای جهانیان بود، پیروی می کرد و با این گونه رفتار تنها رضای خدا و تهذیب و تربیت مسلمانان را در نظر داشت. موارد زیادی از آن حضرت نقل شده که با سایر مسلمانان در کمال فروتنی همگرایی داشته و بدین وسیله سماحت و گذشت رسالت و مهربانی و خیرخواهی شخصیت ارزشمند خویش را به منصّه ظهور گذاشت، از جمله: روزی از کنار عدّه ای مستمند که پاره هایی از نان خشک روی پارچه ریخته و می خوردند عبور نمود بر آنان سلام کرد، آن جمع وی را برای خوردن از غذایشان دعوت کردند، حضرت در کنار آنان نشست و فرمود: اگر این نان ها عنوان صدقه نداشت، همراه با شما از آن ها می خوردم. سپس اظهار داشت: اکنون به پا خیزید به خانه من بیایید. وقتی وارد بر آن حضرت شدند به آنان غذایی مناسب خورانید و بر اندامشان لباس پوشاند و دستور داد به هر يك چند درهم هدیه دهند.

نقل شده روزی حضرت اباعبدالله الحسین (علیه السلام) به مستمندان موجود در صقه (جایگاه ویژه مهاجران اولیه در مسجد پیامبر) در حالی که مشغول غذا خوردن بودند گذارش افتاد، عرضه داشتند: بفرمایید نهار. حضرت فرمود: خداوند متکبران را دوست ندارد، نزد آنان نشست و همراه با آن ها غذا تناول کرد و سپس به آنان فرمود: اکنون که من دعوت شما را پذیرا شدم، شما نیز دعوت مرا بپذیرید. آنان نیز پذیرفته و آن جمع را به منزل خویش برد و به همسرش فرمود: هر اندازه پول پس انداز کرده ای بیاور تا بین این افراد تقسیم کنم^(۶۲).

۲. بردباری و گذشت

امام حسین (علیه السلام) تربیت یافته مکتب نبوت بود و روح بلند جدّ بزرگوارش رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) را در کالبد داشت؛ روح باعظمتی که (در فتح مکه) از تمام کسانی که با او در ستیز بوده و بر ضدّ رسالت اسلام قیام کرده بودند، گذشت و مورد عفو و بخشش قرار داد. قلب پُر مهر رسول خدا (صلی الله علیه وآله) پذیرای همه مردم بود، وی به

۶۲. اعیان الشیعه ۱/۵۸۰، تاریخ ابن عساکر، در حالات امام حسین (علیه السلام) حدیث ۱۹۶، تفسیر برهان ۲/۳۶۳.

ارشاد و هدایت آنان سخت علاقمند بود و در این راستا از ناسزاگویی افراد نادان نسبت به خویش خرده نمی گرفت و چشم پوشی می کرد و تنها رضای خدا، وی را به این کار وا می داشت. گناهکاران را به خود نزدیک می ساخت و به آنان اطمینان داده و بذر امید به رحمت الهی را در دلشان می کاشت. هیچ گاه کسی را که به وی ناسزا روا می داشت به ناسزا پاسخ نمی داد بلکه با او مهربانی می کرد و به راه راست رهنمون می شد و از گمراهی نجات و رهایی اش می بخشید.

از اباعبدالله الحسین (علیه السلام) روایت شده که فرمود:

اگر فردی در این گوش به من ناسزا بگوید - و اشاره به گوش راست خود کرد - و در گوش چپ من پوزش بخواهد، عذرش را خواهم پذیرفت، زیرا امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (علیه السلام) برایم نقل کرد که از جدّم رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شنیده است که می فرمود: آن کس که پوزش فردی را چه به حق سخن بگوید چه به غیر حق، پذیرا نشود، بر حوض کوثر وارد نخواهد شد.^(۱۳) نیز روایت شده یکی از غلامان حضرت خیانتی مرتکب شد که سزاوار کیفر بود، حضرت دستور تنبیه او را صادر کرد، غلام به پا خاست و عرضه داشت: مولای من! (به فرموده قرآن) (و الكاظمین الغیظ); آنان که خشم خود را فرو می برند.

امام (علیه السلام) فرمود: دست از او بردارید.

غلام بار دیگر عرض کرد: سرور! (و العافین عن الناس); آنان که از گناه و لغزش دیگران درمی گذرند.

امام (علیه السلام) در پاسخ او فرمود: از جرمت گذشتم.

بار سوم غلام عرضه داشت: مولا جان! (و الله یحبّ المحسنین); خداوند نیکوکاران را دوست دارد.

امام (علیه السلام) فرمود: تو در راه خدا آزادی و مستمری ات را دو چندان خواهم داد.^(۱۴)

۳. بخشش و سخاوت

با روح بزرگ و والایی که امام حسین (علیه السلام) از آن برخوردار بود و به یاری نیازمندان می شتافت و به زنان بی سرپرست و یتیمان رسیدگی می کرد. آنان را که حضورش شرفیاب می شدند، شاد و مسرور می ساخت و نیاز نیازمندان را بی آن که فرصت درخواست نیاز بدانان دهد، تا احساس خواری و ذلت کنند، بر آورده می ساخت. رحم و شفقت او پایانی نداشت. هرگاه اموالی به دستش می رسید آن را میان

۶۳. احقاق الحق ۱۱/ ۴۳۱.

۶۴. کشف النعمه ۲ / ۳۱، فصول المهمه ابن صباغ ۱۶۸ با اختلافی اندک، اعیان الشیعه ۴ / ۵۳.

نیازمندان تقسیم می‌کرد و این خود، از ویژگی‌های انسان‌های سخاوتمند و بخشنده و سرشت و خوی افراد کریم و دریا دل و نشان انسان‌های باگذشت است.

امام حسین (علیه السلام) در تاریکی و ظلمت شب، انبانی پر از غذا همراه با پول به خانه‌های زنان بی‌سرپرست و یتیمان می‌برد، به گونه‌ای که حتی معاویة بن ابی سفیان بدین سخاوت و بخشش اعتراف کرد. او وقتی مقداری هدایا به برخی از سران و شخصیت‌ها فرستاد گفت: حسین [بن علی] بخشش خود را نخست از یتیمانی که پدرانشان را در جنگ صفین در سپاه پدرش [علی] از دست داده‌اند، آغاز می‌کند و اگر چیزی اضافه آمد با آن شتر، نحر کرده و مردم را اطعام می‌کند و به آنان شیر می‌نوشاند.^(۶۵)

در موردی سرشار از محبت و انسانیت و مهربانی، در ازای يك تهنیت، بنده‌ای را آزاد ساخت. انس روایت کرده و می‌گوید: نزد امام حسین (علیه السلام) شرفیاب بودم، کنیزکی که دسته‌گلی در دست داشت بر آن حضرت وارد شد و آن را به امام هدیه کرد حضرت بدو فرمود: تو در راه خدا آزادی.

انس از دیدن این جریان مبهوت شد و به حضرت عرضه داشت: [اماما! کنیزکی را تنها در قبال دسته‌گلی که به شما هدیه نمود آزاد کردی؟

حضرت در پاسخ وی فرمود:

«كذا ادبنا الله، قال تبارك و تعالی: (و اذا حُيِّتُم بِتَحِيَّةٍ، فَحَيِّوْا بِأَحْسَنِ مَنها او رُدُّوها) و كان أحسن منها عتقها»؛^(۶۶)

خدای متعال ما را چنین تربیت کرده آن‌جا که فرموده: هرگاه به شما تحیتی گفته شود، بهتر از آن را به صاحبش برگردانید و یا به همان گونه پاسخ گوئید دهید اینک هدیه بهتر از دسته‌گل، آزادی این کنیزک است.

از دیگر موارد بخشش و گذشت امام (علیه السلام) پرداختن بدهی أسامة بن زید و رفع نگرانی وی را می‌توان نام برد که این حالت به هنگام بیماری اش بر او عارض شده بود^(۶۷) با این که أسامة در صف مخالفان پدر بزرگوارش امیرمؤمنان (علیه السلام) قرار داشت.

۶۵. حياة الامام الحسن ۱ / ۱۲۸ به نقل از عيون الاخبار.

۶۶. كشف الغمة ۲ / ۳۱، فصول المهمة ۱۶۷.

۶۷. بحار الانوار ۴۴ / ۱۸۹، مناقب آل ابوطالب ۴ / ۶۵.

روزی فرد نیازمندی به در خانه امام حسین (علیه السلام) آمد و این اشعار را زمزمه کرد:

آن کس که امیدش تو باشی و حلقه درخانه ات را بکوبد، مأیوس بر نخواهد گشت، تو بخشنده و مورد اعتمادی و پدر بزرگوارت، فاسقان را به دوزخ می فرستاد.^(۶۸)
امام حسین (علیه السلام) پس از شنیدن صدای فقیر، شتابان نزد او آمد و به مجرد مشاهده آثار فقر و تنگدستی در چهره او، قنبر غلام خویش را صدا زد و پرسید: چقدر خرجی داریم؟

عرضه داشت: همان دویست درهمی که فرمودی آن را میان اعضای خانواده ات توزیع کنم.

امام (علیه السلام) فرمود: آن ها را بیاور، زیرا اکنون کسی که از خانواده ام بدین پول نیازمندتر است، به در خانه ما آمده است. حضرت آن مقدار پول را از قنبر گرفت و به فقیر داد و از او پوزش خواست و فرمود:

این مبلغ ناچیز را بگیر و من از تو پوزش می خواهم و مطمئن باش که تو را دوست می دارم و به تو مهر می‌ورزم. اگر در آینده زندگی توان و تمکّی باشد، باران بخشش ها بر تو فرود خواهد بارید، اما چه باید کرد که روزگار، تغییر پذیر و ناپایدار و دست ما از مال دنیا تهی است.

عرب مستمند، پول را گرفت و از آن حضرت سپاسگزاری و در حقش دعای خیر نمود و در مدح وی این اشعار را خواند:

پاکیزگانی پاکدامن که هر کجا از آنان یاد شود، بر آن ها صلوات و درود فرستاده می شود. تنها شما هستید که از همه برترید و علم و دانش کتاب و سوره هایی که فرود آمده در نزد شماست، هر کس به هنگام تعیین نسب و نژاد، علوی تبار نباشد در میان همه مردم از هیچ گونه سند افتخاری برخوردار نیست.^(۶۹)

۴. شجاعت

انسان آن گاه که به مطالعه صفحه درخشان تاریخ دلاور مردی و شجاعت شخصیتی چون امام حسین (علیه السلام) می پردازد از توصیف و سخن گفتن در این زمینه، عاجز و ناتوان است. وی شجاعت را از پدرانش به ارث برده و بر آن شیوه تربیت یافته و بالنده گشته بود و ریشه در اصل آن داشت. سرور آزادگان سخن حق را شجاعانه بیان می داشت و قهرمانانه از آن دفاع می کرد و این شیوه را از جدّ عظیم الشان خود پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) به میراث برده بود؛ زیرا رسول خدا(صلی الله علیه وآله) در برابر سر سخت ترین قدرت های شرک و بت پرستی، پایدار ماند و با آرمان و عقیده و ایمان و مبارزه در راه خدای متعال بر آنان پیروز گشت.

امام حسین(علیه السلام) در کنار پدر بزرگوارش امیرمؤمنان (علیه السلام) قرار گرفت تا يك بار دیگر به اسلام حاکمیت بخشد و امت را در مسیر دعوت خالصانه اش، برانگیزاند و با گفتار و رفتار و قدرت سلاح، با قدرت های فریبکار و منحرف بستیزد تا حق را به جایگاه اصلی اش باز گرداند.

وی در کنار برادر ارجمندش امام مجتبی (علیه السلام) نیز چونان دلاور مردان از خود گذشته حضور داشت تا در جهت آرامش و امنیت مسلمانان و رهایی بخشیدن جمع برگزیده با ایمانی که به دستورات رسالت اسلامی تمسک جسته بودند از چنگ ددصفتان، دست به تلاش و فعالیت بزند.

آن گاه که انبوه مسلمانان در برابر شوکت و قدرت و فریبکاری مزدوران معاویه و جریانی که برای مخدوش ساختن آیین راستین الهی آن را رهبری می کرد، دست از یاری دین خود برداشتند. امام حسین (علیه السلام) هم چنان پایدار و مقاوم ایستاد و از هیچ تهدیدی نهراسید و از فرجام دردناکی که در نتیجه قیامش برای اصلاحگری و احیای رسالت جد بزرگوارش نبی اکرم (صلی الله علیه وآله) و ایستادگی در برابر ستم و تباهی، در افق نمودار بود، بیمی به خود راه نداد. بدین ترتیب، در حالی که تسلیم فرمان خدا بود و در جلب رضایتش می کوشید، قیام خودش را آغاز نمود و اینک هم اوست که در پاسخ حُرَیْبِ یزید ریاحی که به او می گوید: [ای حسین!] تو را به خدا! در حفظ جانیت بکوش. گواهی می دهم اگر دست به شمشیر ببری قطعاً کشته خواهی شد و اگر کشته شوی به هلاکت خواهی رسید، می فرماید:

«أبالموت تخوفني؟ و هل يعدوا بكم الخطب أن تقتلوني؟ ما ادري ما اقول لك؟ و لكن اقول

كما قال أخوالأوس لابن عمّه»؛

آیا مرا از مرگ می ترسانی آیا کاری بالاتر از کشتن من نیز از شما بر می آید؟ نمی دانم در پاسخت چه گویم؟ ولی تنها مطلبی را به تو می گویم که آن برادر اوسی به پسر عمویش گفت:

راه خود را ادامه خواهم داد و مرگ بر جوانمردان خیر اندیشی که با اعتقاد به اسلام، دست به پیکار زنند، ننگ و عار نیست. با جان خویش، مردان نیک خصال و شایسته ای را همراهی کرد و با تبهکاران به مخالفت برخاست و از مجرمان فاصله گرفت. بنابراین، اگر زنده بمانم، نادم و پشیمان نیستم و اگر در این مسیر کشته شوم، نکوهیده نخواهم شد ولی تو را زندگی همراه با ذلت و خواری بس است.^(۷۰)

پایمردی حسین (علیه السلام) در روز عاشورا، عقل و اندیشه ها را مات و مبهوت ساخت و حتی آن زمان که بی کس و یاور ماند در برابر دشوارترین مصیبت ها خم به ابرو نیاورد و چون کوهی استوار ایستاد و به گواهی دشمنانش با این که بدن نازنینش زخم های فراوانی بر داشته بود، لیکن به جهت هیبت و عظمتش، دشمن جرأت نزدیک شدن به او را نداشت.

حُمید بن مسلم [از شاهدان صحنه عاشورا] می گوید: به خدا سوگند! هیچ گاه ندیده بودم انسانی که از هر سو مورد حمله قرار گرفته و فرزندان و اعضای خاندان و یارانش کشته شده اند، مانند حسین این چنین استوار و پا برجا، بی پروا و نترس به نبرد بپردازد. هرگاه نیروی پیاده دشمن بر او یورش می برد میان آنان شمشیر می نهاد و از چپ و راست نظیر بزغاله هایی که گرگ بر آن ها حملهور شده، آنان را پراکنده می ساخت.

۵. ذلت ناپذیری

تابناک ترین و کامل ترین چهره مسلمانی پر خروش و انقلابی، در ذلت ناپذیری حضرت اباعبدالله الحسین (علیه السلام) و ناشکیبایی و عدم سکوت او در برابر ظلم و ستم و بیداد، متجلی گشت. امام حسین (علیه السلام) بدین وسیله، سنت ذلت ناپذیری و از خود گذشتگی در راه آرمان و عقیده را برای نسل های بعد به یادگار نهاد. آن چنان موضعی الهی و با عظمت اتخاذ کرد که وجدان امت را به لرزه در آورد و به ترغیب آنان پرداخت تا با خواری و ذلت جان ندهند و با گفتن این سخن، از بیعت نمودن با آزاد شده فرزند آزاد شده، یزید بن معاویه سر برتافت: «إِنَّ مَثَلِي لَا يَبِيعُ مَثَلَهُ»؛ شخصی مانند من با فردی نظیر یزید، دست بیعت نخواهد داد.

امام(علیه السلام) این گونه ذلت ناپذیری را آن گاه که با برادرش محمد حنفیه به صراحت سخن می گوید، با این عبارت تجسم می بخشد: «یا اخی! والله لو لم یکن فی الدنیا ملجأ ولا مأوی لما بایعتُ یزید بن معاویه»؛^(۷۱) برادر! به خدا سوگند! حتی اگر در دنیا جا و پناهی نیابم، هرگز با یزید بن معاویه بیعت نخواهم کرد.

با این که شیطان بر وجدان انسان ها سیطره یافته و آن ها را به گونه ای میرانده بود که حاضر بودند به ذلت پذیری تن در دهند ولی امام حسین (علیه السلام) در برابر سپاهیان تبهکار و ستم پیشه اموی هم چنان پر خروش ایستاد و فرمود:

«لا والله لا أعطیکم بیدي اعطاء الذلیل ولا أفرّ فرار العبید، إتی عدتُ برَبّی و ربکم أن ترجمون»؛^(۷۲)

به خدا سوگند! چون افراد خوار و ذلیل به شما دست بیعت نخواهم داد و مانند بردگان، اهل فرار نیستم، از این که مرا متهم سازید به پروردگار خود و پروردگار شما پناه می برم.

سخنان امام ابا عبدالله الحسین (علیه السلام) حاکی از بر جسته ترین موقعیت انسان پایبند به اصول و ارزش های دینی و حاملان رسالت، به شمار می آمد، چنان که از مجد و عظمت و اعتماد به نفس آن بزرگوار پرده برمی داشت، آن جا که فرمود:

«ألا و إنّ الدعی بن الدعی قد رکز بین اثنتین بین السّلة و الذّلة، هیهات منا الذّلة، یأبی الله ذلك و رسوله و المؤمنون و حجور طابت و طهرت و أنوف حمیة و نفوس ابیة من أن نؤثر طاعة اللّنام علی مصارع الکرام»؛^(۷۳)

به هوش باشید! این شخص فرومایه فرزند فرومایه (ابن زیاد) مرا بین دو راه، یکی پذیرش شمشیر و دیگری ذلت پذیری، قرار داده است، ولی هیهات که ما زیر بار ذلت رویم، زیرا خدا و رسولش و مؤمنان، چنین ذلت پذیری را ناروا می دانند، دامان پاک مادران و مجد و عظمت خانوادگی و همت های والا و غیرت و جوانمردی، هرگز اجازه نمی دهد اطاعت از فرومایگان را بر مرگ شرافتمندانه ترجیح دهیم».

امام حسین(علیه السلام) راه و رسم ذلت ناپذیری در چنین موقعیت ها و از خود گذشتگی در راه مکتب و رسالت را، این گونه به انسان ها آموخت.

۶. صراحت لهجه و بی پروایی

۷۱. فتوح ابن اعثم ۵ / ۲۳، مقتل خوارزمی ۱ / ۱۸۸، بحار الانور ۴۴ / ۳۲۹.
۷۲. مقتل مقرر / ۲۸۰، تاریخ طبری ۴ / ۲۳۰، إعلام الوری ۱ / ۴۵۹، اعیان الشیعه ۱ / ۶۰۲.
۷۳. اعیان الشیعه ۱ / ۶۰۳، احتجاج ۲ / ۲۴، مقتل خوارزمی ۲ / ۶.

قیام و نهضت امام حسین (علیه السلام) آتش فشانی بود که در تاریخ رسالت اسلامی منفجر گشت و به زلزله سهمگینی می ماند که وجدان و اماندگان از یاری حق را بیدار ساخت و سخن زینبده ای بود که همه وفاداران به آرمان و رسالت اسلامی را به تلاش جهت تشکیل جامعه ای شایسته و منطبق با اراده خدای متعال و رسول گرامی اش فرا خواند.

امام حسین (علیه السلام) در جهت آشکار ساختن راه های انحرافی و طریق صحیح به مسلمانان، از شیوه ای استفاده کرد که با صراحت و بی پرده با آنان سخن گوید و اینک هم اوست که در کمال بی پروایی در برابر حاکم ستم پیشه زمان خویش می ایستد و به او هشدار می دهد تا وی را از ادامه طغیان و سرکشی و فساد و تباهی اش باز دارد... و نامه هایش به معاویه به وضوح و عاری از هر گونه آمیختگی، گویای این حقیقت است. حضرت در آن نامه ها معاویه را بیم می دهد و از ادامه جور و ستمش به وی هشدار می دهد و میزان گمراهی و فسادش را برای مردم فاش می سازد.^(۷۴)

امام در کمال صراحت و قدرت، بیعت با یزید بن معاویه را مردود و این موضوع را به روشنی برای ولید بن عتبه فرماندار یزید بر مدینه بیان کرد و فرمود:

ما اهل بیت و خاندان نبوت و جایگاه رسالت و محل آمد و شد فرشتگان و خاستگاه رحمتیم، خداوند اسلام را از خاندان ما آغاز و تا پایان نیز همگام با ما خاندان به پیش خواهد برد و یزید فردی فاسق و فاجر، باده نوش و قاتل بیگناهان است و آشکارا مرتکب فسق و فجور می شود و شخصی مانند من هیچ گاه با او دست بیعت نخواهد داد.^(۷۵)

امام (علیه السلام) با یاران و کسانی که با او اعلان یاری نموده بودند نیز کاملاً به صراحت سخن گفت: وی در مسیر حرکت به سمت کوفه که خبر شهادت مسلم بن عقیل و دست برداشتن مردم از یاری خود را دریافت نمود به گروهی از آنان که به امید عافیت طلبی، حضرت را همراهی می کردند، فرمود:

[خبر رسیده] که پیروان ما دست از یاری مان برداشته اند اکنون هر يك از شما دوست داشته باشد می تواند بی آن که مانعی بر سر راهش باشد، به دیار خود باز گردد و من بیعتم را از آنان بر داشتم.

(۷۶)

۷۴. الامامة و السياسة ۱ / ۱۸۹ و ۱۹۵.

۷۵. فتوح ابن اعثم ۵ / ۱۴، مقتل خوارزمی ۱ / ۱۸۴، بحار الانوار ۴۴ / ۳۲۵.

۷۶. ارشاد شیخ مفید ۲ / ۷۵، تاریخ طبری ۳ / ۳۰۳، البداية و النهايه ۸ / ۱۸۲، بحار الانوار ۴۴ / ۳۷۴.

[با پایان یافتن سخنان حضرت] افراد حریص و آزمند و سست ایمان، پراکنده شده و تنها مجموعه ای از نیک خصالان اهل بیت و یاران با وفایش باقی ماندند، امام حسین (علیه السلام) با وجود یاران اندکش هیچ گاه برای گرد آوری نیرو، به حيله بازی و تملق متوسل نشد.

پیش از در گرفتن جنگ، به تمام یاران وفادار همراهش، رخصت بازگشت داد و فرمود:

من یارانی بهتر از شما و خاندانی عادل تر و برتر از اهل بیت خویش سراغ ندارم. خداوند از ناحیه من به شما پاداش خیر عنایت کند. اینک شب فرارسیده به پا خیزید و از این موقعیت استفاده کنید (اگر شرم دارید) هر يك می توانید دست یکی از دوستان خود و یا یکی از برادران مرا بگیرید و در تاریکی این شب پراکنده شوید و مرا با این مردم ستم پیشه تنها بگذارید؛ زیرا آنان در پی کسی غیر از من نیستند و اگر به من دست یابند و قادر بر ریختن خونم باشند در پی شما نخواهند آمد.^(۷۷)

واقعیت این است که اگر کسی جزئیات قیام و نهضت سیدالشهداء (علیه السلام) را مورد مطالعه قرار دهد در تمام سخنان و رفتار امام، در تمامی ابعاد نهضت مبارکش به صدق و راستی و صراحت و بی پروایی آن بزرگوار پی خواهد برد.

۷. عبادت و تقوا

در هیچ يك از لحظات و سکنت، ارتباط قلبی امام حسین (علیه السلام) با حضرت حق قطع نگردید و این رابطه را با پرستش خدای خویش تبلور می بخشید و پیوند خود را با آفریدگار با عظمت مستحکم می ساخت و ایثار و از خودگذشتگی را با اطاعت الهی گره می زد و خود را در ذات مقدس پروردگار و در جهت رضای او فانی می ساخت و عبادتش نتیجه شناخت حقیقی اش از خدای متعال تلقی می شد.

نگاهی به دعای سرور آزادگان در روز عرفه ژرفای این شناخت و ارتباط قوی آن حضرت با ذات باری تعالی را به خوبی روشن می سازد که به فرازهایی از این دعای ارزشمند اشاره می شود. امام (علیه السلام) در پیشگاه خدا چنین عرضه می دارد:

چگونه با چیزی بر وجود تو دلیل آورند که خودش در هستی نیازمند توست؟! آیا چیزی غیر از تو می تواند پایدارتر از تو باشد تا وسیله ظهورت گردد؟!

کی نهان بوده ای که نیازمند دلیل و برهانی باشی تا بر تو دلالت کند؟!

کی دور بوده ای تا آثار، آن ها را به تو برساند؟!

کور باد چشمی که تو را مراقب خود نبیند و معامله بنده ای که بهره ای از دوستی ات به او نداده ای، زیانبار باد...

خدایا! خواری و ذلتم در برابرت آشکار است و چگونگی حالم بر تو پوشیده نیست، راه رسیدن به تو را از خودت خواستارم و به وسیله خودت بر وجودت دلیل اقامه می کنم، با نور خویش مرا به سوی خودت رهنمون شو و به تصدیق بندگی در پیشگاهت، برپایم دار...

تو آن خدایی که انوار معرفت را در دل دوستانت پرتوافکن ساختی تا تو را شناختند و یگانه ات دانستند.

تو خدایی هستی که محبت دیگران را از دل علاقه مندانند زوددی تا جز تو به کسی محبت نورزند و به دیگران پناه نبرند، آن گاه که عوالم هستی آنان را وحشت زده ساخت، تو یار و همدمشان بودی... آن کس که تو را نیافت، چه یافت؟ و آن که تو را یافت چه نیافت؟ آن کس که دیگری را به جای تو بیسندد نومید و محروم گشته است و آن کس که روی درخواست از تو برگرداند، در زیانکاری گرفتار آمده است.

ای کسی که به دوستانش شیرینی و حلاوت انس و همدمی را چشاند تا تنها در برابر او به تملق ایستاده اند.

ای آن که اولیاء و دوستانت را به جامه های هیبت خویش آراست تا در حضورش، عذرخواه آیند و آمرزش بخواهند.^(۷۸)

نشانه های شدت ترس و بیم امام حسین(علیه السلام) از خداوند در سیمای تابناکش پدیدار بود به گونه ای که به وی گفته شد: شما از خدای خود چه بسیار بیمناکید! در پاسخ فرمود:

«لا یأمن یوم القیامة الا من خاف من الله فی الدنیا»^(۷۹);

در روز قیامت کسی مصون از عذاب الهی است که در دنیا از خدا ترسیده باشد.

عبادت امام (علیه السلام)

عبادت و پرستش خدا برای خاندان نبوت، هستی و زندگی به شمار می آمد و از مناجات و نیایش به درگاه خدا لذت می بردند. شب و روز نهان و آشکار همواره به عبادت می پرداختند و امام حسین(علیه السلام) نیز یکی از استوانه های این خاندان پاک به شمار می آمد. وی در پیشگاه خدای قادر توانا چونان عارفی به یقین رسیده و اندیشمندی

پرستشگر، می ایستاد و هرگاه وضو می گرفت، رنگ از رخسار مبارکش می پرید و بند بند اعضایش به لرزه درمی آمد، سبب آن را از حضرت جویا شدند؛ در پاسخ فرمود: کسی که در پیشگاه خدای توانا ایستاده حق دارد رنگ چهره اش به زردی گراید و اعضای بدنش به لرزه درآید.^(۸۰)

بر ادای نماز در سخت ترین شرایط، پافشاری داشت، به گونه ای که نماز ظهر روز دهم محرم (عاشورا) را در اوج نبرد با سپاهیان دشمن که از هر سو وی را در محاصره داشتند و وجود نازنینش را آماج تیر ساخته بودند، به جا آورد.^(۸۱) امام (علیه السلام) در کمال فروتنی در پیشگاه خدای عزوجلّ رهسپار بیت الله الحرام می شد تا با خضوع و خشوع تمام مناسک حج را به جای آورد، تا آنجا که بیست و پنج بار پیاده حج انجام داد.^(۸۲)

حالات خضوع و خشوع او در موسم حج در عرفات و نیایش طولانی حضرت با پروردگار خویش که در دامنه کوه به حال ایستاده انجام پذیرفت و مردم گرد او حلقه زده بودند، میان محدثان شیعه و طبقات گوناگون آنان مشهور است.

اباعبدالله الحسین (علیه السلام) در حق مردم نیکی و احسان و انفاق فراوان داشت، روایت شده آن بزرگوار قطعه ای زمین به ضمیمه اشیاء دیگری به ارث برد و قبل از تحویل گرفتن، همه را صدقه داد وی در تاریکی شب برای فقرا و مستمندان مدینه مواد خوراکی به دوش می کشید و جز پاداش الهی و تقرب به پیشگاهش مزدی درخواست نمی کرد.^(۸۳)

۸۰. جامع الأخبار ۷۶، احقاق الحق ۴۲۲/۱۱.

۸۱. بنایع الموده / ۴۱۰، مقتل خوارزمی ۱۷/۲.

۸۲. سیر اعلام النبلاء ۱۹۳/۳، مجمع الزوائد ۲۰۱/۹.

۸۳. حیاة الامام الحسین ۱۳۵/۱.

قسمت دوم

بخش نخست
زندگی نامه اجمالی

بخش دوم
مراحل زندگی امام حسین (علیه السلام)

بخش سوم
از ولادت تا امامت

بخش نخست زندگی نامه اجمالی

وی حضرت ابی عبدالله الحسین فرزند علی بن ابی طالب (علیهما السلام) سومین پیشوای اهل بیت، دومین نواده نبی اکرم (صلی الله علیه وآله)، سرور جوانان اهل بهشت و گل خوشبوی رسول خدا، پنجمین درّ گرانمایه اهل کساء و سالار شهیدان و مادر مکرمه اش فاطمه زهرا (علیها السلام) دخت پیامبر خدا حضرت محمد بن عبدالله (صلی الله علیه وآله) است.

تاریخ ولادت

بیشتر تاریخ نگاران بر این تأکید دارند که وجود مقدس امام حسین (علیه السلام) سوم شعبان سال چهارم هجری در مدینه دیده به جهان گشود^(۸۴) و برخی از آنان، ولادت باشکوه آن حضرت را سال سوم هجری دانسته اند^(۸۵).

رؤیای امّ ایمن

رسول خدا (صلی الله علیه وآله) رؤیای جناب امّ ایمن را - که در خواب دیده بود پاره ای از بدن پیامبر در خانه اش افتاده و در پی آن وحشت زده شده بود - به ولادت امام حسین تعبیر فرمود که در خردسالی برای شیر دادن وارد خانه او خواهد شد.

از امام صادق (علیه السلام) روایت شده که فرمود: همسایگان امّ ایمن نزد رسول خدا شرفیاب شده و به او عرضه داشتند: ای رسول خدا! امّ ایمن شب گذشته از شدت گریه خوابید و تا صبح همواره می گریست، رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) کسی را نزد ام ایمن فرستاد. وی خدمت پیامبر رسید، حضرت ماجرا را از او جویا شد و بدو فرمود:

ام ایمن! خدا چشمت را نگریاند، همسایگانت نزد من آمده و به من اطلاع دادند که شما دیشب را تمام گریه می کرده ای. خدا چشمت را نگریاند، سبب گریه ات چه بوده؟

عرض کرد: ای رسول خدا! رؤیایی بس بزرگ و ترسناک دیدم، از این رو، دیشب را پیوسته گریستم.

۸۴. تاریخ ابن عساکر ۳۱۳/۱۴ و مقاتل الطالبيين ۷۸ و مجمع الزوائد ۱۹۴/۹ و اسد الغابه ۱۸/۲ و ارشاد ۱۸۴.

۸۵. اصول کافی ۴۳۶/۱، استیعاب چاپ شده در حاشیه الاصابة ۳۷۷/۱.

رسول خدا (صلی الله علیه وآله) فرمود: ماجرای خوابت را برای رسول خدا بازگو کن که خدا و رسولش از تعبیر آن آگاه ترند.

امّ ایمن عرضه داشت: بیان آن برایم دشوار است. رسول خدا (صلی الله علیه وآله) به او فرمود: رؤیا همان گونه که دیده می شود، نیست. بنابراین آن را برای پیامبر خدا بازگو نما. امّ ایمن عرض کرد: دیشب در خواب دیدم گویی بخشی از اعضای بدن شریف شما در خانه من افتاده است.

نبی اکرم (صلی الله علیه وآله) بدو فرمود: امّ ایمن، نگرش مباش، حسینم از فاطمه متولد می شود و تربیت و شیردانش را تو به عهده خواهی گرفت، بنابراین، بخشی از اعضای بدن من در خانه توست.^(۸۶)

خجسته نوزاد

بانوی بانوان جهان، فاطمه زهرا (علیها السلام) کودک گرانمایه خود را به دنیا آورد و این خبر به رسول خدا (صلی الله علیه وآله) مژده داده شد، حضرت شتابان به خانه علی و زهرا (علیها السلام) آمد و به اسماء بنت عمیس فرمود: اسماء فرزندانم را بیاور. اسماء نوزاد را که در پارچه سفیدی پیچیده شده بود نزد رسول خدا (صلی الله علیه وآله) برد، حضرت شادمان گشت و او را به سینه چسباند و در گوش راستش اذان و در گوش چپ وی اقامه گفت و سپس او را در آغوش گرفت و گریست. اسماء عرضه داشت: پدر و مادرم فدایت، چرا گریه می کنید؟ رسول خدا (صلی الله علیه وآله) فرمود: برای این عزیز فرزندانم گریه می کنم.

اسماء عرض کرد: ای رسول خدا! این کودک هم اکنون متولد شده، گریه چرا؟

فرمود: اسماء فرزندانم حسین پس از من به دست گروهی سرکش به شهادت می رسد که خداوند شفاعت من را نصیب آنان نمی گرداند.^(۸۷)

سپس رسول اکرم (صلی الله علیه وآله)، رو به علی کرد و فرمود: فرزندانم را چه نام نهاده ای؟ امام علی (علیه السلام) عرضه داشت: ای رسول خدا، هیچ گاه قبل از شما برایش نامی انتخاب نمی کنم.

۸۶. بحار الانوار ۲۴۲/۴۳.

۸۷. اعلام الوری باعلام الهدی ۴۲۷/۱.

در این جا، فرشته وحی الهی که حامل نام نوزاد بود، بر رسول اکرم حبیب خدا نازل گشت و رسول خدا (صلی الله علیه وآله) پس از دریافت فرمان الهی در نامگذاری نوزاد خجسته اش، رو به امام علی کرد و فرمود: او را حسین بنام.

روز هفتم ولادت نوزاد، پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) شتابان رهسپار خانه زهرا شد و برای نواده دلبندهش حسین گوسفندی عقیقه کرد و دستور داد سر او را تراشیدند و به وزن موهایش نقره صدقه دادند و فرمان به ختنه کردن او صادر نمود^(۸۸). رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) نظیر این مراسم را برای برادرش حسن نیز برگزار نمود.

توجه پیامبر به حسین (علیه السلام)

روایات فراوانی از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) درباره حسین (علیه السلام) وارد شده که حاکی از جایگاه برجسته وی در دنیای رسالت و امت است و در این جا جهت آگاهی به مقام و منزلت والای او، نمونه ای از آن ها را یادآور می شویم:

۱. سلمان روایت کرده که از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) شنید درباره حسن و حسین

می فرماید:

«اللهم اني أحبهما فأحبهما وأحب من أحبهما»^(۸۹);

خدایا! من آن دو را دوست دارم تو نیز دوستدارشان باش و دوستان آنان را نیز دوست دار.

۲. آن که دوستدار حسن و حسین باشد، من او را دوست دارم و هر که را من دوستدارش بودم، خدا او را دوست دارد و هر کس را خدای عز و جل دوست داشته باشد او را وارد بهشت می گرداند و کسی که با حسن و حسین دشمنی کند، من با او دشمنی می کنم و هر که را من با او دشمنی کنم، خدا او را دشمن دارد و کسی که خدا با او دشمنی کند وی را در آتش دوزخ جاودان می سازد.^(۹۰)

۳. «انّ ابنيّ هذين ريحانتي من الدنيا»^(۹۱); این دو فرزندم (حسن و حسین) گل های دنیوی منند.

۴. از ابن مسعود روایت شده که گفت: رسول خدا (صلی الله علیه وآله) مشغول نماز گزاردن بود که حسن و حسین وارد شدند و هر دو بر پشت پیامبر نشستند، وقتی حضرت سر از سجده برداشت آن دو را با مهربانی گرفت، مجدداً که به سجده رفت، آن دو نیز دوباره بر پشت او سوار شدند، پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) با فراغت یافتن از نماز، یکی

۸۸. عیون اخبار الرضا، ۲/۲۵، اعلام الوری ۱/۴۲۷.

۸۹. ارشاد ۲/۲۸.

۹۰. ارشاد ۲/۲۸.

۹۱. ارشاد ۲/۲۸، صحیح بخاری ۲/۱۸۸، سنن ترمذی ۵/۶۱۵ ح. ۳۷۷.

از آنان را بر زانوی راست و دیگری را بر زانوی چپ خود نشانید و سپس فرمود: آن کس که مرا دوست دارد باید دوستدار این دو باشد.^(۹۲)

۵. «حسین مَنی و أنا من حسین، أحبَّ اللهَ من أحبَّ حسیناً، حسینٌ سبطٌ من الأسباط»^(۹۳)؛

حسین از من است و من از حسین، آن کس که حسین را دوست داشته باشد، خدا او را دوست دارد، حسین سبطی از اسباط است.

۶. «الحسن و الحسين خیر أهل الأرض بعدي و بعد أبیهما. و أمهما أفضل نساء أهل

الأرض»^(۹۴)؛ حسن و حسین پس از من و پدرشان، برجسته ترین ساکنان روی زمین اند و مادر گرامی آن ها والاترین بانوان روی زمین به شمار می آید.

۷. «الحسن و الحسين سیّدَا شباب أهل الجنة»^(۹۵)؛ حسن و حسین دو سرور جوانان بهشتی اند.

۸. از برّه دختر امیه خزاعی نقل شده که گفته است: هنگامی که فاطمه زهرا (علیها

السلام) به وجود مقدس امام حسن باردار بود، رسول خدا (صلی الله علیه وآله) برای انجام کاری از خانه بیرون رفت و به فاطمه فرمود: فاطمه جان! به زودی صاحب فرزند پسری خواهی شد که جبرئیل مرا به وجود او مژده داده است، تا من نزدت نیامده ام به او شیرندهی.

دخت امیّه می گوید: سه روز پس از تولد حسن که مادرش به او شیر نداده بود، حضور آن بانو شرفیاب شدم و عرض کردم: نوزاد را به من بدهید تا او را شیر دهم. فرمود: هرگز. ولی سپس مهر مادری اش بروز کرد و خودش او را شیر داد. وقتی رسول خدا (صلی الله علیه وآله) وارد شد، به فاطمه فرمود: چه کردی؟ عرضه داشت: مهر مادری ام بروز کرد و او را شیر دادم.

رسول خدا (صلی الله علیه وآله) فرمود: جز کاری که خدا خود بخواهد، انجام شدنی نیست.

اما زمانی که آن مخدره به حسین (علیه السلام) باردار شد، رسول خدا (صلی الله علیه وآله) به او فرمود: فاطمه جان! تو به زودی صاحب فرزند پسری خواهی شد که جبرئیل مرا به وجود او تهنیت گفته است، تا نزدت نیامده ام هر چند يك ماه به طول انجامد، از شیر دادن به او خودداری نما.

فاطمه (علیها السلام) عرضه داشت: فرموده شما را عمل خواهم کرد.

رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) برای انجام کاری در سفر بود، حسین از مادر متولد شد تا رسول خدا (صلی الله علیه وآله) نیامد فاطمه نوزادش را شیر نداد، حضرت به دخترش فرمود: چه کرده ای؟

عرضه داشت: تا کنون او را شیر نداده ام.

۹۲. مستدرک حاکم ۱/۳۶۶، کفایة الطالب ۴۲۲، اعلام الوری ۱/۴۳۲.

۹۳. بحار الانوار ۴۳/۲۶۱، مسند احمد ۴/۱۷۲، صحیح ترمذی ۵/۶۵۸ ح ۳۷۷۵.

۹۴. بحار الانوار ۴۳/۲۶۱ و عیون الأخبار الرضا ۲/۶۲.

۹۵. سنن ابن ماجه ۱/۵۶، ترمذی ۵/۶۱۴ ح ۳۷۶۸ و بحار الانوار ۴۳/۲۶۵.

رسول خدا (صلی الله علیه وآله) نوزاد را گرفت و زبان خود را در دهان او نهاد و حسین شروع به مکیدن نمود، تا این که حضرت فرمود: «إيهأ حسین! إيهأ حسین!; حسین جان بس است.

سپس فرمود: جز کاری را که خداوند خود بخواهد انجام پذیرفتنی نیست و امامت در تو و میان فرزندان وجود خواهد داشت.^(۹۶)

۹. روزی نبی اکرم (صلی الله علیه وآله) جلوس فرموده بود، امام حسن (علیه السلام) و امام حسین (علیه السلام) وارد شدند، وقتی رسول خدا (صلی الله علیه وآله) آن دو را دید، به پا خواست و قبل از آنکه نزدش آیند، خود به سمت آن ها رفت، از آنان استقبال و آن ها را بر دوش خود سوار کرد و فرمود: «نعم المطيُّ مطيِّكما، و نعم الراكبان أنتما، و أبوكما خير منكما»^(۹۷)؛ بهترین مرکب، مرکب شما و بهترین سواران شما دو تن هستید و پدرتان از شما برتر است.

کنیه و لقب

کنیه آن بزرگوار، ابو عبدالله (علیه السلام) و لقب های وی رشید، وفی، طیّب، سیّد، زکی، مبارک، تابع لمرضاة الله، دلیل علی ذات الله و سبط است و برجسته ترین لقب معروف وی سرور جوانان اهل بهشت است که رسول خدا (صلی الله علیه وآله) وی را بدان ملقب ساخت و درباره او و برادرش حسن (علیه السلام) فرمود: «أئهما سيّدا شباب أهل الجنة»؛ آن دو سرور جوانان بهشتی اند. هم چنین لقب سبط نیز القاب مشهور آن بزرگوار است، که فرمود: «حسین سبط من الأسباط»^(۹۸)؛ حسین سبطی از اسباط است

۹۶. اعیان الشیعه ۱/ ۵۷۹.
۹۷. بحار الانوار، ۲۸۵/۴۳-۲۸۶.
۹۸. ذخائر العقبی/ ۱۳۰.

بخش دوم

مراحل زندگی امام حسین (علیه السلام)

زندگی هر يك از پیشوایان عصمت و طهارت (علیهم السلام) به دو بخش اساسی تقسیم می شود:

نخست: از ولادت تا به دست گرفتن زمام پیشوایی و ولایت، که از ناحیه خدا به آن ها سپرده شده و رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) و نیز ائمه (علیهم السلام) خود بدان تصریح کرده اند.

دوم: از ابتدای پذیرش مسئولیت اداره امور مسلمانان و مؤمنان تا شهادت. هر يك از این بخش ها به تناسب اوضاع و شرایط و رخدادهایی که اختصاص به هر مرحله ای دارد، خود شامل چند مرحله می شود.

اینك نخستین دوره - از ولادت تا امامت - را با تمام مراحل و مهم ترین رخدادهایش در بخش دوم قسمت دوم، بررسی می کنیم و دوره دوم را با کلیه مراحل گوناگون آن به گونه ای مشروح در قسمت سوم به بحث و بررسی می نشینیم.

به جاست که بدانیم نخستین دوره زندگی امام حسین (علیه السلام) از چهار مرحله برخوردار است که عبارتند از:

۱. زندگی آن حضرت در دوران حیات جد بزرگوارش، از سال ۴ تا ۱۰ هجری.
 ۲. زندگی وی در دوران خلفای سه گانه، از سال ۱۱ تا ۳۵ هجری.
 ۳. زندگی او در دوران دولت مبارك علوی، یعنی از زمان بیعت مردم با پدر ارجمندش تا زمان شهادت آن حضرت از سال ۳۵ تا ۴۰ هجری.
 ۴. زندگی وی در دوران برادر بزرگوارش امام حسن (علیه السلام) که قریب به ده سال، یعنی از اواخر رمضان سال ۴۰ تا آغاز یا پایان صفر سال ۵۰ هجری که امام حسن (علیه السلام) به شهادت رسید و زمام پیشوایی و امامت را پس از برادر، به عهده گرفت.
- دومین دوره زندگی اباعبدالله الحسین (علیه السلام) پس از شهادت برادر بزرگوارش امام مجتبی (علیه السلام) آغاز و با شهادت آن بزرگوار در روز عاشورای سال ۶۱ هجری در سرزمین کربلا، پایان یافت، که این خود دارای دو مرحله است:

۱. نخستین مرحله، دوران زندگی حضرت طی حکومت معاویه است، که آن حضرت (علیه السلام) با اینکه معاویه به هیچ يك از شروط امام حسن (علیه السلام) عمل نکرد. ولی امام حسین (علیه السلام) به قرارداد صلحی که توسط برادرش امام مجتبی (علیه السلام) با معاویه صورت گرفته بود، پایبندی نشان داد. معاویه، تن در ندادن خود را به شروط یاد شده صلح با ارسال زهر کشنده به امام مجتبی (علیه السلام) نمودار ساخت تا از وجود رقیبی مخالف، رهایی یابد و در جهت کاندیدا ساختن فرزند فاسقش یزید برای حکومت، موانع را از سر راه بردارد.

۲. دومین مرحله از زمانی آغاز می شود که معاویه فرزندش یزید را به عنوان جانشین پس از خود، به مسلمانان تحمیل کرد، و کوشید تا از امام حسین (علیه السلام) برای او بیعت بگیرد، تا به جناح مخالفی که به خوبی از ریشه دار بودن آن در دوران امام علی (علیه السلام) آشنا بود، پایان دهد. امام (علیه السلام) و از همین رهگذر، قیام و نهضت خویش را که آتشفشانی زیر خاکستر بود، آغاز نمود؛ که آتشفشان با فراگیر شدن فسق و فجور و پدیدار شدن آن در عرصه رهبری و دستگاه حکومتی، به انفجار گرایید. از این رو، امام (علیه السلام) حرکت خود را از مدینه به مکه و از آنجا به عراق آغاز کرد و صبر و بردباری و جهاد و مبارزه خود را با تقدیم خون پاک خویش و خاندان و یاران باوفایش در راه خدای متعال به اوج کمال رساند.

بخش سوّم از ولادت تا امامت

امام حسین در دوران حیات رسول اکرم(صلی الله علیه وآله)

خانواده علی و فاطمه و فرزندانش (علیهم السلام) در زمان حیات نبی اکرم(صلی الله علیه وآله) و در رسالت اسلامی، بسیار گسترده و از معانی و مفاهیم ژرفی برخوردار بود، زیرا این خانه در آینده رسالت الهی را در خود جای می داد و سنگینی بار خلافت و مسئولیت حراست از دین و امت را به دوش می کشید.

طبیعی بود که این خانه از باران مهر و محبت و مراقبت و الطاف پدران نبی اکرم(صلی الله علیه وآله) از سهمی بسزا و بهره ای فوق العاده برخوردار باشد. رسول خداهمه توش و توان خود را به کار برد تا درخت خجسته و مبارک خویش را در خانه علی آبیاری و صبح و شام از آن مراقبت نماید و در تبیین این امر که سرنوشت امت در گرو سلامت این خانواده و اطاعت از اعضای آن است بکوشد، چنان که این معنا در این فرموده اش به خوبی جلوه گر است:

«انّ علیاً رایة الهدی بعدی و امام اولیائی و نور من أطاعنی»^(۹۹)؛

علی، پس از من پرچم هدایت، پیشوای دوستدارانم و نور پیروان من است.

از همان زمان که گیتی به نور ولادت حسین(علیه السلام) منور گشت، در دل نبی اکرم مقام و منزلتی والا و در دوران رسالت الهی جایگاه برجسته ای یافت.

پیامبر عظیم الشان اسلام(صلی الله علیه وآله) این نوزاد جدید را، در آینده، وارث رسالت یافت که امت را پس از کژی و درجا زدن، به تحرك و اداشته و دین و آیین الهی را پس از انحراف و محو شدن، به اصلاح خواهد آورد و سنت را پس از تباهی و تغییر و تبدیل، زنده می سازد. وی در آینده ای نه چندان دور به فرمان خدای متعال به مسئولیت های امامت و رسالتی که خاتم رسالت ها به شمار می آمد، کاملاً آگاهی می یافت و خود در این زمینه می فرماید:

۹۹. حلیة الأولیاء / ۶۷، نظم در السمطین / ۱۱۴، تاریخ ابن عساکر ۱۸۹/۲ ح ۶۸۰، مقتل خوارزمی ۴۳/۱، جامع الجوامع سیوطی ۳۹۶/۶، منتخب الكنز ۹۵۳/۶ ح ۲۵۳۹، فصول المهمه ابن صباغ/۱۰۷، تاریخ الخلفای سیوطی/ ۱۷۳، مجمع الزوائد ۱۳۵/۹، کنز العمال ۱۵۳/۵، صحیح ترمذی ۳۲۸/۵، ح ۳۸۷۴ و أسد الغابه ۱۲/۲.

حسن و حسین فرزندان منند، کسی که دوستدار آنان باشد مرا دوست داشته است و هر کس دوستدار من باشد خدا او را دوست دارد، و هر کس دوستدارش خدا باشد، او را وارد بهشت می گرداند و آن کس که با آن دو دشمنی کند، با من دشمنی کرده و هر کس با من دشمنی نماید، خدا با او دشمنی می کند و کسی که خدا با او دشمنی کند، او را وارد آتش دوزخ می کند.^(۱۰۰)

آیا دوستی و محبت، چیزی جز مقدمه اطاعت و پذیرش ولایت است؟ بلکه هر دو ثمره دوستی و محبت اند.

پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) برای گریه امام حسین(علیه السلام) متأثر می شد و او را در بیداری و خواب نوازش می کرد و به مادر پاکدامنش فاطمه(علیها السلام) سفارش می فرمود که فرزند خجسته و دلبندهش را غرق مهر و عشق و محبت سازد^(۱۰۱).

آن گاه که حسین(علیه السلام) راه رفتن آموخت و به آمد و شد پرداخت، نبی اکرم کوشید با توجه دادن مردم به او فضای لازم را مهیا کند تا امت، جانشینی فرزند پیامبر را بر خود پذیرا شوند. بارها اتفاق می افتاد که رسول اکرم(صلی الله علیه وآله) سجده نماز خود را بدان سبب که حسین بر پشت او سوار بود، طولانی می ساخت، تا بدین وسیله مراتب علاقه و محبت و نیز مقام و منزلت وی را به مسلمانان بنمایاند و چه بسیار اتفاق می افتاد که پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) شتابان سخنان خویش را قطع می کرد و فرزند دلبندهش را که به سمت او می آمد و گاهی می لغزید و به زمین می خورد، در بر می گرفت و او را با خود بر فراز منبر می برد^(۱۰۲). امور یاد شده همه، دلیل بر جایگاه برجسته و نقش ارزنده آن بزرگوار در آینده امت، تلقی می شد.

زمانی که مسیحیان نجران حضور پیامبر اکرم شرفیاب شدند و در مورد دعوت آن حضرت به اسلام و اعتقاد به یکتاپرستی خالص با وی به بحث و مناقشه پرداختند و با این که حق بر ایشان روشن گشت، از پذیرفتن آن سر باز زدند و خداوند فرمان مباحله داد، رسول اکرم(صلی الله علیه وآله) به اتفاق افرادی که در تقوا و شایستگی برجسته ترین انسان های روی زمین و در مقام و جایگاه محبوب ترین آنان در پیشگاه خدا به شمار می آمدند، یعنی علی و فاطمه و حسن و حسین(علیهم السلام) به سوی مسیحیان نجران رفت تا به همراه این جمع با کفرپیشگان و مشرکان و کج اندیشان، مباحله کند. و در همان زمان - با این کار نشان داد که آنان خاندان نبوت به شمار آمده و رسالت اسلام به وجود آن ها برپاست و گذشت و بخشش آنان به خاطر آرمان و اعتقاد، پایانی ندارد^(۱۰۳).

۱۰۰. مستدرک حاکم ۱/۳۶۶، تاریخ ابن عساکر بیان حالات امام حسین(علیه السلام)، اعلام الوری ۱/۴۲۲.

۱۰۱. مجمع الزوائد ۹/۲۰۱، سیر اعلام النبلاء ۱/۱۹۳، ذخائر العقبی ۱/۴۳.

۱۰۲. مسند احمد ۵/۳۵۴، اعلام الوری ۱/۴۳۱، کنز العمال ۷/۱۶۷، صحیح ترمذی ۵/۶۱۶ ح ۳۷۷۴.

۱۰۳. مسند احمد ۱/۱۸۵، صحیح مسلم، کتاب فضائل، فضائل علی ۲/۳۶۰، صحیح ترمذی ۴/۲۹۳ ح ۲۰۸۵.

مسیحیان با مشاهده چهره هایی درخشان و نورانی از پرتو توحید و عصمت، از انجام مباحله منصرف شدند و پذیرا گشتند با پستی و ذلت جزیه پردازانند.

برهه کوتاهی را که امام حسین(علیه السلام) در کنار جدّ بزرگوارش رسول اکرم(صلی الله علیه و آله) سپری کرد از مهم ترین و زیباترین مقاطع کل تاریخ اسلام، به شمار می آید. نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) در این برهه پایه و اساس دولت مبارك خویش را تحکیم بخشید و ساختارش را بر اساس علم و دانش و ایمان بنا نهاد، سپاهیان شرک را به شکست و داشت پایگاه ها و مراکز کفر و الحاد را در هم کوبید و پیروزی های شگفت انگیزی پیاپی بر رسول خدا(صلی الله علیه و آله) و یاران وفادارش، رو آورد و مردم دسته دسته به دین و آیین الهی می گرویدند.

در اوج این پیروزی ها، مسلمانان با مصیبت جانسوز رحلت نبی اکرم روبرو شدند، غم و اندوه بر مسلمانان به ویژه خاندان آن بزرگوار که فاجعه دردناک و مصیبت بزرگ از دست دادن رسول خدا(صلی الله علیه و آله) آنان را از پای در آورده بود، سایه افکن شد.

میراث پیامبر به حسنین (علیها السلام)

هنگامی که بانوی بانوان جهان به نزدیک بودن رحلت جانسوز پدر بزرگوارش پی برد، فرزندان حسن و حسین(علیه السلام) را نزد آن بزرگوار آورد و عرضه داشت:

ای رسول خدا! این عزیزان فرزندان تو اند، چیزی برای آنان به میراث بگذار، رسول خدا(صلی الله علیه و آله) فرمود: عظمت و شوکت را به حسن و شجاعت و بخشش را به حسین برای میراث نهادم. (۱۰۴)

سفارش پیامبر درباره نوادگانش

پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) سه روز قبل از رحلت خود، امام علی(علیه السلام) را به توجه و مراقبت از حسنین(علیها السلام) سفارش کرد و به او فرمود:

درد بر تو ای پدر دو دسته گل خوشبو! تو را به مراقبت و توجه به دو دسته گل دنیایی ام سفارش می کنم، به زودی دو ارکان زندگی ات در هم می شکند و خداوند جانشین من بر تو خواهد بود.

و با رحلت رسول خدا(صلی الله علیه و آله)، علی(علیه السلام) فرمود: این حادثه یکی از دو رکنی

است که پیامبر به من خبر داد .

آن گاه که فاطمه زهرا(علیها السلام) دنیا را وداع گفت علی(علیه السلام) فرمود: مصیبت

زهرا، دومین رکنی است که رسول خدا از در هم شکستن آن مرا آگاه ساخت. (۱۰۵)

۱۰۴. بحار الانوار ۲۶۳/۴۳، مناقب آل ابی طالب ۴۵۶/۲، نظم درر السمطین/ ۲۱۲.

۱۰۵. بحار الانوار ۲۶۲/۴۳.

سوز و گداز پیامبر در مورد حسین (علیه السلام)

زمانی که رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) از بیماری رنج می برد و در آستانه احتضار قرار گرفته بود، امام حسین (علیه السلام) حضورش شرفیاب شد، وقتی چشم پیامبر به حسین افتاد، او را در آغوش کشید و فرمود: مرا با یزید چه کار؟! روز خوش نبیند. پس از گفتن این سخن مدتی طولانی از هوش رفت، هنگامی که به هوش آمد، حسین را غرق بوسه ساخت و از چشمانش باران اشک جاری بود و می فرمود: «أَمَّا أَنْ لِي وَ لِقَاتِكَ مَوْفَقًا بَيْنَ يَدِي اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ»^(۱۰۶)؛ من در پیشگاه خدای عز و جل با قاتل تو مخاصمه خواهم کرد.

در آخرین لحظات عمر شریف نبی اکرم (صلی الله علیه وآله) امام حسن و امام حسین با چشمانی اشکبار خود را روی بدن مبارک رسول خدا افکندند و پیامبر آن دو را غرق بوسه نمود، پدر بزرگوارشان امیرمؤمنان (علیه السلام) خواست آن دو را از بدن مطهر رسول خدا (صلی الله علیه وآله) دور سازد، که پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) راضی نشد و فرمود: آن دو را به خود واگذار از من توشه بگیرند و من نیز از آنان توشه بگیرم زیرا دیری نمی پاید پس از من برایشان حوادث ناگواری رخ خواهد داد.^(۱۰۷)

سپس رو به عبادت کنندگان خود کرد و فرمود:

«قَدْ خَلَفْتُ فِيكُمْ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِتْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي، فَالْمُضَيِّعَ لِكِتَابِ اللَّهِ كَالْمُضَيِّعَ لِسُنَّتِي، وَ

الْمُضَيِّعَ لِسُنَّتِي كَالْمُضَيِّعَ لِعِتْرَتِي، أَتَاهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ»^(۱۰۸)؛

کتاب الهی و عترت و اهل بیت خویش را میانتان به ودیعه نهادم، آن کس که از قرآن دست بردارد، از سنتم دست برداشته و آن که از سنتم دست بردارد عترتم را رها ساخته است، این دو از یکدیگر جدایی ناپذیرند تا در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند.

امام حسین (علیه السلام) در عصر خلفاء

در دوران ابوبکر

اهل بیت (علیهم السلام) از جمله امام حسن و امام حسین (علیهم السلام) در فاجعه غم انگیز رحلت نبی اکرم (صلی الله علیه وآله) می سوختند و غم و اندوه این مصیبت جانکاه بر دل هایشان سایه افکن شده و به تجهیز پیکر پاک برجسته ترین پیامبری که تاریخ بشر سراغ داشت، مشغول بودند که حادثه دیگری متوجه آنان شد و بر درد و رنج شان افزود و امید و آرزوهایی را که پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) در دل آنان و امت کاشته بود، برباد

۱۰۶. حیاة الامام الحسن باقر شریف قرشی ۲۱۸/۱، به نقل از منیر الاحزان.

۱۰۷. مقتل خوارزمی ۱۱۴/۱.

۱۰۸. مقتل خوارزمی ۱۱۴/۱.

داد و آن ماجرای به یغما بردن خلافت و کنار نهادن امام علی(علیه السلام) از عرصه رهبری و مصادره مقام و منصبی تلقی می شد که رسول اکرم(صلی الله علیه وآله) به فرمان خدای متعال وی را برای احراز آن تعیین کرده بود.

این ضربه سهمگین، حلقه آغازین سلسله حرکت های درد سر آفرین و اضطراب آمیزی بود که خط حاکم، آن را پس از رحلت رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) در جهت به انزوا کشیدن و کنار نهادن کامل اهل بیت از جایگاه رهبری بعد از رسول خدا(صلی الله علیه وآله) بر آن بزرگواران تحمیل نمود.

شهادت جانسوز حضرت زهرا(علیها السلام)

رحلت غمبار رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) تأثیری دردناک در روح پاک امام حسین (علیه السلام) که کمتر از هشت بهار از عمر شریف وی سپری شده بود، بر جای نهاد. دیری نپایید که حسین (علیه السلام) به مصیبت جانکاه شهادت مادر گرامی اش فاطمه دخت رسول خدا (صلی الله علیه وآله) با آن شکل فجیع و درد آور که از جور و ستم و بیداد و غصب حقوقش طی مدت زندگی اش پس از پدر، در رنج بود، دست به گریبان شد. رنج های مادر در روح لطیف امام حسین (علیه السلام) تأثیری بسزا داشت؛ زیرا هرگاه آن حضرت پس از رحلت رسول خدا (صلی الله علیه وآله) به مادر مهربانش می نگریست او را گریان و اندوهگین و دل شکسته می یافت.

روایت شده که حضرت زهرا(علیها السلام) پس از رحلت پدر بزرگوارش همواره سر مبارکش با پارچه ای بسته، پیکرش ضعیف و ناتوان و از پا افتاده، گریان و سوخته دل بود. لحظه به لحظه از هوش می رفت و به فرزندانش می فرمود: پدر بزرگوارتان که پیوسته به شما ارج و احترام می نهاد و یکی بعد از دیگری شما را در آغوش می گرفت کجاست؟ آن پدر بزرگواری که بیش از همه نسبت به شما مهربان بود، و اجازه نمی داد شما روی زمین راه بروید، کجاست؟ از این پس هیچ گاه نخواهم دید او این در را باز کند و شما را بر شانه خود سوار کند، چنان که همواره این کار را با شما انجام می داد. (۱۰۹)

نقل شده که فاطمه زهرا(علیها السلام) پس از رحلت پدر ارجمندش، امام حسن و حسین(علیهما السلام) را با خود به بقیع می برد و تا شب پیوسته گریه می کرد و سپس امیرمؤمنان بدان جا می آمد و آنان را به خانه باز می گرداند.

راویان به نقل از اسماء بنت عمیس مشروح سرگذشت شهادت آن مخدره را یاد آور شده اند: در بیان این ماجرا آمده است که امام حسن و امام حسین (علیهما السلام) لحظاتی پس از وفات مادرشان وارد خانه شدند [و مادر را خوابیده دیدند] پرسیدند: ای اسماء! مادرمان هیچ گاه در این ساعت نمی خوابید.

اسماء گفت: فرزندان رسول خدا! مادرتان خواب نیست، او دنیا را وداع گفته است. [با شنیدن این جمله] امام حسن (علیه السلام) خود را روی بدن مادر افکند و گاهی او را می بوسید و می گفت: مادر! پیش از آن که روح از بدنم جدا شود بامن سخن بگو. اسماء می گوید: حسین جلو آمد و پاهای مادر را بوسه زد و گفت: مادر! من فرزندت حسینم، پیش از آن که قلبم متلاشی شود و جان دهم بامن سخن بگو.

اسماء به آنان گفت: فرزندان رسول خدا! نزد پدرتان بشتابید و او را در جریان رحلت مادرتان قرار دهید. آن دو بزرگوار [به سرعت] بیرون رفتند به مسجد که نزدیک شدند صدای خود را به گریه بلند کردند. همه اصحاب و یاران، خود را شتابان به آن دو رسانده و پرسیدند: فرزندان رسول خدا! سبب گریه شما چیست؟ خدا چشمانتان را نگریاند. (۱۱۰)

در روایتی دیگر آمده است پس از آن که امیرمؤمنان از غسل دادن زهرا (علیها السلام) فراغت یافت صدا زد: امّ کلثوم! زینب! سکینه! فضّه! حسن! حسین! بیایید و از مادرتان توشه برگزید، اینک لحظه جدایی شما از مادرتان فرا رسیده و وعده دیدارتان در بهشت خواهد بود. امام حسن و امام حسین (علیهما السلام) جلو آمده و فریاد می زدند: چه حزن و اندوهی! که پس از رحلت و فقدان جَدّمان رسول خدا و مادرمان فاطمه پایانی ندارد.

امیرمؤمنان (علیه السلام) فرمود:

خدا را گواه می گیرم [وقتی حسنین خود را روی بدن مادر افکنده بودند] زهرا (علیها السلام) ناله ای کرد و دست هایش را از کفن بیرون آورد و آن دو را در آغوش گرفت که ناگهان هاتقی از آسمان فریاد زد: ای ابوالحسن (علیه السلام)! حسن و حسین را از روی بدن مادر بلند کن به خدا سوگند! که آن دو، فرشتگان آسمان را به گریه انداختند. (۱۱۱)

به نقل بیشتر روایات امام حسن و امام حسین در مراسم نماز خواندن بر جنازه مادرشان حضور یافتند و انجام غسل و کفن آن مخدره را امیرمؤمنان (علیه السلام) عهده دار

۱۱۰. بحار الانوار ۴۳/۱۸۶.

۱۱۱. بحار الانوار ۴۳/۱۷۹.

شد و شبانگاه به اتفاق حسن و حسین جسم شریف زهرا را از خانه بیرون برده و بر پیکر نازنینش نماز گزارند... (۱۱۲)

در حقیقت، امام حسین (علیه السلام) در مدت کوتاهی به دو رخداد بزرگ و دردناک مبتلا گردید، نخست رحلت غم افزای جد بزرگوارش رسول خدا (صلی الله علیه وآله) و دوم، شهادت جانکاه مادر گرامی اش فاطمه (علیها السلام)، دخت نبی اکرم (صلی الله علیه وآله)، پس از آن همه رنج و محنت و جور و جفایی که بر او، رخ داد.

اگر رنج و اندوه غصب حقوق پدر ارجمندش امیرمؤمنان (علیه السلام) و فاجعه غم انگیز کنار نهادنش از عرصه سیاسی را که به خانه نشینی وی انجامید، بر آن مصیبت ها بیفزاییم، شدت رنج و مصائبی که حسین را در سنّ کودکی در بر گرفته بود، به خوبی بر ایمان روشن می گردد.

واقعیت این است انواع تنگناهایی که از ناحیه خط حکومت وقت، به آن دسته از یاران رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) که پای بند روش الهی او بودند به ویژه بر علی بن ابی طالب امیرمؤمنان (علیه السلام) تحمیل می شد، سبب عمیق تر شدن مصیبت های امام حسین گشت، نظیر جلوگیری از رسیدن خمس و سایر حقوق به آن حضرت، چنان که این حقیقت در ماجرای ملّی کردن «فدک» که یکی از اهداف دشمن، ایجاد فشار مالی دیگری بر اهل بیت پیامبر و فرزندان امیرمؤمنان (علیه السلام) بود، به خوبی روشن است.

در دوران عمر بن خطاب

در عصر وی تنگناها ابعاد بیشتر و مهم تر به خود گرفت. به گفته تاریخ نگاران، عمر، خروج یاران رسول خدا (صلی الله علیه وآله) را از مدینه جز با اجازه او ممنوع اعلام کرد. این ممنوعیت امیرمؤمنان علی بن ابی طالب (علیه السلام) را نیز شامل می شد، به گونه ای که این عمل به نمونه دیگری از فشارهای وارده بر اهل بیت پاک و وحی، تبدیل گشت.

آری، این گونه رفتارهای زورگویانه و جهت گیری های ستمگرانه، به دور ساختن امیرمؤمنان از صحنه و خانه نشین شدن آن حضرت انجامید، که عدم حضور وی را در عرصه های سیاسی و اجتماعی در پی داشت به گونه ای که حضرتش کاملاً به فراموشی سپرده شد، هر چند خلیفه وقت، گاهی در مورد برخی مسائل به آن حضرت

مراجعه می کرد و شاید بتوان نیاز خلیفه را به وجود امام در مسائل جدیدی که برایش پیش می آمد و هیچ کس جز امام علی (علیه السلام) قادر بر حلّ مورد قبول آن ها نبود، سبب دور نساختن حضرت از مدینه دانست.

امیرمؤمنان با دور اندیشی و صبر و بردباری خالی از ناسپاسی، خشم خود را فرو برد و از حقی که مربوط به او بود و عمر پس از ابوبکر بدون هیچ گونه حق شرعی و برهان و دلیل صحیحی، آن را به خود اختصاص داد، چشم پوشید.

در همه این رخدادها، امام حسین (علیه السلام) شاهد درد و رنج پدر بزرگوار خویش بوده و چگونگی برخورد پدر با این پیشامدها را نظاره گر بود و می دید پریشانی و گرفتاری مسلمانان بردوش پدرش سنگینی می کند و نگران سرنوشت آن هاست. امام حسین (علیه السلام) به یاد می آورد چگونه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) پدر بزرگوارش را بر دیگران ترجیح می داد و مرحله ای پس از مرحله دیگر امت را به پیروی از او سفارش می فرمود، ولی اکنون از مقام و جایگاهش کنار نهاده شده بود و حسین (علیه السلام) جز نهان داشتن عواطف و احساسات خویش، قادر بر انجام کاری نبود.

نقل شده: روزی عمر بر فراز منبر سخن می گفت بی آن که توجه داشته باشد. حسین (علیه السلام) که (کودکی بیش نبود) از منبر بالا رفت و بر سر عمر فریاد زد و فرمود: از منبر پدر بزرگوارم پایین بیا و بر منبر پدر خودت بالا برو.

عمر [از مشاهده این صحنه] مات و حیران شد و با تصدیق سخنان حسین (علیه السلام) به او گفت: راست می گویی، پدر من منبری ندارد و او را بغل گرفت و در کنار خود نشانید و در جستجوی کسی که این سخنان را به او یاد داده بود، بر آمد و از حسین (علیه السلام) پرسید: چه کسی این سخنان را به تو آموخته؟ امام حسین (علیه السلام) فرمود: به خدا! هیچ کس به من یاد نداده.

حق این بود که عمر به تصدیق لفظی حسین (علیه السلام) اکتفا نمی کرد، بلکه اگر راست می گفت باید حق او را از فدک بدو باز پس می داد، و از رسیدن خمس به او جلوگیری نمی کرد و حق خلافت پدر بزرگوارش را در جهت اطاعت از خدا و رسولش، به وی باز می گرداند.

نیز آورده اند: عمر به امام حسین (علیه السلام) ارج و اهمیت قائل می شد به گونه ای که از حضرت خواست هرگاه قضیه ای برایش پیش آمد، نزد او بیاید. روزی امام حسین (علیه السلام) آهنگ وی کرد و معاویه نزد عمر بود. امام (علیه السلام) به عبدالله فرزند

عمر برخوردار و از او اجازه ورود خواست وی اجازه نداد و حضرت به اتفاق او به خانه بازگشت. فردای آن روز عمر او را دید و پرسید:

حسین! چه چیز سبب شد نزد من نیامدی؟ امام (علیه السلام) فرمود: من آمدم ولی دیدم تو با معاویه خلوت کرده ای، به اتفاق با پسرت برگشتم.

عمر در پاسخ امام حسین (علیه السلام) گفت: شما سزاوارتر از فرزند عمر هستی، ما هرچه داریم از خدا و شما داریم.^(۱۱۳)

در دوران عثمان

امام حسین (علیه السلام) با برخورداری از سجایای اخلاقی و فضایل برجسته، در آستانه سومین دهه عمر شریف خود قرار داشت. او اوضاع دردناک دوران پدر خویشتن دارش را نظاره گر بود و می دید که بازی های سیاسی در رنگ های گوناگون يك هدف را دنبال می کند؛ تا علی و فرزندان او به زمامداری دولت اسلامی دست نیابند بلکه خلافت را هم چنان از آن ها دور نماید و اکنون این پسر خطاب است که به واداشتن امت به پذیرش امور طاقت فرسایی، نظیر آراء و نظرات ناصواب، تندخویی و اشتباهات اجتهادش اکتفا نکرد و کار به جایی رسید که امت را به شورای شش نفره ای که خلافت عثمان از آن ناشی شد، گرفتار ساخت.

امیرمؤمنان (علیه السلام) در امر زمامداری، مصلحت دین و مسلمانان را بر حق ویژه خویش ترجیح داد و صبری تلخ و ناگوار پیشه کرد و خود این مرحله را چنین به وصف می کشد:

«فصبرت و فی العین قذی، و فی الحلق شجا، أری تراثی نهباً، حتی مضی الأول لسبيله، فأدلی بها الی ابن الخطاب بعده، فصیرها فی حوزة خشاء یغلظ کلمهاو یخشن مسّها، ویکثر العثار فیها، فصبرت علی طول المدّة و شدّة المحنة، حتی اذا مضی لسبيله جعلها فی جماعة زعم أنّی أحدهم، فیالله و للشوری، متی اعترض الریب فیّ مع الأول منهم حتی صرت أقرن الی هذه النظائر؟!»^(۱۱۴)

مانند کسی که خاشاک در چشم و استخوان در گلو دارد، بردباری پیشه کردم، با چشم خود می دیدم که میراثم را به یغما می برند، تا این که اولی به هلاکت رسید و خلافت را پس از خود به پسر خطاب واگذاردم... با این که دورانی طولانی بار سنگینی بر دوشم بود، شکیبایی پیشه کردم... تا آن که

دوران او نیز سپری شد و امر خلافت را به جمعی سپرد که می پنداشت من هم یکی از آنهایم. پناه به خدا از آن شورا! برتری من بر نخستین فرد آنان - ابوبکر - چه زمانی مورد شك و تردید بود تا امروز بخواهم در کنار این ها قرار داده شوم؟!

رنج و محنت اهل بیت آن گاه فزونی یافت و وظیفه و مسئولیت آنان دشوارتر گردید، که با دوره نوینی از انحراف خلافت روبرو شدند، عصر و دورانی که کوششی دامنه دارتر و تلاشی بیشتر می طلبید تا امت و رسالت در ورطه تباهی قرار نگیرد، ولی گونه های مشخصی از رنج و گرفتاری های سخت و دشوار، به وضوح پدیدار و زندگی مسلمانان را سراسر فراگرفت و برجسته ترین یاران رسول خدا(صلی الله علیه و آله) در زمانی مورد اهانت و ضرب و شتم قرار گرفتند که آزاد شدگان تبهکار و فرزندانشان در سایه ضعف عثمان و احیاناً بی تدبیری و یا تعصب قبیله ای اموی برای دست یابی به مراکز دولت، بر یکدیگر پیشی می گرفتند.^(۱۱۵)

امام حسین (علیه السلام) خود، بر رنج و سختی های مسلمانانی که بر ضد فساد و تباهی حکومت عثمان در تنگنایی بس دشوار، دست به شورش زده بودند، شاهد و ناظر بود و سرانجام دست مردم ستم دیده از آستین بر آمد و با قدرت شمشیر، خلیفه حاکم را از سر راه برداشت.

در خطبه امام علی (علیه السلام) معروف به شقشقیه، که حضرت در آن رنج و دشواری های مسلمانان را در پی به خلافت رسیدن خلیفگان قبل از خود، توصیف می کند، تصویری دقیق از آن چه در حکومت عثمان بن عفان رخ داده، ارائه شده است، آن جا که فرمود:

تا آن که سومی به خلافت رسید که کارش پر کردن شکم و تهی کردن آن بود و خاندان پدری اش با او به پا خاستند و مانند شتری که علف های تازه بهار را با حرص و ولع می بلعد به چپاول بیت المال پرداختند تا اوضاع چنان شد که آن چه را رشته بود از هم گسست و کردار ناشایست وی را نابود ساخت و شکم بارگی اش او را به زمین کوبید.

رفتار با ابوذر غفاری

عثمان بن عفان در آزار و اذیت مخالفان و ناراضیان سیاست خود، شدت عمل نشان داد، جام خشم خود را بر سر آنان فرو ریخت و در جور و ستم بر آنان شدت بخشید.

ابوذر غفاری - که با گرایش به اسلام با سابقه ترین یاران رسول خدا (صلی الله علیه وآله) به شمار می آمد - از جمله ناراضیان و مخالفان سیاست عثمان تلقی می شد. عثمان وی را از این کار منع کرد ولی او از شیوه خود دست بر نداشت. عثمان بر آشفت و با غیر قابل تحمل دیدن وجود ابوذر، وی را به شام تبعید کرد، ابوذر در شام نیز به آگاهی دادن مردم پرداخت و در مورد سیاست بنی امیه که معاویه بن ابی سفیان فرمانروای عثمان اموی در شام، آن را دنبال می کرد، بدان ها هشدار داد.

معاویه از تلاش و فعالیت ابوذر به خشم آمد و طی نامه ای عثمان را در جریان خطر وجود ابوذر، قرار داد. عثمان ابوذر را به مدینه فراخواند؛ ولی این صحابی جلیل القدر وظیفه امر به معروف و نهی از منکر و هشدار از خطر بدسگالان اموی را نسبت به اسلام و مسلمانان، هم چنان پی گرفت. عثمان تشخیص داد بهترین وسیله برای رهایی از مخالفت ابوذر، تبعید وی به منطقه ای دور دست و خالی از سکنه است؛ به همین دلیل دستور داد وی را به ربه تبعید کنند و با اشاره به مروان حکم از او خواست مسلمانان را از بدرقه و خداحافظی با ابوذر، باز دارد. ولی پیروان حق، با این خواسته عثمان مخالفت کردند و عده ای از جمله امام علی (علیه السلام)، امام حسن و امام حسین، عقیل، عبدالله بن جعفر، عمار یاسر، آشکارا، جهت خداحافظی با ابوذر رهسپار گردیدند. تاریخ نگاران به نقل سخنانی حکیمانه و حماسی از بدرقه کنندگان پرداخته اند که در آن ها حکومت عثمان را به خاطر جنایتی که در مورد ابوذر انجام داد، به شدت مورد اعتراض قرار دادند. از جمله در سخنان امام حسین (علیه السلام) آمده است:

عمو جان! خدای تبارک و تعالی قادر است وضعیتی را که ملاحظه می کنی، دستخوش تغییر و تبدیل سازد، به راستی خداوند هر روز در شأن و کاری است، مخالفانت دنیای خود را از تو دریغ داشتند و تو دینت را از آنان دریغ داشتی، از آن چه دریغ داشتند چقدر بی نیازی، و به آن چه از آنان دریغ داشتی چه بسیار نیازمندند؟ بنابراین، از خداوند صبر و بردباری بخواه و از حرص و آز و ناشکیبایی به خدا پناه ببر، زیرا صبر و بردباری از دین و بزرگ منشی است. حرص و آز، رزق و روزی به بار نمی آورد و ناشکیبایی مرگ کسی را به تأخیر نمی اندازد.^(۱۱۶)

ابوذر (با شنیدن این سخن) سخت گریست و با آخرین نگاه وداعش بر اهل بیتی که خالصانه به آن ها عشق و محبت می ورزید، آنان را چنین مخاطب ساخت:

ای خاندان رحمت! خداوند شما را مشمول رحمت خویش قرار دهد، آن گاه که چشم به جمال شما روشن می شود رسول خدا (صلی الله علیه وآله) را به یاد می آورم. من در مدینه چیزی که موجب آرامش گردد و یا غم و اندوهی غیر از جدایی از شما ندارم. وجود من در حجاز بر عثمان گران آمد همان گونه که بر معاویه در شام گران آمد و از این که من در کنار برادر و پسر دایی اش در این دو شهر اقامت کنم و مردم را بر ضد آن ها بشورانم، ناخرسند بود. از این رو، مرا به سرزمینی تبعید کرد که یار و یاور و مدافعی جز خدا نداشته باشم، به خدا سوگند! یار و همدمی جز خدا نمی خواهم، و آن جا که خدا با من است، هیچ گونه بیم و وحشتی ندارم.^(۱۱۷)

در عصر دولت علوی

حکومت خلفای سه گانه، با کشته شدن عثمان خاتمه یافت و بدین وسیله بیست و پنج سال رنج و محنت ناشی از کنار نهادن امام امیرمؤمنان علی بن ابی طالب (علیه السلام) از عرصه سیاسی و اجتماعی مسلمانان، پایان پذیرفت.

مسلمانان به یقین پی بردند که امام علی (علیه السلام) تنها رهبری است که می تواند امید و آرزوها و اهداف آنان را برآورده و عملی سازد و مجد و عظمت شان را به آنان باز گرداند و در سایه حکومت آن بزرگوار از آزادی و مساوات و عدالت، بهره مند گردند، به همین دلیل بر بیعت با وی برای خلافت، اصرار و پافشاری نشان دادند.

ولی با کمال تأسف، مسلمانان فوق العاده دیر به چنین باوری رسیدند به گونه ای که امت به بیماری های سخت و انحرافات زیادی دچار گردید و روح از خود گذشتگی و ارزش های اعتقادی از آن ها رخت بر بسته و آز و طمع و اندیشه منافع شخصی بر آن ها سایه افکن شده بود و به سمت و سوی گرایش های تنگ نظرانه گروهی کشانده شدند. از این جا بود که امام علی (علیه السلام) مخالفت کامل خویش را با پذیرش خلافت آنان اعلان داشته و بدآنها فرمود: من در خود نیازی به خلافت بر شما نمی بینم هر کس شما گزینش کردید، من نیز بدان راضی هستم.^(۱۱۸)

بیان این سخن از سوی امام به این دلیل بود که حضرت می دانست، بازگرداندن آن دسته از احکام اسلامی به جامعه که توسط خلفا دستخوش تغییر و تبدیل قرار گرفته و با اجتهادات اشتباهشان آن ها را دگرگون ساخته اند، کاری فوق العاده دشوار است. به خوبی آگاه بود جامعه ای که بر مبنای چنان اشتباهاتی رشد و نمو کرده باشد، سرانجام

۱۱۷. بحار الانوار ۲۲ / ۴۱۲، و به مروج الذهب ۲ / ۳۵۰ مراجعه شود.

۱۱۸. بحار الانوار ۳۲ / ۷.

روزی در برابر آن حضرت قرار خواهد گرفت و با جدیت در جهت نبرد با او به فعالیت خواهد پرداخت و در مسیر اجرای طرح های سیاسی هدفمند امام برای پیاده کردن عدالت و پایان دادن به ستم و بیداد، به کار شکنی و ایجاد مانع، خواهند پرداخت.

از سویی امیرمؤمنان (علیه السلام) با سوابق بی مانند خود در اسلام و درایت و تدبیر سیاسی و شایستگی های والای رهبری، نتوانست با انحرافی که به کلیه زوایای جامعه اسلامی راه یافته بود، برابری کند و قادر نشد این جامعه را به راه راست و عدالت واقعی و آشکار باز گرداند؛ زیرا مجموعه هایی از منافقان و سودجویان و آنان که دردل به خدا و رسولش بغض و کینه می ورزیدند، در مقابل حضرت قد علم کردند که آن بزرگوار در خطبه شفشقیه خود، بر بیان این معنا تأکید نموده، آن جا که فرمود:

وقتی زمام امور را بدست گرفتم، عده ای بیعت شکنی کردند و دسته ای از دین خارج شدند و جمعی دیگر سر به طغیان برداشته، گویی این افراد سخن خدا را نشنیدند که می فرماید: (این سرای آخرت را برای کسانی قرار می دهیم که در زمین برتری طلب نبوده و در پی فساد نیستند و پرهیز کاران از سرانجام نیک، برخوردارند).^(۱۱۹) آری! به خدا سوگند! که این آیه را شنیده و به خاطر سپرده بودند، ولی دنیا در چشم آن ها زیبا جلوه کرد و زرو زیورش آن ها را فریفت.^(۱۲۰)

در کنار پدر، و اصلاحگری امت

امام علی (علیه السلام) جهت بازگرداندن حق به جایگاه اصلی آن و حاکمیت بخشیدن عدل و داد، وارد عمل شد و با بهره گیری از صحیح ترین شیوه، سنت رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) را میان مسلمانان زنده گرداند، ولی گمراه پیشگان به سرعت در عرصه های مدیریت، توزیع اموال، عدالت در داوری و رعایت امور مربوط به رسالت و مسلمانان، بر ضد اصلاحگری های آن حضرت به مقابله پرداختند.

امام (علیه السلام) در تلاش برای فاش ساختن خط نفاق و پایان دادن به فساد و تباهی و ریشه کن ساختن آن، تردیدی به خود راه نداد تا رسالت و امت، از آن در امان باشند. از این رو، خود و خاندان گرامی اش با پیروی از رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) برای دفاع از آیین اسلام، درگیر معرکه های بسیار دشواری شدند و امام حسین (علیه السلام) در کلیه جنگ هایی که آتش آن را منافقان بر ضد امام علی (علیه السلام) دامن زدند. شرکت جست،

۱۱۹. قصص ۸۳.

۱۲۰. نهج البلاغه خطبه شفشقیه.

آن وجود مقدس هرگاه ایجاب می کرد و پدر بزرگوارش به وی رخصت می داد، شخصاً در عرصه های پیکار حضور می یافت.

تاریخ نگاران خطابه ای را از امام حسین (علیه السلام) ثبت کرده اند که به هنگام حرکت مردم کوفه به صفین در جمع آنان ایراد کرد. پس از حمد و ثنای خدا، در آن چنین آمده است:

مردم کوفه! شما مردمی دوست داشتی و بزرگوار و انسان هایی راستین هستید بکشید یکدل و يك زبان بوده و با یکدیگر اتحاد و همبستگی داشته باشید. به راستی شرّ جنگ تلخ و طعمش ناگوار است، بنابراین، هر کس خود را برای آن بسیج کرد و مهیای کار زار شد و قبل از فرارسیدنش از زخم های جانکاهش نرنجید و نهراسید، برنده جنگ است، ولی آن کس که پیش از رسیدن لحظه مناسب و بی آن که بصیرانه در آن بیندیشد آن را پیش اندازد. سزای وی این است که به سپاهیانش سودی نرسانده و خویشان را نیز به هلاکت انداخته است، از خدای بزرگ مسئلت داریم که به یاری خود شما را بر همبستگی خویش نیرو بخشد.^(۱۲۱)

علاقه شدید به سلامت حسنین(علیهما السلام)

امام حسین (علیه السلام) همان گونه که در جنگ جمل به نبرد پرداخت، در جنگ صفین نیز کار زار نمود با این که برخی از روایات حاکی از این است که امیرمؤمنان (علیه السلام) از بیم این که مبادا نسل رسول خدا (صلی الله علیه وآله) با شهادت حسنین از بین رود، به آن دو بزرگوار اجازه کار زار در میدان نمی داد و می فرمود:

این جوان را به فرمان من نگه دارید و از رفتنش به میدان جلوگیری نمایید، مبادا با شهادتش پشتم را بشکند، زیرا دریغ می آید با مرگ این دو جوان (یعنی حسن و حسین) نسل رسول خدا(صلی الله علیه وآله) در زمین نابود شود.^(۱۲۲)

در روایات دیگری آمده است که: امیرمؤمنان (علیه السلام) فرزندش محمد حنفیه را در موارد متعددی به میدان های جنگ می فرستاد، ولی به حسنین چنین اجازه ای نمی داد. راز این مطلب را از محمد حنفیه جویا شدند، وی پاسخ داد: «حسن و حسین به منزله چشمان پدرم و من به منزله دست او هستم و او به واسطه دستش از چشمانش مراقبت می کند»^(۱۲۳) این پاسخ منعکس کننده میزان ارج و احترامی بود که امام حسن و امام

۱۲۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۱ / ۲۸۴.

۱۲۲. باب خطبه های امیرمؤمنان/ ۲۰۷.

۱۲۳. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۱ / ۱۱۸.

حسین(علیهما السلام) نزد پدر بزرگوارشان علی(علیه السلام)برخوردار بودند. از اخباروارد استفاده می شود که امام حسین (علیه السلام) پس از نبرد صفین نیز هم چنان در کلیه رخدادهای نظیر ماجرای حکمیت و جنگ نهروان، در کنار پدر حضور داشته است. بدیهی است که رخدادهایی که امام حسین (علیه السلام) در کنار پدر ارجمندها شاهد آن ها بود، فوق العاده دردناک و تلخ و آن گاه که خوارج نقشه قتل برجسته ترین نمونه انسان کامل پس از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) را طراحی کردند و ابن ملجم مرادی تبهکار و پس مانده خوارج، در محراب عبادت شمشیر زهر آلود بر فرق نازنین پیشوای خود امیرمؤمنان وارد ساخت، فاجعه، به اوج خود رسید.

وصیت های امیرمؤمنان به امام حسین (علیه السلام)

وصیت های امیرمؤمنان (علیه السلام) به فرزندش حسین (علیه السلام) دلیل بر توجه و اهتمام فوق العاده آن حضرت به فرزندش حسین (علیه السلام) است. در نهج البلاغه آمده است: هنگامی که ابن ملجم ملعون، امیرمؤمنان (علیه السلام) را ضربت زد، آن حضرت به امام حسن و امام حسین چنین وصیت کرد:

«أوصیکما بتقوی الله، و ان لا تبغیا الدنیا وان بغتکما، ولا تأسفا علی شیء منها زوی عنکما، وقولا بالحق، و اعملا للأجر و کونا للمظالم خصماً، و للمظلوم عوناً. أوصیکما و جمیع ولدی و أهلی و من بلغه کتابی بتقوی الله و نظم أمرکم و صلاح ذات بینکم؛ فإني سمعت جدکما(صلی الله علیه وآله)يقول: «صلاح ذات البین أفضل من عامّة الصلاة و الصیام.»»

الله الله في الأیتام! فلا تغبوا أفواہهم، ولا یضیعوا بحضرتکم.

والله الله في جیرانکم! فإنهم وصیة نبیکم، مازال یوصی بهم حتی ظننا انه سیورثهم.

والله الله في القرآن! لا یسبقکم بالعمل به غیرکم.

والله الله في الصلاة! فإنها عمود دینکم.

والله الله في بیت ربکم! لا تخلوه ما بقیتم، فإنه إن ترک لم تناظروا.

والله الله في الجهاد بأموالکم و انفسکم و أسنتکم في سبیل الله!

و علیکم بالتواصل و التبادل، و ایاکم و التدابر و التقاطع.

لا تترکوا الأمر بالمعروف و النهی، عن المنکر فیولی علیکم شرارکم، ثم تدعون فلا

یستجاب لکم.

ثم قال: يا بني عبدالمطلب! لا أفيئكم تخوضون دماء المسلمين خوفاً تقولون. قتل اميرالمؤمنين ألا لا تقتلن بي إلا قاتلي. أنظروا إذا أنا متُّ من ضربته هذه فاضربوه ضربة بضربة، ولا تمثلوا بالرجل؛ فإني سمعت رسول الله (صلى الله عليه وآله) يقول: «إياكم و المثلته ولو بالكلب العقور»؛^(١٢٤)

شما را به تقوای الهی سفارش می کنم و توصیه می نمایم در طلب دنیا نباشید، هرچند دنیا شما را طلب کند و بر آن چه از دنیا به دست نیاورده اید، اندوه مخورید. سخن حق بگویید و برای ثواب کار کنید. ستمگر را دشمن و ستمدیده را یاور باشید.

شما و همه فرزندان و خاندانم را و هر که را نوشته ام به او می رسد به تقوای الهی، نظم در کارها، و اصلاح میان مسلمانان سفارش می کنم، زیرا از جدتان شنیدم می فرمود: «اصلاح میان مسلمانان از بیشتر نماز و روزه ها بهتر است.

خدا را، خدا را در نظر بگیرید، در حق یتیمان، مبادا آنان را گاهی سیر و گاهی گرسنه بگذارید مبادا با حضور شما تباه شوند.

خدا را، خدا را در نظر بگیرید در حق همسایگان، که سفارش شده پیامبران هستند. پیوسته درباره آنان سفارش می فرمود به حدی که پنداشتیم بر ایشان میراثی معین خواهد نمود.

خدا را، خدا را در نظر آورید در حق قرآن، مبادا دیگران در عمل به قرآن از شما پیشی گیرند.

خدا را، خدا را در نظر بگیرید درباره نماز، که نماز ستون دین شماست.

خدا را، خدا را در نظر بگیرید درباره خانه پروردگارتان، آن جا را خالی مگذارید، که اگر خانه خدا ترک شود از عذاب خدا مهلت نیابید.

خدا را، خدا را در نظر بگیرید درباره جهاد در راه خدا با اموال و جان و زبانانتان، بر شما باد پیوند و بخشش به یکدیگر و بهره‌یزید از پشت کردن و بریدن از یکدیگر.

امر به معروف و نهی از منکر را رها نکنید، که بدکارانتان بر شما حکومت یابند و آن گاه هر چه دعا کنید به اجابت نرسد.

آن گاه فرمود: ای فرزندان عبدالمطلب، نبینم شما را که در خون مسلمانان فرو افتید و بگویید:

«امیرالمؤمنین کشته شد». بدانید که به قصاص خون من فقط قاتلم کشته می شود. بنگرید هرگاه من

از این ضربت او کشته شدم، در برابر آن تنها او را يك ضربت بزنید و اعضایش را نبرید، که از

رسول خدا (صلى الله عليه وآله) شنیدم که می فرمود: «از مُثله کردن بهره‌یزید حتی اگر سگ

درنده باشد.»

ابن شعبه در تحف العقول وصیت ارزشمند دیگری را از امیرمؤمنان (علیه السلام) ویژه

امام حسین (علیه السلام) آورده و ما به جهت اهمیت آن و موضوعات ارزنده و سفارشات

اخلاقی جاودانه اش آن گونه که ابن شعبه آن را از امام علی(علیه السلام) نقل کرده است
عیناً یاد آور می شویم:

۱. «يابني! اوصيك بتقوى الله في الغنى و الفقر، و كلمة الحق في الرضى و الغضب، و القصد في الغنى و الفقر، و بالعدل على الصديق و العدو، و بالعمل في النشاط و الكسل، و الرضى عن الله في الشدة و الرخاء.

۲. أى بني ما شرُّ بعده الجنة بشرّ، ولا خير بعده النار بخير، و كلّ نعيم دون الجنة محقور، و كلّ بلاء دون النار عافية.

۳. و اعلم يا بني! انه من أبصر عيب نفسه شغل عن عيب غيره، و من تعرّى من لباس التقوى لم يستتر بشيء من اللباس، و من رضى بقسم الله لم يحزن على مافاتة، و من سلّ سيف البغي قتل به، و من حفر بنراً لأخيه وقع فيه، و من هتك حجاب غيره انكشفت عورات بيته، و من نسي خطيئة استعظم خطيئة غيره، و من كابد الأمور عطب، و من اقتحم الغمرات غرق، و من أعجب برأيه ضلّ، و من استغنى بعقله زلّ، و من تكبر على الناس ذلّ، و من خالط العلماء وقرّ، و من خالط الأندال حقر، و من سفه على الناس شتم، و من دخل مداخل السوء اتهم، و من مزح استخف به، و من أكثر من شيء عرف به، و من كثر كلامه كثر خطوه، و من كثر خطوه قل حياؤه، و من قل حياؤه قل ورعه، و من قل ورعه مات قلبه، و من مات قلبه دخل النار.

۱. پسر، در توانگری و نیازمندی، تو را به پروای از خدا سفارش می کنم، در حال خشنودی و خشم، سخن حق بر زبان آور و در بی نیازی و فقر میانه روی پیشه کن. با دوست و دشمن به عدالت رفتار نما و در حالت نشاط و کسالت به فعالیت بپرداز و در تنگنا و رفاه، رضای خدا را در نظر داشته باش.

۲. پسر! هر بدی که در پی اش بهشت باشد، بدی شمرده نمی شود، و هیچ خوشی که به دنبال آن دوزخ باشد، خوشی نیست. هر نعمتی در برابر بهشت کوچک است و هر بلا در برابر آتش دوزخ عاقبت به شمار می آید.

۳. پسرم بدان! هر کس عیب خویش را دید از عیب جویی دیگران باز ماند، و هر که جامه تقوا نپوشید، هیچ جامه ای او را نمی پوشاند، هر کس به قسمت خدا خشنود است، به آن چه از دستش رفته افسوس نمی خورد و هر کس شمشیر ستم از نیام برکشد خود بدان کشته خواهد شد و هر کس چاهی برای برادرش حفر کند، خود در آن افتد، هر کس در پی آشکار ساختن عیوب دیگران باشد، عیب های خانه اش آشکار گردد، هر کس خطای خویش را فراموش کند، خطای دیگران در چشمش بزرگ جلوه می کند، هر کس در کارها به سختی وارد شود، نابود گردد و هر کس به گرداب ها وارد شود، غرق شود، هر کس از دیدگاه خویش، خوشش آید، به گمراهی افتاده و هر که به عقل خود بی نیازی کند، به لغزش می افتد. و هر کس نسبت به مردم گردن فرازی کند، به خواری و ذلت افتد، هر کس با دانشمندان همنشینی کند، با وقار گردد، و هر که با اراذل و اوباش بنشیند، تحقیر و زبون شود، و هر که با نابخردان رفت و آمد کند دشنام می شنود، هر کس چیزی را بسیار برگیرد، بدان شناخته و معروف شود، آن کس که پرگویی کند، خطایش زیاد شود، و هر که خطایش افزون شد، شرم و حیای او اندک می شود و هر کس شرمش کم شد ورع و تقوایش کاهش می یابد و هر کس ورع و تقوایش کم شد دلش می میرد و هر کس دل مرده شد، وارد دوزخ می شود.

۴. **أَيُّ بَنِيٍّ! مَنْ نَظَرَ فِي عِيُوبِ النَّاسِ وَ رَضِيَ لِنَفْسِهِ بِهَا فِذَاكَ الْأَحْمَقُ بَعِينَهُ، وَ مَنْ تَفَكَّرَ اعْتَبَرَ، وَ مَنْ اعْتَبَرَ اعْتَزَلَ، وَ مَنْ اعْتَزَلَ سَلِمَ، وَ مَنْ تَرَكَ الشَّهَوَاتِ كَانَ حَرًّا، وَ مَنْ تَرَكَ الْحَسَدَ كَانَتْ لَهُ الْمَحَبَّةُ عِنْدَ النَّاسِ.**

۵. **أَيُّ بَنِيٍّ! عَزَّ الْمُؤْمِنُ غِنَاهُ عَنِ النَّاسِ، وَ الْقَنَاعَةُ مَالٌ لَا يَنْفَدُ، وَ مَنْ أَكْثَرَ مِنْ ذِكْرِ الْمَوْتِ رَضِيَ مِنَ الدُّنْيَا بِالْيَسِيرِ، وَ مَنْ عَلِمَ أَنَّ كَلَامَهُ مِنْ عَمَلِهِ قَلَّ كَلَامَهُ إِلَّا فِيمَا يَنْفَعُهُ.**

۶. **أَيُّ بَنِيٍّ! الْعَجَبُ مِمَّنْ يَخَافُ الْعِقَابَ فَلَمْ يَكْفَ، وَ رَجَا الثَّوَابَ فَلَمْ يَتَبَّ وَ يَعْمَلُ.**

۷. **أَيُّ بَنِيٍّ! الْفِكْرَةُ تَوْرَثُ نُورًا وَ الْغَفْلَةُ ظِلْمَةٌ وَ الْجَهَالَةُ ضَلَالَةٌ، وَ السَّعِيدُ مَنْ وَعَظَ بغيره، وَ الْأَدَبُ خَيْرٌ مِيرَاثٍ، وَ حَسَنُ الْخَلْقِ خَيْرٌ قَرِينٍ لَيْسَ مَعَ قَطِيعَةِ الرَّحْمِ نَمَاءٌ وَ لَامَعَ الْفَجُورُ غَنَى.**

۸. **أَيُّ بَنِيٍّ! الْعَافِيَةُ عَشْرَةُ أَجْزَاءٍ تَسَعَةُ مِنْهَا فِي الصَّمْتِ إِلَّا بِذِكْرِ اللَّهِ، وَ وَاحِدَةٌ فِي تَرْكِ مَجَالِسَةِ السُّفَهَاءِ.**

۹. **أَيُّ بَنِيٍّ! مَنْ تَزَيَّأَ بِمَعَاصِي اللَّهِ فِي الْمَجَالِسِ أَوْرَثَهُ اللَّهُ دَلَالًا، وَ مَنْ طَلَبَ الْعِلْمَ عِلْمًا.**

۴. پسر! هر کس به عیب مردم بنگرد و آن را برای خود بیسندد، خود همان احمق است و هرکس بیندیشد، عبرت آموزد، و هر که عبرت گیرد گوشه نشینی اختیار کند و هر که گوشه نشین گردد، سالم بماند هر کس ترك شهوت کند. آزاد زندگی کند و هرکس حسد را ترك کند، مورد محبت مردم خواهد بود.

۵. پسر! عزت فرد با ایمان، بی نیازی او از مردم است، قناعت مالی است که تمام شدنی نیست، هر کس مرگ را زیاد یاد کند به اندکی از مال دنیا خشنود گردد و هر کس بداند سخنش از کردار او به شمار می آید کم سخن می گوید مگر در آنچه سودی بدو بخشد.

۶. پسر! شگفتا! از کسی که از کیفر بترسد ولی دست از گناه باز ندارد و امید ثواب دارد و اما توبه نکند و کاری انجام ندهد.

۷. پسر! اندیشه، روشنی می آفریند و غفلت تاریکی و جدال و گمراهی به وجود می آورد، خوش بخت کسی است که از دیگری پند گیرد. ادب بهترین میراث و خوش اخلاقی بهترین هم نشین است. نه با قطع صله رحم مالی افزایش می یابد و نه با هرزگی، توانگری ایجاد می شود.

۸. پسر! عافیت دارای ده جزء است که نه جزء آن در خاموشی است مگر آن جا که زبان به ذکر خدا گشوده شود و جزء دیگر در ترك همنشینی نابخردان است.

۹. پسر! هر کس با انجام معصیت های الهی در مجالس، ژست بگیرد خداوند او را خوار و زبون می سازد و هر کس در پی دانش باشد، دانا شود.

۱۰. ای بنی! رأس العلم الرفیق، و آفته الخرق، و من کنوز الإیمان الصبر علی المصائب، و العفاف زینة الفقر، و الشکر زینة الغنی، و کثرة زیارة تورث الملاله، و الطمانینه قبل الخبرة ضد الحزم، و اعجاب المرء بنفسه یدلّ علی ضعف عقله. ای بنی، کم نظرة جلبت حسرة، و کم من کلمة سلبت نعمة.

۱۱. ای بنی! لاشرف أعلى من الاسلام، ولاکرم اعزّ من التقوی، ولا معقل أحرز من الورع، ولا شفیع أنجح من التوبة، ولا لباس أجمل من العافية، ولامال أذهب بالفاقة من الرضى بالقوت، و من اقتصر علی بلغة الكفاف تعجّل الراحة و تبوّأ خفض الدعة.

۱۲. ای بنی! الحرص مفتاح التعب و مطیة النصب و داع الی التّقّم فی الذنوب، و الشره جامع لمساوی العیوب، و کفّاک تأدیبا لنفسک ماکرهته من غیرک، لأخیک علیک مثل الذی لک علیه، و من تورط فی الأمور بغير نظر فی العواقب فقد تعرّض للنوائب، التدبیر قبل العمل یؤمنک الندم، من استقبل وجوه الآراء عرف مواقع الخطأ، الصبر جنّة من الفاقة، البخل جلباب المسکنة، الحرص علامة الفقر، وصول معدم خیر من جاف مکثر، لكل شیء قوت و ابن آدم قوت الموت.

۱۰. پسر من! راز و رمز علم و دانش نرمی و ملایمت است و آفت آن درشت خوئی است، صبر در معصیت ها از گنجینه های ایمان است، پارسایی زیور فقر و تهیدستی و شکر، زیور توانگری است بسیار دیدار کردن از کسی، ملالت آوراست و آرامش و اعتماد پیش از آزمایش، بی احتیاطی تلقی می شود و خود بینی شخص، دلیل بر سستی عقل و خرد اوست.

۱۱. پسر من! مجد و شرافتی برتر از اسلام نیست، و گرمی عزیزتر از تقوا و دژی استوارتر از ورع نیست و شفیع مؤثرتر از توبه و جامه ای زبینه تر از عافیت و مال بر طرف کننده نیازی برتر از رضای به

رزق و روزی نیست. هرکس به همان گذران روزانه زندگی اش خشنود باشد زود به آسایش رسیده و به آرامش و رفاه دست یافته است.

۱۲. پسر! از و طمع، کلید رنج و بلا و مرکب سختی ها و سبب فرو افتادن دروادی گناهان است. شکم پرستی هر عیب و بدی را در بر دارد، برای ادب آموختن خویش، همان بس آن چه را برای خود نمی پسندی برای دیگران نیز میسند، نیز برادرت همان حقی را بر تو دارد که تو بر او داری. هر کس بدون عاقبت اندیشی، خود را وارد کارها کند در معرض گرفتاری هاست، اندیشه و تدبیر پیش از انجام کار، تو را از پشیمانی آسوده خاطر می کند. کسی که با آراء گوناگون روبرو شود، جاهای خطارا می فهمد، صبر و بردباری سپر فقر و تنگدستی است، بخل، پوشش زبونی است، حرص نشانه نیاز است، خویشاوند تنگدست بهتر از ثروتمند جفا کار است. هر چیزی روزی و قوتی دارد و آدمی قوت مرگ است.

۱۳. ای بنی! لا تویسّ مذنباً، فکم من عاکف علی ذنبه ختم له بخیر، و کم من مقبل علی عمله مفسد فی آخر عمره، صائر الی النار.

۱۴. ای بنی! کم من عاص نجا، و کم من عامل هوی، مَن تحرّی الصدق خفت علیه المؤمن فی خلاف النفس رشدها، الساعات تنتقص الأعمار، ویلّ للباغین من احکم الحاکمین و عالم ضمیر المضمیرین.

۱۵. ای بنی! بنس الزاد الی المعاد العدوان علی العباد، فی کلّ جرعة شرق، و فی کلّ أكلة غصص، لن تنال نعمة الا بفراق أخرى.

۱۶. ما أقرب الراحة من النصب، و البؤس من النعیم، و الموت من الحیاة، و السقم من الصحة! فطوبی لمن أخلص لله عمله و علمه و حبه و بغضه و أخذه و تركه و كلامه و صمته و فعله و قوله، و بخ بخ لعالم عمل فجّد، و خاف البيات فأعدّ و استعدّ إن سئل نصح، و إن ترك صمت، كلامه صواب، و سكوته من غیر عیّ جواب.

۱۷. والویل لمن بلی بحرمان و خذلان و عصیان، فاستحسن لنفسه ما یکرهه من غیره، و أزرى علی الناس بمثل ما یأتی.

۱۸. و اعلم ای بنی! انه مَن لانت کلمته و جبت محبته، وفقك الله لرشدك، و جعلك من أهل طاعته بقدرته، انه جواد کریم»؛ (۱۲۵)

۱۳. پسر! هیچ گناهکاری را نومید مکن، چه بسیار افرادی که دلداده گناه اند ولی عاقبت به خیر شده اند و چه بسیار انسان های نیک کرداری که در پایان عمر تباہ شده و به دوزخ رفته اند.

۱۴. پسر! بسیار افراد نافرمانی که نجات یافته و بسیار اهل کرداری که به سقوط گراپیده اند، آن کس که در پی راستی و صداقت باشد، سبکبار است، مخالفت با نفس رشد اوست، هر ساعتی که بگذرد عمر را کاهش می دهد، وای به حال ستمکاران از قرار گرفتن در برابر بهترین داوران و دانای درون نهان کنندگان.

۱۵. پسر! بدترین توشه برای روز رستخیز جور و ستم بر بندگان خداست، در هر نوشیدنی امکان گلوگیری و در هر لقمه به گلو ماندن امکان دارد. جز با جدایی از يك نعمت به نعمت دیگری دست نخواهی یافت.

۱۶. چه اندازه آسایش، به رنج و تنگدستی و نعمت به مرگ و زندگی و بیماری به تندرستی نزدیک است خوش به حال آن کس که علم و عمل و دوستی و دشمنی و گرفتن و نگرفتن و سخن و خموشی و کردار و گفتارش را خاص خدا گرداند.

خوش به سعادت دانشمندی که عمل کند و در آن بکوشد و از شیخون مرگ بهراسد و آماده باشد و مهیا گردد. اگر از او بپرسند پند و اندرز دهد و اگر او را وانهند، خموشی اختیار کند، سخنش درست باشد و خموشی اش به جهت درماندگی از پاسخ نباشد.

۱۷. وای بر آن کس که به محرومیت و شکست و ناکامی و نافرمانی مبتلا گردد، چیزی را برای خود بپسندد که آن را برای دیگری نمی پسندد و آن چه را خود عمل می کند بر مردم عیب گیرد.

۱۸. پسرم بدان! هر کس با نرمی و ملایمت سخن گفت: دوست داشتتش واجب است. خداوند تو را در جهت هدایت، موفق گرداند و به قدرت خود از اهل اطاعتش مقرر سازد، به راستی که او بخشنده و کریم است.

آخرین لحظات در کنار پدر

فرموده خدای متعال: (لمثل هذا فليعمل العاملون)؛ اهل عمل، این گونه عمل می کنند، آخرین جمله ای بود که امیرمؤمنان (علیه السلام) آن را بر زبان آورد و روح پاک و مطهرش که در احاطه فرشتگان بود به آسمان ها پرکشید و پایه های عدالت در زمین فرو ریخت و ارکان دین در هم شکست.

پناه ستمدیدگان و محرومان، آن کس که تمام تلاش خود را در جهت به پا داشتن دولتی که به بهره کشی پایان داده و عدل و داد و حق را میان مردم گسترش دهد، معطوف ساخته بود، دیده از جهان فرو بست.

دو نواده رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) به تجهیز پیکر پاک پدر بزرگوارشان علی مرتضی (علیه السلام) پرداختند و بدن نازنینش را غسل داده و کفن نمودند و در ساعات پایانی شب، جنازه مطهرش را به سمت مضجع شریف او در نجف اشرف حمل کردند، به اعتراف دشمنان، در حقیقت برجسته ترین سبب عدالت و ارزش های والای انسانی را به خاک سپردند.

به گفته تاریخ نگاران: وقتی خبر شهادت امام علی به معاویه رسید، از محل استقرار خود خارج و روز شهادت آن بزرگوار را در دمشق روز شادی و عید اعلان کرد. زیرا در واقع معاویه به آرزویش رسیده بود، و تاج و تختی را که مشتاقانه در پی آن بود

وسیله ای برای به بردگی کشیدن مسلمانان و مجبور ساختن آنان به کارهای غیر دلخواهشان، به دست آورده بود.^(۱۲۶)

در دوران برادرش امام حسن (علیه السلام)

مسلمانان قبل از صلح با معاویه

درهم شکسته شدن ارکان جامعه اسلامی - که به مقدس ترین، با عظمت ترین و دامنه دارترین رسالت های آسمانی ایمان آورده بود - در سایه حکومت معاویه بن ابی سفیان، نتیجه تلاش های مقطعی و زود گذر نبود، بلکه در حقیقت از روز سقیفه که زمام امور مسلمانان را انسان های بی لیاقتی که فاقد قدرت لازم اداره امور بودند، بر عهده گرفتند، انحراف آغاز شد. متصدیان خلافت بر اساس تعصب قبیله ای، به زمامداری رسیدند،^(۱۲۷) و گواه بر این مدعا سخن ابوبکر است که گفت: زمام امور شما به من سپرده شد، در صورتی که من بهترین فرد شما نیستم.

مسلمانان در آن روز که عمر بن خطاب بر خلاف سنت رسول خدا (صلی الله علیه وآله) در بخشش سهمیه بیت المال میان مسلمانان تفاوت قائل شد و نظام طبقاتی جدیدی را پدید آورد، در ورطه دیگری سقوط کردند، تا این که عثمان بن عفان بر سر کار آمد و فساد و تباهی فزونی یافت و به دستگاههای حکومتی و مدیریت جامعه سرایت کرد، این وضعیت زمانی به این پایه رسید که انسان های فاسق و تبهکاری نظیر ولید بن عقبه، حکم بن عاص، عقبه بن ابی معیط و سعید بن عاص و عبدالله بن ابی سرح بر مقدرات مردم تسلط یافتند.^(۱۲۸)

خاندان اموی با چپاول ثروت های مسلمانان و بخشش های بی مورد عثمان، از شکل گرفتن قدرت اقتصادی اسلام جلوگیری به عمل آورده و در مراکز و دستگاه های حکومتی راه یافتند و معاویه از زمان عمر طی دوران فرمانروائی خود بر شام، توانست جامعه ای بر مبنای هوس های نفسانی کینه توزانه اش نسبت به اسلام و پیامبر و اهل بیتش ایجاد نماید. معاویه و پدرش که پدر بزرگ، دایی و برادرش را در نبرد بر

۱۲۶. حياة الامام الحسين ۲ / ۱۰۹.

۱۲۷. الإمامة والسياسة ۱ / ۶.

۱۲۸. تاريخ يعقوبی ۲ / ۴۱، عقد الفريد ۲ / ۲۶۱، انساب الأشراف ۵ / ۳۸، شرح نهج البلاغه ۱ / ۶۷.

ضد اسلام قبل از فتح مکه از دست داده بود، در روز فتح، خوار و شکست خورده و وامانده، به اسلام گرویدند و در شمار آزادشدگان قرار گرفتند.

نظام حاکم، طی این دوران - یعنی از زمان رحلت نبی اکرم (صلی الله علیه وآله) تا پایان حکومت عثمان - نسبت به رسالت اسلامی و گسترش و جایگزین ساختن آن در دل مردم، هیچ گونه توجهی از خودنشان نداد. و در جهت ریشه کن ساختن عقده ها و بیماری های روانی و آداب و رسوم قبیله ای، دست به تلاشی نزد بلکه تمام توجه حاکمان، پرداختن به فتوحات و کشور گشایی بود، تا بر قلمرو حکومت خویش افزوده و به غنائم و اموال فراوانی دست یابند.

امام علی بن ابی طالب (علیه السلام) از لحظه وفات رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) تلاش فراوانی مبذول داشت، تا امت، شخصیت اسلامی خود را از دست ندهد و از انحراف آن ها بکاهد. از این رو، با دخالت در امور، هیئت حاکمه را گاهی با نرمی و ملایمت و گاهی با تندوی یاری می داد و با ترجیح دادن مصلحت عمومی اسلام بر سایر مصالح، در جهت باز پس گیری حق قانونی خود در خلافت، از درگیری و کشاکش مستقیم با آنان پرهیز می کرد.^(۱۲۹)

آن روز که امام علی (علیه السلام) به شهادت رسید، در حقیقت مسلمانان، مصلح بزرگ خویش را از دست دادند، امتی که جنگ های اصلاحگرانه بر ضد ناکثان و قاسطان و مارقان، آن را فرسوده نموده و از پا افکنده بود، در دوران حسن بن علی (علیه السلام) توش و توان خود را از دست داد، زیرا سودجویان و منافقان و کینه توزان به اسلام، به سرعت در برابر امام علی (علیه السلام) صف آرای کردند و دستورات خدای سبحان و پیامبرش را نادیده گرفته و به مصالح امت بی اعتنایی کردند در صورتی که حضرت تجسم رهبر حقیقی تلقی می شد و قادر بود آنان را در مسیر حق و عدل الهی رهنمون شود و همین مردم به قانونی بودن رهبری وی که آن را از رسالت الهی و رسول خدا کسب کرده بود، آگاهی داشتند و این امر می توانست خطری حقیقی شمرده شود و آنان را از صفحه جامعه اسلامی محو نماید، به همین دلیل جنگ های جمل و صفین و نهروان به وجود آمد.

امام حسن مجتبی (علیه السلام) تصمیم گرفت در روند اصلاحگری و رویارویی با انحراف، مسلمانان را به قیام وادارد، ولی بیشتر مردم، صلح و امنیت ورو آوردن به رفاه و آسایش را ترجیح دادند. (۱۳۰)

به همین دلیل امام حسن (علیه السلام) با معاویه - تنها قدرت شکست ناپذیر شام - با شروط و پیمان های مهمی ناگزیر به صلح و آشتی گردید، تا آرامش و امنیت مسلمانان شایسته را ضمانت کند و به ایجاد پایگاهی مردمی، که از آگاهی بیشتر برخوردار بوده و ایمانش به رسالت اسلامی خویش عمیق تر باشد، بپردازد و بدین ترتیب، جامعه اسلامی رو به تباهی نرود و رسالت به محو و نابودی کشانده نشود، زیرا در نزاع و کشمکش ها، همواره شمشیر سازگار نیست، بلکه چه بسیار اتفاق افتاده که تأثیر سخن و انعقاد پیمان و قرار داد، در مراحل خطرناک، دارای اثری بیشتر و از کارآیی فزونتری بر خوردار بوده است. در همه حالات، هدف، حفظ و حراست رسالت اسلامی و مسلمانان مطرح است تا نقش نفاق و دشمنی که از نشانه های بارز خاندان بنی امیه به شمار می آمد و فرمانروایانشان نیز آن را نسبت به اسلام دردل نهان داشتند، روشن گردد.

امام حسین با قرار گرفتن در کنار برادر ارجمندش امام حسن (علیه السلام)، کلیه حوادث و رخدادهایی را که برادرش با آن دست به گریبان بود، نظاره گر بود، آن دو بزرگوار در اظهار نظر و موضع گیری ها، با یکدیگر کاملاً هماهنگ بودند، امام حسین (علیه السلام) پس از آن که به خوبی شاهد بود، چگونه انحرافی که در سقیفه به وجود آمد، در این مرحله تکامل یافته و به گونه ای در پیکر امت راه یافته بود که مسلمانان آمادگی حضور در نهضت امام حسن (علیه السلام) را از دست داده و به دستورات آن بزرگوار پاسخ مثبت نمی دادند، به همین سبب در مسیر ارشاد و راهنمایی مردم، به حمایت از برادر برخاست.

امام مجتبی (علیه السلام) از تمامی مکر و نیرنگ و دسیسه های معاویه آگاهی داشت و اکثریت سپاهیان عراق در قبضه معاویه بن ابی سفیان و دارو دسته اش قرار داشتند، در صورتی که همین سپاه در گذشته ستون فقرات سپاه امام علی (علیه السلام) را تشکیل می داد.

بر امام حسن (علیه السلام) پوشیده نبود که اگر - به فرض با معاویه درگیر شود - ماجرا به سود معاویه تمام خواهد شد و قطعاً به شهادت و یا اسارت خود امام و برادر بزرگوارش امام حسین (علیه السلام) و بنی هاشم و پیروان واقعی آن ها می انجامد و این در حالی بود که مسلمانان در جمع خود به پیشوایی معصوم نیاز داشتند تا عناصر باقیمانده را رهایی و نجات دهد و آن چه را به تباهی رفته، سرو سامان بخشد، زیرا رسالت اسلامی، آخرین رسالت الهی به شمار می آمد و ناگزیر می بایست آن چه را رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و امام علی بن ابی طالب (علیه السلام) بنا نهاده بودند، کامل گردد. از این موضوع مشخص می شود سخنان برخی از تاریخ نگاران که گفته اند: امام حسین (علیه السلام) از عملکرد امام حسن (علیه السلام) ناراضی بود و بدو گفت: تو را سوگند می دهم، که مبدا سخنان معاویه را باور کرده و سخنان پدرت را تکذیب کنی. و امام حسن در پاسخ او گفت: ساکت باش، من از تو بهتر می دانم. به هیچ وجه درست نیست. (۱۳۱)

افزون بر این، امام حسین (علیه السلام) از تمام افراد نامی دوران خود که به مواضع حکیمانه امام مجتبی که چاره ای جز اتخاذ آن وجود نداشت، ارج نهادند، دور اندیش تر و در امور جامعه و دست آوردهای آن از دیگران ژرف اندیش تر به شمار می آمد و مقام و منزلت وی برجسته تر از آن بود، که مصلحت کارهایی که برادرش انجام داده و دیگران آن ها را در یافتند، بر آن حضرت پوشیده بماند تا در مقابل برادر بزرگوارش چنان موضع مورد ادعایی را اتخاذ کند.

کسانی که به امامت و عصمت این دو امام همام حسن و حسین (علیهم السلام) اعتقاد دارند در عدم صحت روایاتی که سخن از مخالفت امام حسین (علیه السلام) با مواضع امام حسن (علیه السلام) در ارتباط با صلح با معاویه به میان آورده، تردیدی به خود راه نمی دهد.

اگر امام حسن و امام حسین (علیهم السلام) به عنوان دو پیشوایی که اطاعتشان واجب است مطرح باشند، بنابراین آن چه را انجام دهند، تکلیف محض الهی بوده و با آن چه خدا از آنان خواسته مطابقت دارد. از این رو، جایی برای بیان چنین روایاتی وجود ندارد و در این راستا وجود روایات معتبری که با این روایات غیر صحیح در تعارض است، گواه بر سخن ماست، از جمله:

۱. امام صادق (علیه السلام) فرمود:

«نحن قوم فرض الله طاعتنا و انتم تأتمون بمن لا يعذر الناس بجهالته»؛ (۱۳۲)

ما مردمی هستیم که خداوند اطاعتمان را واجب شمرده است و شما از کسی پیروی می کنید که مردم با ناشناختن او معذور نیستند.

۲. مردی از امام رضا(علیه السلام) پرسید: آیا اطاعت از شما واجب است؟
حضرت فرمود: آری.

مرد پرسید: آیا وجوب اطاعتتان مانند اطاعت از علی بن ابی طالب(علیه السلام) است.
امام فرمود: آری. (۱۳۳)

۳. از ابوجعفر روایت شده که حُمران بدو عرض کرد: به نظر شما چرا علی و حسن و حسین (علیهم السلام) برای اقامه دین خدا دست به قیام زدند تا از ناحیه طاغوت ها مورد قتل و کشتار قرار گیرند و به شهادت برسند و یا شکست بخوردند؟
امام (علیه السلام) فرمود: ای حُمران! خدای تبارک و تعالی این امور را با قضا و قدر خویش بر آنان مقدر، مورد تأیید و قطعی ساخته سپس آن را به اجرا در آورده است. بنابراین، علی و حسن و حسین(علیهم السلام) و با آگاهی قبلی که از ناحیه رسول خدا(صلی الله علیه وآله) داشتند، دست به قیام زدند و سکوت برخی از ما نیز برخاسته از علم و آگاهی بوده است. (۱۳۴)

۴. امام باقر (علیه السلام) درباره فضایل برجسته اخلاقی امام حسین (علیه السلام) و احترام به برادر بزرگوارش امام حسن (علیه السلام) می فرماید: امام حسین(علیه السلام) به جهت ارج و احترام به برادرش حسن(علیه السلام) در حضور وی سخن نمی گفت. (۱۳۵)

۵. امام صادق (علیه السلام) فرمود: معاویه طی نامه ای به حسن بن علی(علیهما السلام) نوشت، خود و حسین و یاران علی نزد من آید، قیس بن سعد بن عباده نیز آن ها را همراهی می کرد، وقتی وارد شام شدند، معاویه بدانان اجازه ورود داد و سخنورانی را بر ایشان مهیا ساخت... سپس گفت: ای قیس! به پا خیز و بیعت کن قیس، رو به امام حسین(علیه السلام) کرد و در انتظار دستور آن حضرت بود که امام حسین(علیه السلام) به قیس فرمود: ای قیس! پیشوای من امام حسن(علیه السلام) است. (۱۳۶)

احترام به مواد قرار داد

۱۳۲. اصول کافی ۱ / ۱۴۳ باب وجوب اطاعت ائمه.

۱۳۳. اصول کافی ۱ / ۱۴۳ باب وجوب اطاعت ائمه.

۱۳۴. اصول کافی ۱ / ۲۲۱ باب ائمه هیچ عملی را جز با پیمان از ناحیه خدای عزوجل و به فرمان او انجام نمی دهند و از آن پا فرا نمی نهند.

۱۳۵. حیاة الامام الحسین ۲ / ۲۵۲.

۱۳۶. بحار الانوار ۴۴ / ۶۱.

امام حسن (علیه السلام) در سال ۴۹ یا ۵۰ هجری به شهادت رسید و در سال ۶۰ هجری معاویه مُرد. در این فاصله پیشوایی و رهبری مربوط به امام حسین (علیه السلام) و اطاعت از کسی بر او واجب نبود ولی آن بزرگوار هم چنان به مواد قرار داد صلحی که برادرش امام حسن (علیه السلام) با معاویه امضا کرده بود، پایبند بود و هیچ گونه حرکتی برخلاف مواد قرار داد یاد شده، از آن امام همام سر نزد، بلکه آن گاه که برخی پیروان حضرت از او خواستار قیام و شورش بر ضد معاویه شدند، امام (علیه السلام) در پاسخ، با اشاره به پایبندی خود به پیمان نامه صلح و این که با مرگ معاویه، وی هیچ گونه التزامی به قرار داد صلح نخواهد داشت، آنان را به صبر و بردباری و تقیه سفارش نمود.

نامه جعدة بن هبیره به امام حسین (علیه السلام)

جعدة بن هبیره بن ابی وهب، از یاران با وفای امام حسین (علیه السلام) به شمار می آمد و از همه بیشتر به آن حضرت عشق و محبت می ورزید. شیعیان در خانه او گرد آمده و با اصرار و پافشاری از او خواستند برای تشریف فرمایی امام حسین (علیه السلام) به شهرشان کوفه با آن حضرت مکاتبه نماید، تا امام (علیه السلام) بر ضد حکومت معاویه اعلان قیام و شورش کند. جعدة طی نامه ای به امام حسین (علیه السلام) چنین نوشت:

«اما بعد؛ دل های شیعیان دیار ما با شماست، دست از یاری شما بر نخواهند داشت، آنان از دیدگاه برادرت حسن در مورد جنگ آگاهند و شما را فردی می دانند که با دوستدارانت نرم خو و ملایم و نسبت به دشمنانت خشن و در راه اجرای فرمان خدا، سخت گیر هستی، اگر شما خواهان رسیدن به خلافت هستی، به سوی ما قدم رنجه فرما، که خود را برای جان نثاری در رکابت مهیا ساخته ایم.»^(۱۳۷)

امام حسین (علیه السلام) در پاسخ وی مرقوم فرمود: من از خدا مسئلت دارم که برادرم (حسن) را موفق داشته، تأیید نماید، ولی من امروز چنین تصمیمی (قیام) ندارم، خداوند شما را مشمول رحمت خویش گرداند، هیچ گونه تحرکی انجام ندهید و در خانه ها نمانید، تا معاویه زنده است از تردید و بدگمانی بپرهیزید و اگر خداوند او را از میان برداشت و من زنده باشم، دیدگاه خود را برایتان خواهم نوشت، درود بر شما.

از آن چه بیان شد به خوبی روشن است که امام حسین (علیه السلام) - با توجه به مسئولیت دینی خود - در ماجرای قرار داد صلح امام حسن (علیه السلام) با معاویه، از برادر بزرگوارش پیروی و آن قرار داد را پذیرفته و طی مدت حکومت معاویه، بدان پایبند بوده است. بلکه ده ها شاهد و گواه تأکید دارد که آن دو بزرگوار در تفکر و اندیشه و نگرش در امور و دستاوردهای آن هماهنگ و در آن چه رخ داده و بدان دست یافته شده بود، با یکدیگر کاملاً موافقت داشته اند.

نظیر نسبت هایی را که به امام حسین (علیه السلام) داده اند، به امام حسن (علیه السلام) نیز روا داشته و گفته اند: که وی اندکی قبل از خلافت و حتی بعد از آن، در مواضع سیاسی پدر بزرگوارش، با آن حضرت اختلاف نظر داشته است. البته روشن است که هدف از بیان چنین پندارها، ایجاد شك و تردید در دل مسلمانان نسبت به جایگاه رهبری امام حسن (علیه السلام) و امام حسین (علیه السلام) به عنوان دو پیشوای دینی بوده تا با ایجاد تفرقه و اختلاف، مردم از آنان فاصله بگیرند.

شهادت امام حسن (علیه السلام)

امام حسن (علیه السلام) پس از برقراری صلح با معاویه چند روزی در کوفه اقامت گزید و سپس به اتفاق برادرش امام حسین (علیه السلام) و تمام اعضای خاندانش به مدینه باز گشت و در آن سامان، با فرو بردن خشم خویش در انتظار فرمان خدای عزوجل، در خانه اش ماند.^(۱۳۸) و همان گونه که یاد آور شدیم، امام حسین (علیه السلام) در جهت پایبندی به قرار داد صلحی که برادرش امام حسن (علیه السلام) با معاویه امضاء کرده بود، تا معاویه زنده بود پذیرای شورش و قیام بر ضد وی نشد.

حسنین (علیهم السلام) در مدینه به عبادت و پرستش خدا و در جهت پا برجا ساختن اعتقادات اسلامی در دل مردم به تلاش پرداختند. احکام اسلام را برای آنان تشریح و به ارشاد و هدایت شان، همت گماردند. آن دو بزرگوار در جهت تربیت نسلی آگاه که بتواند مسئولیت خویش را در قبال ستم و بیداد و فساد و تباهی و انحراف موجود میان مسلمانان ایفا کند، توجه خاصی مبذول داشتند و طی این ده سال - بنا به نقل برخی از منابع تاریخ اسلام - در اعتراض به اعمال و رفتار معاویه و بعضی حاشیه نشینانش برخوردهای لفظی میان امام حسن و امام حسین (علیهم السلام) با آنان به وجود آمد.

قسمت سوم

بخش نخست

عصر امام حسین (علیه السلام)

بخش دوم

موضع گیری ها و دستاوردهای امام (علیه السلام)

بخش سوم

نتایج نهضت حسینی

بخش چهارم

میراث علمی امام حسین (علیه السلام)

بخش نخست

عصر امام حسین (علیه السلام)

معاویه و دارو دسته فاسد اموی بابه دست گرفتن زمام حکومت، انحرافی را که در سقیفه پدید آمده بود به حد کمال رساندند. زیرا معاویه زمانی که دشمنی خود را با مسلمانان به صراحت بیان و به عدم رضایت آنان به حاکمیت خویش اعتراف نمود، خلافت را به سلطنتی ستم بار و خودکامه تبدیل کرد آن جا که گفت: «به خدا سوگند! من خلافت را نه به محبتی که از شما سراغ داشتم پذیرا شدم و نه به جهت خرسندی از فرمانروایی خود، بلکه با شمشیری که میانتان نهادم آن را به دست آوردم»^(۱۳۹).

ولی معاویه و جریانی که رهبری اش را خود بر عهده داشت با مانعی جدی واز میان برنداشتنی که همان اجرای صحیح احکام اسلام توسط امام علی (علیه السلام) بود روبرو شدند. افزون بر این که امام (علیه السلام) هیچ گاه امت را به خود وانهاد و اعتقادات اسلامی را در دل آنان جایگزین ساخت. به همین دلیل مردم به ویژه مردم عراق بدو عشق می‌ورزیدند.

آن حضرت در این راستا به حفظ رسالت و امت اسلامی علاقه شدیدی داشت و بر ادعاهای هواداران سقیفه از جمله ابوبکر که عجز و ناتوانی خود را ابراز و از اشتباهات زیادش با این جمله که: «به حاکمیت شما در آمدم ولی بهترین فرد شما نیستم»^(۱۴۰)، پوزش طلبید، خط بطلان کشید. زیرا از این پوزش خواهی تا اندازه ای عدم امکان اجرای کامل دین اسلام استفاده میشود؛ ولی امام علی (علیه السلام) الگویی برجسته از رهبری حکیمانه ای لایق و توانا آگاه و معصوم پس از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) از خویش ارائه داد و مسلمانان نیز در انتظار رهبری چون علی بن ابی طالب (علیه السلام) به سر می‌بردند.

اما معاویه در جهت به تباهی کشاندن این ارزش های اسلامی و نبرد با هواداران و دستداران اهل بیت (علیهم السلام) و نابود ساختن ارزش هایی که امام علی (علیه السلام) آن ها

۱۳۹. تاریخ الخلفاء / ۷۱.

۱۴۰. تاریخ الخلفاء / ۷۱.

را میان مسلمانان ایجاد کرده بود دست به کار شد تا امت عزم و اراده اش را از دست داده و با وجدانی مرده نتواند در برابر هوا و هوس فرمانروایان مخالف دین مقدس اسلام از خود پایداری و مقاومت نشان دهد.

معاویه در نخستین گام خود، اعلان کرد که هدف اصلی اش به دست گرفتن زمام حکومت بوده، هر چند در این راه خون های زیادی از مسلمانان بیگناه ریخته شود و گفت: به خدا سوگند! من برای این که شما نماز بخوانید و روزه بگیرید و حج به جا آورید و زکات بپردازید با شما ننگیدم بلکه در جهت دست یابی به حکومت با شما نبرد کردم^(۱۴۱).

شیوه اسلام ستیزی معاویه

در این جا ناگزیریم طرح های شیطانی که معاویه پایه گذاری کرد و رخدادهای بزرگی را که در کنار آن ها به وجود آمد به دلیل این که از مهم ترین علل و اسباب قیام ابا عبد الله الحسین (علیه السلام) به شمار می آیند به نحو فشرده مورد بررسی قرار دهیم. امام حسین (علیه السلام) خود بر وضعیت مسلمانان که از جنبه های اعتقادی و اخلاقی و اجتماعی و اقتصادی و سیاسی رو به تباهی رفته بودند شاهد و ناظر بود این تباهی به تمام معنا بخاطر سیاست های ناشی از تلاش های معاویه پدید آمد که در جهت تحمیل یزید با زور به عنوان خلیفه مسلمانان به اوج خود رسیده بود و امت را از مسیر واقعی اسلام دور ساخت. به همین دلیل امام حسین (علیه السلام) پس از هلاکت معاویه انقلاب بزرگ خویش را که به بیداری انسان ها و ایجاد عزم و اراده در امت انجامید، آغاز نمود.

اکنون برخی از ارکان سیاست های جاهلی اموی که معاویه در اجرای آن بسیار کوشید از نظر تان می گذرد.

۱. سیاست اقتصادی

معاویه از هیچ گونه سیاست اقتصادی مالی منطبق با معنای متداول این کلمه برخوردار نبود، بلکه تصرف وی در جمع آوری اموال و دارایی و بخشش و توزیع آن ها به دلخواه و تمایل خودش انجام می پذیرفت. او با بخشیدن ثروت های کلان به هواداران

خویش مخالفانش را از هر گونه بخششی محروم می ساخت. اموال مردم را دریافت می کرد و به نا حق بر آنان مالیات می بست. در دوران وی فقر و تنگدستی میان اکثریت قریب به اتفاق مسلمانان گسترش یافت در صورتی که ثروت های هنگفت نزد گروهی اندک که بر سرنوشت و امور مسلمانان حاکمیت داشتند انباشته شده بود. در اینجا برخی از محورهای اصلی سیاست اقتصادی معاویه را یادآور می شویم:

الف - ایجاد محرومیت اقتصادی

معاویه در مناطقی که مردم جبهه مخالف وی را تشکیل می دادند از جمله مدینه محرومیت اقتصادی را گسترش داد. حضور بسیاری از شخصیت های مخالف خاندان اموی در مدینه که سودای حکومت نیز داشتند سبب شد که معاویه هیچ گونه اموالی را برای مردم مدینه هزینه نکند. به گفته تاریخ نگاران: معاویه مردم مدینه را به فروختن املاکشان مجبور ساخت و سپس خود آن ها را با ارزان ترین بها خریداری کرد و شخصی را برای اداره امور املاک و گردآوری درآمدهای آنان به مدینه فرستاد، ولی مردم از انجام کار او جلوگیری به عمل آورده و در رویارویی با فرمانروای خود عثمان بن محمد بدو گفتند: همه این اموال مربوط به ماست و معاویه ما را از پرداخت سهمیه بیت المال محروم ساخته و درهمی به ما نپرداخته است به گونه ای که زندگی ما فلج گشته و قحطی و گرسنگی دیارمان را فراگرفته است و معاویه املاک ما را تنها به درصدی از بهای واقعی آن خریداری کرده است و حاکم مدینه آن ها را با بدترین وزشت ترین عبارات پاسخ داد^(۱۴۲).

معاویه گاهی مروان حکم و گاهی سعید بن عاص را بر مدینه می گمارد و این دو با هم در به خواری و ذلت کشاندن مردم این شهر و ایجاد فقر و محرومیت میان آنان، سخت تلاش می کردند.

عراق

از آنجا که عراق مرکز اصلی مخالفان معاویه را تشکیل می داد، وی مجازات های سخت اقتصادی را بر آنان تحمیل کرد. مغیره بن شعبه فرمانروای وقت آن سامان از

پرداخت سهمیه بیت المال و ارزاق عمومی به مردم کوفه خودداری می کرد و فرمانروایانی که پس از معاویه روی کار آمدند نیز برای روا داشتن جور و ستم و ایجاد محرومیت میان مردم عراق به اعتبار این که اکثریت آنان آگاهانه از امیر مومنان (علیه السلام) طرفداری می کردند، همین شیوه را پی گرفتند.

ب - حفظ حکومت با پول

معاویه، بیت المال را در جهت تثبیت پایه های حکومت و پادشاهی خود به کار گرفت و از اموال و دارایی به عنوان سلاحی استفاده کرد که می توانست وی را بر امت استیلا بخشد. یکی از ترفندهای سیاست امویان این بود که مال را به عنوان سلاحی برای تهدید مردم و وسیله ای برای نزدیک ساختن آنان به خود به کار می گرفتند. گروهی را از آن اموال محروم و به گروهی دیگر در جهت خریدن آن ها و حق السکوتشان چندین برابر دیگران پول می پرداختند.^(۱۴۳)

معاویه درآمد مصر را به عمرو عاص بخشید و در ازای همکاری عمرو با معاویه در نبرد با امیرمؤمنان (علیه السلام) دیار مصر را تا عمرو زنده بود طعمه وی ساخت.^(۱۴۴)

ج - خریدن مردم

معاویه در سیاست اقتصادی خود شیوه ای جدید به نام «خریدن مردم» گشود و در کمال پستی و فرومایگی آن را اعلان داشت و گفت: به خدا سوگند! هواداران پر و پاقرص علی را با پرداخت مال، به خود متمایل خواهم ساخت و به اندازه ای میان آنان مال و دارایی تقسیم کنم که دنیا را بر آخرتش فایق آید.^(۱۴۵)

نقل شده جمعی از اشراف عرب بر معاویه وارد شدند وی به هر يك از آنان یکصد هزار درهم و به حنات عموی فرزدق هفتاد هزار درهم هدیه داد وقتی حنات از ماجرا اطلاع حاصل کرد به عنوان اعتراض خشمگین نزد معاویه برگشت و معاویه بدون شرم و حیا در پاسخ وی گفت: من با پرداخت آن پول به آنان دینشان را خریدم ولی تو را به حال خود رها ساختم.

حنات گفت: دین مرا نیز خریداری کن، معاویه فرمان داد جایزه اش را کامل کنند.^(۱۴۶)

۱۴۳. حیاة الامام الحسین ۱۲۷/۲، به نقل از اثبات الشعر العربی/ ۲۷، دکتر محمد مصطفی.

۱۴۴. حیاة الامام الحسین ۱۲۷/۲.

۱۴۵. به وقعه صفین از نصر بن مزاحم/ ۴۹۵ و شرح نهج البلاغه ۲۹۳/۲ مراجعه شود.

۱۴۶. حیاة الامام الحسین ۱۲۸/۲ - ۱۲۹.

د - مالیات نوروز

معاویه با بدعتی که بدون هیچ دلیلی آن را در آیین اسلام ایجاد کرد، برای تأمین هزینه های خود، مالیات نوروز را بر مسلمانان تحمیل کرد و در جهت پرداختن آن سخت آنان را مورد جور و ستم و تهدید قرار داد. به گفته مورخان مبلغ این مالیات به ده میلیون درهم می رسید که مسلمانان به پرداخت آن عادت کرده بودند و فرمانروایان بعد از معاویه نیز با قرار دادن آن به عنوان يك شیوه پسندیده، مسلمانان را به پرداخت آن مجبور ساختند^(۱۴۷).

۲. سیاست تفرقه افکنی

معاویه سیاست خود را بر اساس ایجاد تفرقه میان مسلمانان بنا نهاد، ولی بر این باور بود که حکومتش جز با گسترش دادن خصومت و دشمنی میان مسلمانان پا بر جا نخواهد ماند. وی از حيله و نیرنگی بر خوردار بود که با تکرار و اجرای دقیق آن، در انجامش مهارت داشت و آن را در مورد مخالفان خود در دولت اعم از مسلمان و غیر مسلمان به کار می گرفت. اساس این نیرنگ را تلاشی مستمر در ایجاد تفرقه و پراکندگی، با شبهه افکنی و برانگیختن کینه توزی ها میان مخالفان تشکیل می داد که برخی از این افراد خاندان و نزدیکان وی به شمار می آمدند. یکدلی و سازگاری دو انسان بر جسته و سرشناس برای معاویه قابل تحمل نبود و رقابت طبیعی میان چنین افرادی، معاویه را در جهت ضربه زدن به آنان کمک می کرد^(۱۴۸).

الف - جور و ستم بر عجم

معاویه در مورد غیر عرب ها فوق العاده ستم روا داشت و آنان را به خواری و ذلت کشاند و يك بار تصمیم گرفت آن ها را یکجا نابود کند. به گفته تاریخ نگاران: معاویه، احنف بن قیس و سمره بن جندب را خواست و به آنان گفت: جمعیت عجم ها فزونی یافته به گونه ای که گذشته ها به فراموشی سپرده شده است. گویی می بینم که اینان با چنگ انداختن بر عرب ها، بر آنان حاکمیت خواهند یافت. از این رو، تصمیم گرفته ام عده ای

۱۴۷. حیاة الامام الحسین ۱۳۱/۲، به الحیاة الفکرية فی الاسلام / ۴۲ مراجعه شود.

۱۴۸. حیاة الامام الحسن ؛ ۱۳۵/۲ به نقل از عقاد در کتابش «معاویه فی المیزان» / ۶۴.

از آنان را از دم تیغ بگذرانم و عده ای را (به بیگاری کشیده و) برای رونق بازار و ساخت و ساز راه ها، نگاه دارم. (۱۴۹)

ب - تعصب قبیله ای

معاویه تعصبات قبیله ای را زنده کرد و در اشعار عربی، اشکال وحشت انگیز و دردناکی از کشاکش های گوناگونی که سلطه گران اموی با ساخته و پرداخته کردن آنها، سعی در سرگرم نمودن مردم و جلوگیری از دخالت آنان در امور سیاسی داشتند، پدیدار گشته است.

بنا به نقل مورخان: معاویه در جهت کاستن از ارزش و اهمیت قبایل اوس و خزرج و از اعتبار انداختن آنان در برابر جهان عرب و اسلام، به برانگیختن کینه توزی های دیرینه میان آن قبایل دست زد، چنان که تعصبات یمنی ها را بر ضدّ مصری ها برانگیخت و آتش فتنه و آشوب را میان آنان شعلهور ساخت تا به وحدت و یکدلی که به مصالح دولت معاویه زبانی برساند، دست نیابند (۱۵۰).

۳. سیاست زور و قدرت

معاویه با اتخاذ سیاست زورگویی و قلع و قمع به اداره امور مسلمانان پرداخت و به مقدرات و عزت و شرافت آن ها بی احترامی نمود و پس از امضای قرارداد صلح، اعلان داشت که وی تنها به جهت حاکمیت یافتن بر مسلمانان، به قتل و کشتار و خونریزی آنان پرداخته است و در جمله ای از تکبر و خودستایی اش دم زد و گفت: ما، زمان هستیم، هر کس را بالا ببریم فرادست است و هر کس را پایین آوریم، فرو دست خواهد بود (۱۵۱).

کارگزاران و فرمانروایان وی نیز همین شیوه فریبکارانه را ادامه دادند. عتبه بن ابی سفیان، با مخاطب قرار دادن مصریان، بدان ها گفت: به خدا سوگند! تازیانه ها را بر پشت شما پاره خواهیم کرد.

۱۴۹. عقد الفرید ۲/۲۶۰.

۱۵۰. حیاة الامام الحسین ۲/۱۳۷.

۱۵۱. همان ۲/۱۳۸ - ۱۳۹، عقد الفرید ۲/۱۵۹.

در سخنی از خالد قسری با مردم مکه آمده است که گفت: به خدا سوگند! آن کس را که به پیشوای خود (معاویه) اهانت روا دارد، نزد من آورند وی را در حرم به دار خواهم آویخت^(۱۵۲).

۴. هرزگی و گستاخی و اهانت به ارزش های دینی

معاویه به هرزگی و گستاخی معروف بوده است. ابن ابی الحدید می گوید: معاویه، در زمان عثمان انسانی فوق العاده بی شرم و گستاخ و در انجام کارهای زشت انگشت نما بود و در دوران عمر اندکی پرده پوشی کرد، ولی در همان زمان لباس ابریشم و دیبا می پوشید و در ظرف طلا و نقره آب می آشامید و بر استرهایی با زین و لگام های زرین و دیبای آراسته به نقش و نگار، سوار می شد.

در کتب سیره آمده که مردم درباره او گفته اند: معاویه، در دوران عثمان در شام شراب می نوشید^(۱۵۳). از عبد الله بن بریده منقول است که گفت: من و پدرم بر معاویه وارد شدیم، ما را روی فرش نشانید و سپس برایمان غذا آوردند، خوردیم پس از صرف غذا شراب حاضر کردند و معاویه نوشید و به پدرم تعارف کرد، ولی پدرم در پاسخ او گفت: از آن زمان که رسول خدا (صلی الله علیه وآله) شراب را حرام کرده، هرگز ننوشیده ام^(۱۵۴).

در روایات متعددی سخن از ربا خواری معاویه به میان آمده است، از جمله: معاویه ظرفی از طلا و یا ورق طلایی را به بیشتر از وزن آن فروخت. ابودرداء به او گفت: از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) شنیدم که از فروختن چند چیز نهی فرمود مگر این که مثل به مثل باشند.

معاویه گفت: من در آن اشکالی نمی بینم.

ابودرداء به او گفت: چه کسی مرا از معاویه معذور می دارد؟ شگفتنا! من سخن رسول خدا (صلی الله علیه وآله) را به یاد وی می آورم ولی او نظر خودش را به من می گوید! من و تو هرگز در يك سرزمین گرد نیاییم. سپس ابودرداء بر عمر بن خطاب وارد شد و ماجرا را به اطلاع وی رساند و عمر به معاویه نوشت: چنین چیزی را جز مثل به مثل و یا به هم وزن آن مفروش^(۱۵۵).

۱۵۲. اغانی ابوالفرج اصفهانی ۳۸۲/۲۲ چاپ بیروت.

۱۵۳. حیاة الامام الحسین ۱۴۴/۲ - ۳۴۷.

۱۵۴. مسند احمد حنبل ۳۴۷/۵.

۱۵۵. سنن نسایی ۲۷۹/۷.

ملحق کردن زیاد بن عبید رومی به نسب خود بدون حجّت شرعی و اکتفا به گواهی ابومریم خمار که خود نیز از نسب صحیح شرعی برخوردار نبود، از جمله مواردی است که معاویه ارزش های اسلامی را به باد اهانت می گرفت و با این کار با سخن رسول خدا(صلی الله علیه وآله) که فرمود: «الولد للفراش و للعاهر الحجر»^(۱۵۶)؛ فرزند از آن صاحب بستر (شوهر) است و زناکار باید سنگسار شود، به مخالفت برخاست.

۵. کینه توزی و دشمنی آشکار با پیامبر و اهل بیت(علیهم السلام)

معاویه نسبت به نبی اکرم (صلی الله علیه وآله) کینه می ورزید، او در دوران خلافتش در چهل نماز جمعه بر رسول خدا(صلی الله علیه وآله) صلوات نفرستاد. برخی از هوادارانش سبب را از او پرسیدند، وی در پاسخ گفت: اگر بر او درود فرستم، عده ای بدان فخر و مباهات و گردن فرازی می کنند^(۱۵۷).

معاویه شنید مؤذن در اذان می گوید: «أشهد أن لا اله الا الله و ان محمداً رسول الله» از جا برجست و گفت: آری، پسر عبدالله! چقدر کارت بالا گرفته و بلند همت شده ای که راضی گشتی نامت در کنار نام پروردگار جهانیان برده شود^(۱۵۸).

وی کلیه دستگاه ها و مراکز حکومتی خویش را به کار گرفت تا از ارج و عظمت اهل بیت که امانت رسول گرامی اسلام به شمار می آمدند، بکاهد تا آنجا که در جهت نبرد با آنان و دورساختن آن ها از واقعیت زندگی اسلامی، مهم ترین ابزاری را که در اختیار داشت به خدمت گرفت از جمله:

۱. سخنوران درباری را به خدمت گمارد تا دل های مردم را از اهل بیت(علیهم السلام) متوجه دیگران کنند.

۲. برای کاستن از ارج و عظمت اهل بیت (علیهم السلام) به جعل روایات از زبان رسول خدا (صلی الله علیه وآله) پرداختند و معاویه از عناصری چون ابوهریره دوسی، سمره بن جندب، عمروعاص و مغیره بن شعبه که به جعل صدها حدیث از زبان رسول خدا (صلی الله علیه وآله) دست یازیدند، بهره برد.

معاویه با به کارگیری مراکز آموزشی و ملامکتی ها کوشید تا کینه اهل بیت(علیهم السلام) را در دل کودکان نونهال غرس نموده و نسلی مخالف آنان روی کار آورد.

۱۵۶. ماجرای ملحق کردن زیاد و علل و اسباب و آثار آن را در کتاب «حیة الامام الحسن بن علی» ۱۷۴/۲ - ۱۹۰ بیابید.

۱۵۷. حیاة الامام الحسین ۱۵۱/۲ به نقل از النصائح الکافی/ ۹۷.

۱۵۸. شرح نهج البلاغه ۱۰۱/۱۰.

معاویه هم چنان به خصومت و دشمنی خود با امیر مؤمنان (علیه السلام) استمرار بخشید و ناسزا و لعن آن بزرگوار را در مجالس عمومی و خصوصی خود، علنی ساخت و با اشاره به کلیه کارگزاران و فرماندارانش، از آنان خواست ناسزاگویی به آن حضرت را میان مردم منتشر ساخته و گسترش بخشند. بدین ترتیب، ناسزاگفتن به امیر مؤمنان (علیه السلام) به سراسر جهان اسلام سرایت کرد و معاویه در جمع مردم شام سخن گفت و اظهار داشت: رسول خدا (صلی الله علیه وآله) به من فرمود: تو پس از من به خلافت خواهی رسید. بنابراین، سرزمین مقدس - یعنی شام - را که در آن انسان های برجسته ای وجود دارد برای خود برگزین و اینک من شما مردم را برگزیدم، شما نیز ابوتراب را لعن کنید. (۱۵۹)

۶. خشونت با شیعیان

شیعیان در عصر معاویه رسماً مورد ستم و بیداد قرار گرفتند و به شدیدترین نوع قلع و قمع و رفتار خشونت بار، با آنان برخورد شد. امام محمد باقر (علیه السلام) تهدیدی را که امویان بر پیروانشان روا می داشتند چنین به وصف می کشد: در هر منطقه ای پیروان ما به قتل می رسیدند دست و پاهای آنان را به صرف شك و تردید در دوستی و محبت ما می بریدند، هر کس از او به دوستی و محبت ما یاد می شد به زندان می افتاد، یا اموالش چپاول می شد و یا خانه اش تخریب می گشت. (۱۶۰)

معاویه کوشید تا شخصیت های اندیشمند و آگاه شیعه را از میان بردارد و عده زیادی از آنان نظیر حجر بن عدی، رشید حجری، عمرو بن حمق و أوفی بن حصن را پای چوبه دار روانه ساخت. وی به آزار و شکنجه بزرگان شیعه اکتفا نکرد، بلکه جور و ستم خویش را متوجه زنان مسلمان نیز نمود و عده ای از آن ها نظیر: زرقاء دختر عدی، سوده دختر عمّاره و امّ الخیر بارقیّه را مورد بیم و تهدید قرار داد.

معاویه با اشاره به تمام کارگزارانش از آنان خواست خانه های شیعیان را ویران نمایند و نام آن ها را از دفتر پرداخت (بیت المال) محو و سهمیه پول و خرجی آن ها را قطع کنند، هم چنین به عمّال و مزدوران خود سفارش کرد تا گواهی شیعیان را در مسائل قضاوت و داوری و موارد دیگر نپذیرند تا بر خواری و ذلت آنان بیفزاید.

۱۵۹. حیاة الامام الحسین ۱۶۰/۲، شرح نهج البلاغه ۳۶۱/۳.

۱۶۰. شرح نهج البلاغه ۱۵۳/۳، طبقات کبری ۹۵/۵.

بیان انحرافات و جرایمی که معاویه مرتکب شد در این اشارات گذرا نمی‌گنجد و به جهت تعدّد و گسترش آن‌ها کتابی ویژه می‌طلبد، اینک در درجه نخست مقصود ما از این اشارات، عنوان مقدمه‌ای در جهت بیان جنایت بزرگ وی تلقی می‌شود که به قیام سیدالشهداء (علیه السلام) انجامید، جنایتی که در تحمیل فرزند فاسقش یزید به عنوان جانشین خود، تحقق یافت.

بیعت گرفتن با زور

خلافت، در دوران ابوبکر و عثمان دارای اندکی رنگ و آب اسلامی بود و این خلفا با شعار خلافت و جانشینی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) حکومت می‌کردند.

معاویه نیز آن‌گاه که زمام حکومت را به دست گرفت - با این که به اندکی از نیرنگ و فریبکاری‌های او پی بردیم - هیچ‌گاه به خود جرأت نداد رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) و رسالت آن بزرگوار را آشکارا و صریح در آغاز حکومتش به هم‌وردی بطلبد؛ زیرا معاویه برای تحکیم نمودن حکومت و در جهت اجرای سلطه بیشتر بر مسلمانان، از مظاهر اسلامی بهره می‌گرفت. از این جاست که معاویه به حيله گری و زیرکی فوق العاده‌ای توصیف شده چون بر بیهوده کاری‌های خود، لباس اسلامی می‌پوشاند.

ولی تحمیل کردن یزید هرزه بر مسلمانان که آشکارا به فسق و فجور و عیاشی می‌پرداخت، گستاخی صریح نسبت به ارزش‌های اسلامی و بی‌پروایی واضحی نسبت به عرف و آداب مسلمانان به شمار می‌آمد، زیرا مسلمانان همه به خوبی می‌دانستند که خلافت اسلامی، حکومت پادشاهی و سلطنتی نیست که با وراثت قابل انتقال به دیگری باشد و جز کسانی که کاملاً آشنای به کتاب و سنت بوده و بدان عمل نمایند و توان دست‌یابی به اهداف رسالت اسلامی و اجرای احکام آن را دارا باشند هیچ‌کس شایستگی چنین منصبی را نخواهد داشت.

افزون بر این که تحمیل بیعت یزید بر مسلمانان، جنایتی بزرگ و دارای ابعادی اجتماعی و سیاسی مهمی بود که اگر قیام اباعبدالله الحسین نواده رسول گرامی اسلام حافظ دین جدش از تباهی و نابودی، وجود نداشت اسلام و مسلمانان را از صفحه گیتی محو می‌کرد.

برای آگاهی بر دامنه عظیم این جنایت هولناک، نخست باید بدانیم یزید کیست؟ و چه سبب شد که وی به خلافت رسید؟ و به چه دلیل بیعت او، دشمنی آشکار با اسلام و برگشت از دین و بازگشت مجدد به جاهلیتی که اسلام با آن مبارزه کرد، تلقی می‌شود؟

مبحث دوم: یزید بن معاویه کیست؟

پیش از سخن گفتن در مورد به قدرت رسیدن یزید و موضعی که امام حسین (علیه السلام) در قبال آن اتخاذ کرد، باید بدانیم که یزید از دیدگاه اسلام و مسلمانان کیست؟ و به طور کلی دیدگاه اسلام در مورد خاندان اموی چیست؟

هیچ پژوهشگر و تاریخ‌نگاری تردید به خود راه نمی‌دهد که امویان از آغاز بردمیدن پگاه اسلام تا آخرین مراحل حکومتشان سرسخت‌ترین و لجوج‌ترین دشمنان اسلام به شمار می‌آمدند و تا زمانی که کلیه امکاناتشان را در جهت مبارزه با اسلام از دست نداده و با شکست مواجه نشدند، به اسلام نگریدند و آن‌گاه که به اجبار اسلام را پذیرا شدند در جهت به تباهی کشاندن احکام و تعالیم آن و بازگرداندن مظاهر جاهلیت در کلیه اشکال آن به شیوه جدید با پوشش اسلام، دست به طراحی و نقشه زدند.

معاویه هرگاه آوای روح بخش نام پیامبر اکرم حضرت محمد بن عبدالله (صلی الله علیه و آله) را (در اذان) می‌شنید و احساس می‌کرد این نام مبارک در فضای جهان اسلام هر روز از فراز مناره‌ها طنین افکن است، از ترس به خود می‌لرزید و آشفته و بی‌قرار می‌شد.

دیگر حُگام و فرمانروایان خاندان اموی نیز که با نام اسلام به حاکمیت رسیده بودند، در تخریب پایه‌ها و ارکان این آیین الهی و غیر واقعی جلوه دادن آن و به تباهی کشاندن قوانین و تعالیم و ارزش‌های والایی که ارائه داده بود، سخت می‌کوشیدند. آن‌گونه که تاریخ‌نگاران و ارباب حدیث به وصف آورده‌اند: یزید بن معاویه که امام حسین (علیه السلام) در برابرش آن موضع شجاعانه و جاوید را اتخاذ کرد، انسانی فوق‌العاده سبکسر و گستاخ و آلودگی‌اش به فساد و فحشا و منکرات از حد بیرون بود^(۱۶۱).

زندگی‌نامه و ویژگی‌های یزید

یزید در سال ۲۵ یا ۲۶ هـ^(۱۶۲) از میسون دختر بجدل کلبی زاده شد. به گفته تاریخ‌نگاران، میسون دختر بجدل کلبی خود را در اختیار غلام پدرش نهاد و از او به یزید - ملعون - باردار شد و شاعر نَسَب شناس کلبی در این شعر به همین مطلب اشاره دارد:

«هر چند روزگار با قتل و کشتاری که ترکان به راه انداختند و مرگ سریع آنان، مصیبتی بر آنان وارد

شد، ولی آن فرد فرومایه و برده کلبی در سرزمین کربلا فرزندان رسول خدا را کشتار نمود.^(۱۶۳)

۱۶۱. سیرة الأئمة الأثنی عشر ۴۱/۲.

۱۶۲. حیاة الامام الحسین ۱۷۹/۲.

۱۶۳.

منظور شاعر از کلمه «دعی» ابن زیاد ملعون و از کلمه «عبد کلب» یزید بن معاویه است که از نسل غلام بجدل کلبی است.^(۱۶۴)

ابن کثیر در کتاب بدایه خود با وصف ویژگی های جسمی یزید می گوید: وی فردی بسیار فربه و دارای اندامی درشت و خشن، بدنی پُرمو و صورتی پُر از آبله بود^(۱۶۵). یزید در ویژگی های نفسانی خویش صفات حيله و نیرنگ و نفاق و سبکسری و گستاخی را از نیای خود به ارث برده و تا آن جا که تاریخ نگاران گفته اند: مانند پدرش انسانی سنگدل و خیانتکار بوده (البته اگر از نسل معاویه بوده) ولی از زیرکی پدرش بهره ای نداشته است و از توان و قدرتی برخوردار نبود تا بر کارها و اعمال ننگین خود پوششی از مهارت دیپلماسی آرام بنهد و رحم و دلسوزی و عدالت، به سرشت پلید و اخلاق پست وی راه نمی یافت. دست به کشتار مردم می زد، به آزار و شکنجه آنان می پرداخت و از این کار احساس لذت و سرمستی می کرد و نظاره گر رنج و عذاب دیگران و کانون زشت ترین صفات ناپسند بود. همدمان وی را زنان و مردانی از فرومایه ترین اقشار جامعه تشکیل می دادند که خود، بهترین دلیل بر این قضیه است.^(۱۶۶)

یزید، نزد دایی های بادیه نشین خود از قبیله کلاب که قبل از ظهور اسلام، پیرو آیین مسیح بودند، نشو و نما کرد و افسارگسیخته در کنار فرزندان هرزه و نابکار آنان بسر می برد و در حدّ زیادی تحت تأثیر اخلاق و رفتار آن ها قرار گرفت، همراه با آنان شراب می نوشید و به سگ بازی می پرداخت.

دلباخته شکار

یکی از صفات بارز یزید، علاقه و اشتیاق زیاد وی به شکار بوده که اغلب اوقاتش را در آن سپری می کرده است. بنا به نقل تاریخ نگاران: یزید بن معاویه دلداده و عاشق شکار بود و خود را به آن سرگرم می ساخت. بر گردن سگ های شکاری حلقه ای زرین می آویخت و پارچه های زربفتی بر آن ها می پوشاند و برای هر يك از سگ هایش برده ای گمارده بود تا امور مربوط به آن را انجام دهد.^(۱۶۷)

فان یکن الزمان أتى علينا *** بقتل الترك و الموت الوحي

فقد قتل الدعی و عبد کلب *** بأرض الطف أولاد النبي

۱۶۴. بحار الانوار ۳۰۹/۴۴.

۱۶۵. سيرة الأئمة الاثني عشر ۴۲/۲.

۱۶۶. حياة الامام الحسين ۱۸۱/۲ - ۱۸۲.

۱۶۷. به الفخری از ابن طقطقی/ ۴۵، تاریخ یعقوبی ۲/ ۲۳۰، تاریخ طبری ۴/ ۳۶۸، البداية و النهاية ۸/ ۲۳۶ - ۲۳۹. مراجعه شود.

شیفته بوزینه

تاریخ نگاران اتفاق نظر دارند که یزید، عاشق و شیفته میمون بوده و خود دارای بوزینه ای ویژه بود که آن را در کنار خویش نگاه می داشت و ابوقیس گنیه اش داده بود، باقیمانده ظرف شراب خود را بدان می نوشاند و می گفت: این بوزینه، پیرمردی از بنی اسرائیل بوده که در اثر گناه به این روز افتاده است. وی بوزینه را بر ماده گورخری سوار می کرد و در میدان اسب دوانی به مسابقه می فرستاد. روزی همین عمل را انجام داد و بوزینه از دیگر اسبان جلو افتاد و یزید بسیار شادمان گشت و این اشعار را سرود:

ای ابو قیس! اضافه لگام را محکم بگیر که اگر بر زمین افتی، مرکب ضمانتی ندارد. تو با مرکب امیرالمؤمنین از اسبان همه، گوی سبقت ربودی. (۱۶۸)

روزی آن را به مسابقه اسب دوانی فرستاد، باد او را بر زمین افکند و مُرد، یزید در مرگ او فوق العاده اندوهگین شد، دستور داد او را کفن کنند و به خاک بسپارند و به مردم شام فرمان داد برای عرض تسلیت به مناسبت مرگ در دناک بوزینه اش نزد او بشتابند و خود در عزای میمونش این اشعار را خواند: (۱۶۹)

چه بسیار انسان های شرافتمند و صاحب قدرتی که برای عرض تسلیت در مرگ ابوقیس نزد ما شتافتند. ابوقیس بزرگ قبیله بوزینگان و از همه تند روتر و زیباتر و در سر و گردن و ریاست، سرآمد امثال خود بود. ای ابوقیس! خداوند قبری را که تو در آن اقامت داری و زیبایی و ریشه بزغاله در آن وجود دارد، از رحمتش دور نگرداند. (۱۷۰)

یزید شیفتگی و اشتیاق شدید خود را نسبت به بوزینگان میان مردم منتشر ساخت به گونه ای که وی را بدان لقب دادند و مردی از قبیله تنوخ در تمسخر یزید سروده است:

یزید دوست بوزینگان است و از همسایگی ما آدمیان ملول شده است و به زندگی در سرزمین بوزینگان تمایل دارد، مرگ بر کسی که به خلیفگی ما در آید و یاران نزدیکش بوزینگان باشند. (۱۷۱)

۱۶۸.

تمسک ابوقیس بفضل زمامها *** فلیس علیها ان سقطت ضمان

فقد سبقت خیل الجماعة کلها *** و خیل امیر المؤمنین آنان

۱۶۹. حیاة الامام الحسین ۱۸۲/۲ به نقل از جواهر المکاسب/ ۱۴۳.

۱۷۰.

کم من کرام وقوم ذو و محافظة *** جاء لنا ليعزوا في أبي قيس

شيخ العشييرة امضاها و اجملها *** على الرؤوس و في الأ عناق والرئيس

لا يبعد الله قبراً أنت ساكنه *** فيه جمال و فيه لحيه النيس

۱۷۱. انساب الأشراف ۲/۲.

باده نوشی

یکی دیگر از ویژگی های بارز یزید، شرابخواری بود به اندازه ای که در نوشیدن آن زیاده روی می کرد، او همواره مست بود و هیچگاه هشیار دیده نشد، از جمله اشعارش در وصف شراب چنین است:

یارانی که شراب و می یکجا گردشان آورده و سروش تمایلات هوا و هوس برایشان نغمه سرایی می کند سفارش می کنم که از نعمت ها و لذت های این دنیا بهره ببرید، زیرا هرچند دنیا به درازا بگشود باز هم ناپایدار است.^(۱۷۲)

تاریخ نگاران از عبدالله بن حنظله که در پی شهادت جانشوز اباعبدالله الحسین(علیه السلام) به اتفاق جمعی از مردم مدینه به شام نزد یزید سفر کرده بودند نقل کرده اند که: یزید را چنین توصیف می کرد: به خدا سوگند! نزد یزید که می رفتیم بیم داشتیم از آسمان بر ما سنگ ببارد، زیرا او فردی بود که با مادران و دختران و خواهران ازدواج می کرد و شراب می نوشید و نماز را ترك می کرد. به خدا سوگند! اگر کسی همراه من نبود، برای رضای خدا آن چه را با خود داشتم آشکار می ساختم.^(۱۷۳)

اعضای آن هیئت اظهار داشتند: از نزد مردی بی دین می آیم که شراب می نوشید و چنگ می نواخت و با سگ ها بازی می کرد.^(۱۷۴)

از منذر بن زبیر نقل شده که در وصف یزید گفت: به خدا سوگند! وی شراب می نوشید. به خدا سوگند! به گونه ای مست می شد که نماز را ترك می کرد.^(۱۷۵)

ابو عمر بن حفص با این سخن وی را توصیف می کند و می گوید: به خدا سوگند! با چشم خود دیدم یزید به گونه ای مست است که نماز را ترك می کند...^(۱۷۶)

کفر یزید از اشعار ذیل که در وصف شراب گفته به خوبی پیداست:

خورشید می که برجش قعر خُم است، مشرقش ساقی و مغربش دهان من است، هر گاه از درون خم به پیاله ریزد، نظیر مردمی که در حطیم و زمزم به جنبش در آیند، جلوه گر می شود. اگر روزی خوردن می در دین احمد حرام گردید، آن را بر مسلک و آیین مسیح فرزند مریم، بنوش.^(۱۷۷)

یزید صدیق القرد ملّ جوارنا *** فحنّ الی أرض القرود یزید

قُتِباً لمن امسی علینا خلیفة *** صحابته الأذنون منه قرود

۱۷۲. حیاة الامام الحسین ۱۸۳/۲ به نقل از تاریخ مظفری.

أقول لصحب ضمت الخمر شملهم *** وداعی صبا بات الهوی یترّم

خذوا بنصیب من نعیم و لذة *** فکلّ و ان طال المدی یتصرّم

۱۷۳. تاریخ ابن عساکر ۳۷۲/۷، تاریخ الخلفاء سیوطی / ۸۱.

۱۷۴. تاریخ ابن عساکر ۳۷۲/۷، تاریخ الخلفاء سیوطی / ۸۱.

۱۷۵. البدایة و النهایة ۲۱۶/۸، کامل ابن اثیر ۴۵/۴.

۱۷۶. همان.

مسعودی درباره او می گوید یزید تار و چنگ می نواخت و از باز شکاری و سگ و بوزینه و یوز، نگاهداری می کرد و همواره شراب می نوشید. پس از شهادت امام حسین (علیه السلام) روزی یزید بر سر سفره شراب نشسته بود و سمت راستش ابن زیاد قرار داشت، یزید رو به ساقی خود کرد و گفت:

جامی از می به من بنوشان که استخوان هایم را سیراب کند، سپس ابن زیاد را نیز چنین جامی بنوشان.

ابن زیاد راز دار من است و پایه و اساس خلافت و جهادم به دست او استوار است.^(۱۷۸)

آن گاه دستور داد خوانندگان آواز سردادند و همدانش نیز مانند وی به فسق و فجور پرداختند، در دوران یزید، غنا و آوازه خوانی در مکه و مدینه پدیدار گشت و مراکز عیاشی و خوشگذرانی رواج یافت و مردم آشکارا به شراب خواری می پرداختند^(۱۷۹). در جای دیگری بر این معنا تأکید کرده و می گوید: وی را یزید مست باده نوش می نامیدند^(۱۸۰).

یزید جمعی از همدمان هرزه و گستاخ داشت که شب های سرخ خویش را همراه با آنان با شراب و ساز و نواز سپری می کرد که در رأس آن ها «اخطل» شاعر مسیحی هرزه قرار داشت. آن دو با یکدیگر شراب می نوشیدند و به آواز گوش فرا می دادند و هر گاه یزید آهنگ سفر می کرد «اخطل» را به همراه خود می برد. عبدالملك مروان که با هلاک شدن یزید به خلافت رسید، «اخطل» را به خود نزدیک ساخت، وی بدون رخصت قبلی بر مروان وارد می شد و ردایی از ابریشم بر دوش و بر گردنش زنجیری از طلا آویزان بود و از ریش او شراب می چکید^(۱۸۱).

مطالعه زندگی گستاخانه یزید در دوران حیات پدرش برای درک علت امتناع عموم صحابه و تابعان از تن دردادن به بیعت یزید برای خلافت، کافی به نظر می رسد.

۱۷۷. تنمة المنتهی ۴۳.

شمیسة کرم برجها قعر دنها *** و مشرقها الساقی و مغربها فمی
اذا أنزلت من دنها فی زجاجة *** حکت نفرأ بین الحطیم و زمزم
فان حرمت یوماً علی دین احمد *** فخذها علی دین المسیح بن مریم
۱۷۸.

اسقنی شربة تُروى مُشاشی *** ثم ملُ فاسق مثلها ابن زیاد
صاحب السرّ و الأمانة عندی *** و لتسدید مغنمی و جهادی
۱۷۹. مروج الذهب ۹۴/۲.

۱۸۰. همان.

۱۸۱. اغانی ابوالفرج اصفهانی ۱۷۰/۷.

اهداف و مقاصد و خواسته های انحرافی یزید طی دوران کوتاه حکومتش به خوبی آشکار گردید. وی که با زور بر مسلمانان به نام پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) حاکمیت یافته بود آن گاه که دست پلیدش به ریختن خون نواده و گل خوشبوی رسول خدا (صلی الله علیه وآله) حضرت اباعبدالله الحسین (علیه السلام) آلوده گشت، از ابراز حقد و کینه خود نسبت به رسول خدا (صلی الله علیه وآله) و انحراف از رسالت آن بزرگوار، پروایی به خود راه نداد.

بی دینی یزید و کینه اش به پیامبر (صلی الله علیه وآله)

وجود یزید، سرشار از حقد و کینه نسبت به رسول خدا (صلی الله علیه وآله) بود، زیرا پیامدر جنگ بدر وی را در مرگ اعضای خاندانش عزادار کرده بود آن گاه که یزید عترت پاک رسول خدا (صلی الله علیه وآله) را کشتار نمود و شادمان و مسرور بر مسند حکومت تکیه زد (به خیال خود) در واقع انتقام خود را از پیامبر اکرم گرفته بود و آرزو می کرد پدرانش حضور داشته و شاهد انتقام گیری وی از خاندان پیامبر باشند و در این خصوص اشعار عبدالله بن زبیری را زمزمه می کرد:

ای کاش نیای من که در جنگ بدر کشته شدند می بودند و ناله و فریاد خزرچ را از برخورد نیزه ها نظاره گر بودند و در این صورت از شادی و سرور فریاد سر می دادند که هان ای یزید! خسته نباشی، ما سروران و رهبران آن ها را کشتیم و کشته شدن آن ها عوض کشته های جنگ بدر بود که سر به سر شد، بنی هاشم خلافت را به بازی گرفتند، نه از بهشت و دوزخ خبری است و نه وحی نازل شده است. (۱۸۲)

بلکه یزید هنگامی که عبدالله بن زبیر در مکه بر ضد او دست به شورش زد، بی دینی و کفر خویش را علنی ساخت و همراه با سپاهی که برای سرکوب جنبش ابن زبیر اعزام کرد به وی نامه ای نگاشت که شعر ذیل در آن آمده بود:

تو خدای خود را در آسمان به یاری طلب و من مردان قبایل عک و اشعر را بر ضد تو فرا خواهم خواند. (۱۸۳)

جنایات حکومت یزید

به گفته تاریخ نگاران: یزید طی دوران حکومتش که بیش از سه سال و نیم به طول نینجامید، سه جنایت هولناک و تکان دهنده که تاریخ، نظیر آن ها را سراغ نداشت

۱۸۲. حیاة الامام الحسین ۱۸۷/۲ به نقل از البدایة والنهایة ۱۹۲/۸ .

۱۸۳. مروج الذهب ۹۵/۲ .

مرتکب شد به گونه ای که نه تنها برای همیشه چهره تاریخ امویان بلکه تاریخ جهان اسلام را نیز، سیاه نمود، از جمله:

۱. یزید با به شهادت رساندن فرزند دل‌بند نبی اکرم حضرت اباعبدالله الحسین (علیه السلام) و اعضای خاندان و یاران باوفای آن حضرت در سال ۶۱ هجری و به اسارت درآوردن زنان و کودکان آن بزرگوار و گردش دادن آنان در برابر دیدگان انبوه جمعیت از شهری به شهر دیگر، کمال بی حرمتی را نسبت به اهل بیت وی روا داشت، در صورتی که آنان دودمان رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) به شمار آمده و میلیون ها مسلمان به آنان ارج و احترام می نهادند و وجود آن ها یادآور شخصیت رسول خدا (صلی الله علیه وآله) و حق و خیر و برکات اسلام، تلقی می شد.

۲. یزید پس از حادثه عاشورا اقدام به هتک حرمت مدینه رسول خدا نمود و ساکنان آن دیار را از دم تیغ گذراند و آبرو و نوامیس مردم را برای دژخیمان شام مباح اعلام کرد، زیرا مردم مدینه به شهادت رساندن امام حسین (علیه السلام) را جنایتی بزرگ شمرده و یزید را بر این کار شدیداً مورد اعتراض قرار دادند.

۳. او مکه را به محاصره درآورد و کعبه را ویران ساخت و هزاران انسان بی گناه را در حرمی که خداوند آن ها را محترم شمرده و امنیّت و مصونیت بخشیده بود، به قتل رساند.

راز گرایش های تبهکارانه یزید

برخی تاریخ نگاران بر این باورند که بعضی از راهبان و کشیشان مسیحی، تربیت و آموزش یزید را برعهده داشته اند، به همین دلیل وی نشو و نمایی نکوهیده و آمیخته به خشونت و تندخویی صحرانشینی داشت که گفته اند: چنین صفاتی از آثار همان تربیت مسیحیت بوده است. معاویه، مسیحیان را به خویش نزدیک می ساخت و حاشیه نشینان ویژه ای را از آنان انتخاب می کرد و به اتفاق مورخان: به اندازه ای نسبت به آنان اعتماد داشت که تربیت فرزندش یزید را به شخصی مسیحی سپرد^(۱۸۴).

بنابراین، امکان ندارد علت ارتباط قوی و علاقه شدید یزید را به «أخطل» و دیگران بتوان چیزی غیر از جنبه تربیتی او که رنگ مسیحی داشت، دانست. بدین ترتیب، برخی

۱۸۴. سیرة الأئمة الاثني عشر ۴۲/۲، حياة الامام الحسين ۱۸۰/۲ به نقل از مناقب/ ۷۱ از قاضی نعمان مصری و سمو المعنى فى سمو الذات از علایلی ۵۹.

از تاریخ نگاران کوشیده اند تا دلیل گستاخی و بی پروایی یزید را نسبت به اسلام و مقدّسات و حرمت های آن، همان شیوه تربیتی او بدانند.

دلیل تاریخ نگاران در صورتی صحیح است که زندگی صحرائشینی و تربیت مسیحی از چنان جنبه انحراف آمیزی برخوردار باشد که از عنفوان جوانی تا ولی عهدی پدرش و حاکمیت پس از او در وجود یزید پدید آمده باشد. در صورتی که اعراب اعمّ از شهرنشین و صحرائشین از آداب و رسوم بسیار پسندیده ای برخوردار بوده اند که اسلام نیز آن ها را مورد تأیید قرار داده است مانند: وفاداری، حسن همجواری، کرم، بخشش، همیاری، حفظ نوامیس و دیگر مواردی که تاریخ از آنان نقل کرده است، ولی در یزید ذره ای از این ویژگی ها به چشم نمی خورد و تاریخ در هیچ کجا بیان نداشته که اعراب صحرائشین با خواهران و عمّه های خود ازدواج می کرده اند، در صورتی که از یزید چنین مواردی نقل شده است. آن دسته از صحرائشینی که بر آیین مسیحیت بوده و در دوران قبل از فتح اسلام، متولد می شدند وقتی به اسلام می گرویدند بر تمامی آداب و رسومی که از نیای خود آموخته و بدان مأنوس بودند، خط بطلان می کشیدند.

در نتیجه می توان گفت که: آن انحراف شدید و بیماری در شخصیت و رفتار یزید، دارای علت و سببی فراتر از تربیت و مراقبت مسیحی بوده است.

تا اینجا با چهره ای روشن از واقعیت شخصیت یزید آگاه شدیم، او به گونه ای با اسلام بیگانه و از خط آن انحراف داشت که هیچ مسلمانی به خود اجازه نمی داد بدان تن در داده و در برابرش سکوت اختیار کند، در صورتی که اسلام، اباحیگری و فسق و فجور را ممنوع و مردم را به عدالت و تقوا فرامی خواند و می کوشید تا جامعه ای آکنده از تقوا پیاده کند و رهبری مسلمانان را به گونه ای خواستار است که قادر بر اجرای اهداف برجسته و والای اسلام باشند.

از همین رهگذر باید کلیه مواضع امام اباعبدالله الحسین (علیه السلام) را به عنوان رهبر دینی که شدیداً به مصالح رسالت و مسلمانان علاقمند بوده، مطالعه نماییم و طرح های الهی او را برای ایستادگی در برابر انحراف وحشت زایی که به سرعت در اعماق جامعه اسلامی آن زمان راه می یافت، مورد بررسی قرار دهیم.

بخش دوم

مواضع و دستاوردهای امام حسین (علیه السلام)

نخستین مبحث: موضع امام در بیعت با یزید

۱. دعوتی فرصت طلبانه و نقشه ای شیطانی

آن گاه که پرچم حق در سراسر مکه به اهتزاز درآمد و پیروزی خود را اعلان داشت، ابوسفیان و معاویه به اسلام گرویدند در صورتی که آتش حقد و کینه در دلشان زبانه میکشید و حس انتقامجویی از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) و اهل بیت گرامی اش را در سینه ها نهان ساخته بودند. بدین ترتیب، این دو تن از وادی کفر به اسلام باز گشته و در زمره آزاد شدگان رسول خدا (صلی الله علیه وآله) قرار گرفتند.

دیری نپایید که عثمان بن عفان به حکومت رسید و آن چه در دل ها نهان بود فاش و بر زبان ابوسفیان جاری گردید. وی با مخاطب قرار دادن عثمان به او گفت: اکنون که خلافت پس از ثیم و عدی^(۱۸۵) (ابوبکر و عمر) به تو رسیده آن را مانند توپ به دیگران پاس ده، زیرا چنین خلافتی همان پادشاهی و سلطنت است و معلوم نیست بهشت و جهنمی در کار باشد.^(۱۸۶)

ابوسفیان يك بار دیگر نیز بنی امیه را مخاطب ساخت و بدانان گفت: ای امویان! خلافت را چون توپ، دست به دست بگردانید. به آن کس که ابوسفیان بدو سوگند می خورد، من همواره در آرزوی خلافت برای شما بودم، (اکنون که بدان دست یافته اید) قطعاً باید به فرزندانان به ارث برسد.^(۱۸۷)

زمانی که معاویه بر مسند حکومت بر آمده از سقیفه تکیه زد، نتایج این انحراف پدیدار و اهمیت خطر آن جلوه گر شد، زیرا معاویه با ملاحظه به خلافت رسیدن ابوبکر و عمر و عثمان قبل از خود، به این نتیجه رسیده بود که شرایط و اوضاع زمان آنان هیچگاه بدان ها اجازه نداده بود تا به شکلی بی پرده شیوه جاهلیت را دوباره باز گردانند

۱۸۵. نام قبایل ابوبکر و عمر.

۱۸۶. استیعاب ۶۹۰/۲.

۱۸۷. مروج الذهب ۴۴۰/۱، تاریخ ابن عساکر ۴۰۷/۶.

و صدای حق، هر روز به توحید و یکتا پرستی و به رسالت محمد بن عبدالله (صلی الله علیه و آله) هم چنان طنین انداز است.^(۱۸۸)

از سوی، معاویه از انحراف سیاسی ناشی از سقیفه که مجموعه هایی از مسلمانان بر آن شیوه تربیت یافته بودند به نحوی بایسته بهره برد و با استناد به این که ابوبکر بدون فرمان صریحی از خدا و یا پیامبر (صلی الله علیه و آله) به خلافت رسیده و با انتخاب عمر به جانشینی پس از خود با سنت نبی اکرم مخالف کرده است و عمر نیز دست به کارهایی زده که پیش از او کسی انجام نداده بود و با این کار با خدا و رسول و ابوبکر مخالفت نموده، با مردم به احتجاج پرداخت. با چنین منطقی سرنوشت مسلمانان و رسالت اسلامی بازیچه ای در دست معاویه قرار می گرفت تا به دلخواه خود بر آن حکمرانی کند، از همین جا بود که تصمیم گرفت برای خلافت یزید پس از خود بیعت بگیرد.^(۱۸۹)

پس از آن همه فتنه و آشوب و دشواری هایی که معاویه با استفاده از جهل و نادانی برخی از مسلمانان، بدان ها دامن زد و کلیه عناصر مخالف امام علی (علیه السلام) را در جهت رویارویی با جریان حقی که رهبری آن را امام حسن (علیه السلام) عهده دار بود، به سود خود به کار گرفت و پس از شهادت امام مجتبی حکومت را به خود اختصاص داده و به ارزش ها و تعالیم حیاتبخش اسلام بی حرمتی روا داشت. در حقیقت عرصه سیاسی برای دار و دسته بنی امیه کاملاً خالی شد. معاویه در تحکیم سلطه و حکومت خویش ماهرانه عمل کرد، ولی از آن جا که صاحب خلافت قانونی امام حسن (علیه السلام) و پس از او امام حسین (علیه السلام) که مسلمانان می بایست پس از شهادت برادرش تحت رهبری او قرار گیرند، در جامعه و میان مسلمانان حضور داشت، معاویه به خود جرأت نداد طرح خویش در راستای تثبیت پایه های حکومت بنی امیه و یا جانشینی یزید پس از خود را، آشکارا اعلان نماید.

افزون بر این، هیچ يك از خلفای سه گانه، در خصوص جانشینی فرزندان پس از خود سفارشی نکرده بودند و با توجه به ضعف و هرزگی و گستاخی که در یزید وجود داشت، معاویه با تمام توش و توان کوشید تا قضیه بیعت گرفتن را به گونه ای مرتب سازد و سروسامان دهد که نه تنها مسلمانان را بفریبد بلکه آنان را مجبور به پذیرش بیعت با یزید نماید. از این جا بود که در نخستین گام، به شهادت رساندن امام مجتبی (علیه

۱۸۸. همان ۳۴۳/۲، شرح نهج البلاغه ۳۵۷/۲.

۱۸۹. الامامة و السياسة ۱/۱۸۹.

السلام) و مؤمنان شایسته را در دستور کار خود قرار داده و بدان دست یازید تا مهمترین موانع اجرای طرحش را از سر راه بردارد.

اما برخی از انسان های پست و فرومایه ای که آزمند زرق و برق دنیا بودند، برای دست یابی به ناچیزترین کالای دنیوی از هر راه ممکن آمادگی کامل داشتند.

نقل شده: مغیره بن شعبه که از ناحیه معاویه فرمانروایی کوفه را عهده دار بود - با اطلاع از تصمیم معاویه در جهت برکناری خود - به سرعت درصدد طرح و نقشه توطئه ای برآمد که این نقشه شوم پیامدهای ناگواری را برای مسلمانان به ارمغان آورد. او با این کار در حقیقت دلالی معامله ای را انجام می داد که خود مالک آن نبود، مغیره با زمزمه ای آرام در گوش یزید، وی را به جانشینی پدرش امیدوار و آن را برایش سهل جلوه داد و برای هموار کردن راه رسیدن به آن هدف، به او وعده همکاری داد، معاویه نیز با خود اندیشید که شاید امکان اجرای چنین نقشه شیطانی از ناحیه مغیره وجود داشته باشد^(۱۹۰) از این رو، با فریبکاری از او پرسید: در این راه چه کسی با من همکاری می کند؟

مغیره پاسخ داد: خودم از مردم کوفه و زیاد نیز از اهالی بصره برایت بیعت خواهیم گرفت و پس از بیعت مردم این دو شهر، حتی يك تن با تو مخالفت نخواهد کرد. بدین ترتیب، مغیره در معامله ای دراز مدت به سود و بهره ای زود هنگام دست یافت و با تمام قدرت به کوفه بازگشت تا در اجرای این طرح تلاش کند (و پس از انجام مأموریت) چنین اظهار داشت: پای معاویه را در جایگاهی قرار دادم که در طولانی مدت بر سر امت محمد، قرار گیرد^(۱۹۱). ولی زیاد بن ابیه، این طرح و نقشه پلید را پذیرا نشد، شاید سبب آن فرومایگی و صفات پستی بود که در شخصیت یزید سراغ داشت که او با دارا بودن چنین صفاتی از شایستگی زمامداری مسلمانان برخوردار نبود به هر حال، این طرح و نقشه آز و طمع برخی عناصر دیگری از بنی امیه را نیز برانگیخت و هر يك از مروان حکم و سعید بن عثمان بن عفان برای تصدی این امر گردن فرازی کردند^(۱۹۲).

۱۹۰. الکامل فی التاریخ ۲/۴۹، تاریخ یعقوبی ۲/۱۹۵، الامامة و السياسة ۲/۱۶۲.

۱۹۱. الکامل فی التاریخ ۳/۲۴۹.

۱۹۲. وفيات الاعيان ۵/۳۸۹، الامامة و السياسة ۱/۱۸۲، تاریخ یعقوبی ۲/۱۹۶.

بدین سان، معاویه اجرای طرح خود را در جهت بیعت گرفتن رسمی برای یزید بطور موقت به تأخیر انداخت تا با اتخاذ اقدامات و تدابیر دیگری در فرصتی مناسب زمینه اعلان رسمی آن را فراهم آورد.

۲. شیوه معاویه در اعلان بیعت یزید

معاویه با این احساس که خاندان منحرف اموی پذیرای حکومت یزید پس از او نخواهند شد تا چه رسد به صاحب اصلی خلافت امام حسن و پس از او امام حسین(علیهم السلام) و تعدادی از فرزندان صحابه که قطعاً بدان تن در نخواهند داد. از این رو، فوق العاده کوشید تا با گزینش راه های دیگری مسلمانان را با فریب یا زور به بیعت با یزید گستاخ، وادارد از جمله:

الف - شاعران را برای تراشیدن فضیلت برای یزید به خدمت گرفت تا به بیان توان و قدرت او بپردازند و مسأله جانشینی وی را همه جا منتشر سازند تا مردم به ولایت عهدی او تن در دهند^(۱۹۳) و با اشاره به فرمانروایان خود و سخنوران در شهرها، از آن ها خواست فضیلت های ساختگی یزید را در همه جا گسترش دهند.

ب - در این مسیر به بذل و بخشش اموال هنگفتی پرداخت و مخالفانی را که نه به خاطر اعتقاد و علاقه به اسلام، بلکه به انگیزه های شخصی با یزید سر مخالفت داشتند، خریداری کرد.^(۱۹۴)

ج - با احضار هیئت هایی از بزرگان و شخصیت های انصار، ماجرای جانشینی یزید را با آنان به بحث و مناقشه گذاشت تا مخالف و موافق و نقاط ضعف آنان را بازشناسد و بتواند از همان طریق در آنها نفوذ کند.^(۱۹۵)

د - میان آن دسته از عناصر بنی امیه که سودای حکومت داشتند، اختلاف ایجاد کرد تا رقابت آنان را با یزید به ضعف بکشاند. از این رو، سعید بن عاص، کارگزار خود را در مدینه بر کنار و مروان حکم را جایگزین وی ساخت، سپس مروان را عزل و سعید را به جای وی گمارد.^(۱۹۶)

ه - به ترور عناصر و شخصیت های برجسته ای که نزد مردم از احترام فراوانی برخوردار بودند، دست زد.

۱۹۳. اغانی ۷۱/۸، شعراءالنصرانیة بعدالاسلام/ ۲۳۴ از لویی شیخو یسوعی.

۱۹۴. الکامل فی التاریخ ۲۵۰/۳.

۱۹۵. الکامل فی التاریخ ۲۵۰/۳.

۱۹۶. تاریخ طبری ۱۸/۴.

بدین ترتیب، امام حسن (علیه السلام)، سعد بن ابی وقاص، عبدالرحمان بن خالد و عبدالرحمان بن ابی بکر را ترور نمود^(۱۹۷).

و - جهت ایجاد فشار بر بنی هاشم و کمرنگ کردن نقش آنان، سلاح تحریم اقتصادی را بر ضد آن ها به کار گرفت و از آن جا که این افراد در کنار امام حسین (علیه السلام) قرار داشته و بیعت یزید را پذیرا نشدند، یک سال تمام سهمیه آنان را از بیت المال قطع کرد^(۱۹۸).

۳. امام حسین (علیه السلام) و بیدار سازی امت

امام حسین (علیه السلام) حتی در راستای پذیرش صلح با معاویه نیز، ساکت و گمنام باقی نماند. وی با توجه به مسئولیتی که در قبال آیین الهی و مسلمانان داشت - و پس از برادرش امام حسن (علیه السلام) - وارث نبوت به شمار می آمد با رعایت و حفظ و حراست از شرایط و اوضاع مسلمانان، دست به فعالیت زد.

امام حسین (علیه السلام) در برهه حکومت معاویه، مسلمانان را از فروپاشی حتمی، مصونیت بخشید و به اندازه کافی در آنان قدرت معنوی ایجاد نمود تا بتوانند در برابر رنج و دشواری ها ثابت قدم باقی بمانند از جمله:

۱. رویارویی با معاویه و بیعت یزید
۲. تلاش در جهت وحدت مسلمانان
۳. فاش ساختن جنایات معاویه
۴. بازگرداندن حق از دست رفته
۵. توجه دادن مسلمانان به مسئولیت های خود

رویارویی با معاویه و بیعت یزید

امام حسین (علیه السلام) و سران و بزرگان مدینه، عدم پذیرش بیعت با یزید را قاطعانه اعلان داشتند. از این رو، معاویه تصمیم گرفت با مسافرت به مدینه، شخصاً کسب رضایت مخالفان را، به عهده گیرد. وی در مدینه با امام (علیه السلام) و ابن عباس دیدار کرد و در سخنانی رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) را ستود و بر او درود فرستاد و بیعت فرزند خود یزید را مطرح کرد و با القاب بلند و بالایی از او یاد کرد و آن دو را به بیعت

۱۹۷. مقاتل الطالبیین ۲۹، تاریخ طبری ۲۵۳/۵، الکامل فی التاريخ ۳۵۲/۳.

۱۹۸. الکامل فی التاريخ ۲۵۲/۳، الامامة و السياسة ۲۰۰/۱.

با وی فرا خواند. امام حسین(علیه السلام) به پا خاست و خدا را حمد و ثنا گفت و سپس فرمود:

ای معاویه! گوینده هر چند سخنرانی مفصلی داشته باشد نمی تواند جزئی از تمامی صفات رسول خدا(صلی الله علیه وآله) را بیان نماید، من به خوبی پی بردم که تو پس از آن بزرگوار چه کردی؟ صفات رسول اکرم(صلی الله علیه وآله) را کمتر به مردم گفتی و از رساندن اوصاف آن حضرت به مردم طفره رفتی.

هیئات، هیئات، ای معاویه! این را بدان که روشنی و فروغ صبح، تاریکی و سیاهی شب را رسوا نمود و خورشید جهان افروز، بر نورهای کم سوی چراغ ها چیره شد.

تو خود را بر دیگران برتری دادی و به حد افراط رساندی، به اندازه ای بیت المال را به خود اختصاص دادی که آن را به حد اجحاف رساندی، از پرداخت حقوق دیگران امتناع ورزیدی، تا این که به حد بدگویی آنان رسید و از گلیم خود پا فراتر نهادی، سهم حق داران را به آن ها نپرداختی تا این که شیطان بهره فراوان و نصیب کامل خود را بدست آورد.

و دانستم که چرا کمالات و سیاست مداری یزید را (به دروغ) به رخ امت رسول خدا کشیدی، تو قصد داری مردم در مورد یزید تصور کنند تو کسی را توصیف می کنی که تا کنون پنهان بوده است، یا از کسی خبر می دهی که گویی با علم خاصی او را کشف نموده ای در صورتی که وضعیت روحی یزید از افکار و اندیشه او خبر می دهد.

برای یزید همان تصمیم را بگیر که خود گرفته و آن تماشای جنگ و ستیز سگان جنگجو و کبوتر بازی و بازی کبوتران نر و ماده و تماشای زنان نوازنده و خواننده و هرزه و نواختن آلات لهو و لعب است که او را در این زمینه فردی بصیر خواهی یافت و آن چه را در صدد آن هستی رها ساز، آیا از این که خدا را با این همه بار گناهی که از مردم به دوش گرفته ای ملاقات کنی، برایت بس نیست؟

به خدا سوگند! همواره در ظلم و ستم بودی تا ظرفش را ملامت کردی در صورتی که فاصله تو و مرگ جز يك چشم به هم زدن نیست! و چاره ای جز این نداری. تو را در حالی می بینم که به ما بدی کردی و از ارث پدری ما جلوگیری به عمل آوردی، با این که به خدا سوگند! رسول اکرم(صلی الله علیه وآله) از همان زمان ولادت، ما را وارث آن کرده بود و همان استدلالی را که در سقیفه آوردند تو نیز برای ما اقامه کردی. همان دلایلی که (ابوبکر) به آن ها چنگ زد و در نتیجه شما هم به همان دلایل تمسک کردید و کارهایی که نباید می کردید انجام دادید چنین و چنان گفتید تا این که حکومت از راهی که هدف آن غیر از تو بود، به دست تو افتاد. (پس ای اهل خرد! در این باره عبرت گیرید).

معاویه! تو یادآوری کردی که آن مرد در زمان رسول خدا (صلی الله علیه وآله) به عنوان امیر از ناحیه حضرت انتخاب شده بود و این چنین نیز بود، چرا که برای عمروعاص در آن زمان که با پیامبر مصاحبت داشت فضیلتی به شمار می آمد ولی با این همه، مردم زمامداری او را پذیرا نشدند و کارهای ناپسندش را برشمردند تا آن جا که پیامبر فرمود: «از امروز به بعد جز من کسی بر شما حاکمیت نخواهد داشت». تو چگونه به عمل منسوخ پیامبر در زمانی دشوار و خاص، استناد می کنی؟ و یا چگونه مصاحبت و همراهی کسی را پذیرفته ای که به هیچ وجه نمی توان به او اعتماد کرد، دین و آیین و خویشاوندی او مورد وثوق و اطمینان نیست، تو می خواهی مردم را به سمت و سوی فردی دیوانه و اسرافگر سوق دهی و در شبهه ای گرفتار سازی که یزید در دنیای خود لذت ببرد و تو آخرتت را به تباهی بکشانی، این همان زیانکاری آشکار است، از خداوند برای خود و شما آمرزش می طلبم».

معاویه از شنیدن سخنان امام حسین (علیه السلام) مات و مبهوت شد و تمام راه ها بر او بسته شد، رو به ابن عباس کرد و بدو گفت: ابن عباس! این شخص کیست؟
ابن عباس در پاسخ وی گفت: به خدا سوگند! او فرزند رسول خدا (صلی الله علیه وآله) و از اصحاب کساء و از خاندان پاک پیامبر است. هر چه می خواهی از او بپرس که از میان همه، او پاسخگوی تو خواهد بود تا خداوند به امر خود داوری کند و او بهترین داوران است^(۱۹۹).

نحوه برخورد امام حسین (علیه السلام) با معاویه با شدت و تندی انجام پذیرفت حضرت مسلمانان را آشکارا به جنگ با معاویه فراخواند و از پیروی سیاست ویرانگر معاویه که اسلام را به تباهی می کشاند، به آنان هشدار داد.

تلاش در جهت وحدت مسلمانان

هیئت های مردمی یکی پس از دیگری از تمام کشورهای اسلامی خدمت امام حسین (علیه السلام) شرفیاب می شدند و از جور و ستمی که بر آنان وارد شده بود، نزد حضرت شکوه کرده و با یاری طلبیدن از او، خواستار قیام وی بودند تا آنان را از ظلم و ستم برهاند. جاسوسان مدینه خبر گردهمایی و آمد و شد مردم را نزد امام (علیه السلام) به مرکز قدرت محلی منتقل ساختند، مروان حکم فرمانروای شهر از شنیدن خبر این ماجرا به وحشت افتاد و از فرجام آن، فوق العاده بیمناک شد. از این رو، طی یادداشتی به معاویه

چنین نوشت: اما بعد؛ مردم، آمد و شد فراوانی نزد حسین دارند، به خدا سوگند! از این وضعیت روز سخت و دشواری را برایتان پیش بینی می‌کنم (۲۰۰).

معاویه از فعالیت های امام حسین (علیه السلام) برآشفت و در نامه ای که به آن حضرت نوشت اظهار داشت: اما بعد؛ خبرهایی از تو به من رسیده اگر راست باشد تصور می‌کنم از آن چشم بپوشی و اگر عاری از حقیقت اند در پرهیز از آن ها بیش از همه توفیق داری، برای بهرهوری خودت آغاز کن و به عهد و پیمان خدا وفا نما و مرا بر قطع رابطه با خود و ناسزاگویی ات وادار مساز. زیرا تو هرگاه مرا مورد اعتراض قرار دهی به تو اعتراض خواهم کرد و هر زمان با من نیرنگ کنی، از در حيله برايت بیرون خواهم آمد، ای حسین! از تفرقه و پراکندگی مسلمانان و به آشوب و فتنه کشاندن آنان، از خدا بترس (۲۰۱).

فاش ساختن جنایات معاویه

امام حسین (علیه السلام) در پاسخ نامه معاویه طی نامه بسیار مهمی مسئولیت کلیه خونریزی ها و نا امنی ها و مشکلاتی که در کشور به وجود آمده و مسلمانان را در معرض بحران های گوناگون قرار داده بود، متوجه وی ساخت. این نامه در بیان تمام جنایاتی که از معاویه سرزده، از بهترین اسناد تاریخی تلقی می‌شود. متن نامه بدین شرح است:

نامه ات به دستم رسید در آن نوشته بودی از اعمال و رفتار خبرهایی به من رسیده که نسبت به آن ها نگران هستی که سزاوار است آنها را ترك كنى. بدان که تنها به اذن خدا می‌توان کار نیک انجام داد و اگر رخصت او نباشد انجام آن کارها ممکن نیست.

اما این که گفתי از ناحیه ما خبری به تو رسیده این سخنان مربوط به افراد سخن چین و چاپلوسی است که در پی تفرقه و پراکندگی مردمند، گمراهگران دروغ گفته اند، من نه تدارك جنگی دیده ام و نه بر ضد تو قیامی به پا کرده ام. به خدا سوگند! برای ترك این جنگ تنها از خدا می‌ترسم و تصور نمی‌کنم خداوند به ترك آن راضی باشد و هیچ گونه عذری وجود ندارد که من با حزب شیطانی ستم پیشه ات، مبارزه نکنم.

آیا تو قاتل حُربین عدی نیستی؟ آیا تو قاتل نمازگزاران متدین و عابدی نیستی که با ستم پیشگان و بدعتگزاران، به مبارزه برخاستند و در راه خدا از نکوهش هیچ نکوهشگری نمی‌هراسیدند؟ این تو

۲۰۰. حیاة الامام الحسین ۲/ ۲۱۹ - ۲۲۰.

۲۰۱. همان ۲/ ۲۲۴.

بودی که پس از آن که با سوگندهای بزرگ و پیمان های محکم، به آن ها امان دادی آنان را ظالمانه به شهادت رساندی، در برابر خدا گستاخی کردی و عهد و پیمانش را بی اهمیّت تلقی کردی. آیا تو قاتل عمرو بن حَمَق خزاعی یار باوفای رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) آن بنده شایسته خدا که جسمش در اثر عبادت ضعیف و رنگ رخسارش به زردی گراییده بود، نیستی؟ در صورتی که به او امان دادی، امان نامه ای که اگر به آهوان بیابان داده می شد، از قلّه کوه نزد تو می آمدند و تسلیم می شدند.

آیا تو نبودی که ادعا کردی زیاد پسر سمیّه که به زنا از غلام ثقیف، زاده شد، فرزند پدرت می باشد؟ با این که رسول خدا (صلی الله علیه وآله) فرمود: «فرزند مربوط به پدر است و زناکار را باید سنگسار نمود».

تو بودی که سنّت پیامبر را رها ساختی و بدون هدایتی از ناحیه خدا، از هوای نَفَسَت پیروی نمودی و سپس همین زیاد را بر مسلمانان مسلط نمودی تا دست به کشتار آنان بزند و دست و پای آن ها را بُرد و چشم هایشان را از حدقه بیرون آورد و آنان را بر درخت خرما به دار آویزد، گویی تو از این امت نیستی و آن ها از تو نیستند!

آیا تو قاتل آن مرد حَضْرَمی نبودی که زیاد درباره او برایت نامه نوشت که وی از دین و راه و رسم علی (علیه السلام) پیروی می کند و تو به او نوشتی هر کس را بر دین علی یافتید از دم تیغ بگذرانید؟ آن ها را به قتل رساندی و به فرمان تو آنان را مثله کردند در صورتی که دین علی همان دین پسر عموی رسول خدا (صلی الله علیه وآله) است که تو را در جایی که اکنون نشسته ای نشانده و اگر آن نبود عزّت و شرف تو و پدرانانت نظیر گذر زمستان و تابستان، رفتنی بود.

در نامه ات گفته ای: دین خود و امت پیامبر را در نظر بگیر و از تفرقه و پراکندگی مسلمانان بپرهیز، مبدا آن ها را به آشوب و فتنه بکشانی در صورتی که من فتنه و آشوبی برای مردم بزرگتر از حکومت تو بر آن ها سراغ ندارم برای خود و دین و امت رسول خدا (صلی الله علیه وآله) کاری برتر از مبارزه با تو نمی بینم، اگر این کار را انجام دهم مایه تقرّب به خداست و اگر از آن دست بردارم برای حفظ دینم به پیشگاه خدا استغفار می کنم و در کارهایم از او توفیق و راهنمایی می طلبم.

نوشته ای: اگر به تو اعتراض کنم، به من اعتراض می کنی و اگر تو را بفریبم، از در حلیه و نیرنگ با من درخواهی آمد، اکنون هر حيله ای می توانی بکار ببر من امید آن دارم که فریبیت به من آسیبی نرساندو بیش از همه به خودت زیان خواهد رساند، زیرا تو بر مرکب جهل و نادانی ات سوار شده ای و به پیمان شکنی خود علاقه مندی.

به جانم سوگند! به هیچ شرطی پایبند نماندی و با به شهادت رساندن افرادی که پس از برقراری صلح و سوگند دادن و عهد و پیمان گرفتن، آنان را کشتار نمودی، عهد و پیمان خویش را زیر پا نهادی و بی آن که با کسی سر جنگ داشته و یا کسی با آنان بستیزد، آن ها را از دم تیغ گذراندی. این کار را تنها بدین جهت انجام دادی که آنان فضائل ما را بازگو می کردند و به حقوق ما ارج می نهادند. از بیم این که مبدا اگر آن ها را به شهادت نرسانی قبل از این که کاری انجام دهند از دنیا بروی و یا آنان پیش از آن که آنان بر این قضیه آگاه گردند مرگ به سراغشان آید.

ای معاویه! تو را به قصاص الهی مژده باد، به روز حساب ایمان بیاور و به هوش باش که خدا نوشتاری دارد که هر ریز و درشتی در آن ثبت می شود خداوند هیچگاه فراموش نمی کند که تو مردم را به صرف اتهام، به قتل می رساندی و اولیای خدا را از خانه هایشان به دیار غربت تبعید می کردی و برای پسرک خام و باده نوش خود و همبازی سگان، بیعت گرفتی.

تردیدی نیست که به خویشتن زیان رساندی و دینت را به تباهی کشاندی و مردم را فریب دادی و به سخنان افراد جاهل و نادان گوش فرا دادی و پروا پیشگان باتقوا را به خواری و ذلت واداشتی.

هیچ گونه سندی سیاسی جز این سند از آن زمان وجود ندارد که بیهوده کاری های سلطه حاکم را آشکار و جنایاتی را که معاویه مرتکب شده، ثبت کرده باشد و این خود، فریاد و خروشی در برابر جور و ستم و خودکامگی به شمار می آید.

بازگرداندن حق از دست رفته

معاویه بیشتر دارایی دولت را در راستای حفظ قدرت و حکومتش هزینه می کرد، چنان که در جهت تقویت مرکزیت سیاسی و اجتماعی بنی امیه، اموال هنگفتی را به آنان می بخشید و امام حسین (علیه السلام) از ادامه این سیاست سخت نگران بود و خارج ساختن این گونه اموال را از چنگ معاویه که حکومتش فاقد هرگونه پایه و اساس قانونی بوده و بر قلع و قمع و تقلب و فریبکاری استوار بود، ضروری می دانست. کاروانی از اموال و کالا از ناحیه یمن برای سرازیر شدن به خزانه دمشق، از مدینه عبور کرد که امام حسین (علیه السلام) بر آن استیلا یافت و کالاهای آن را بین نیازمندان توزیع نمود و به معاویه نوشت: از حسین بن علی، به معاویه بن ابی سفیان، اما بعد؛ کاروانی از یمن حامل کالا و زیورآلات و عنبر و عطر برای تو بود تا آن ها را در خزانه دمشق سرازیر کنی و به وسیله آن ها آزمندان فامیل خود را سیر نمایی. ولی من بدان هانیاز داشتم و آن ها را مصادره نمودم والسلام. (۲۰۲)

معاویه در پاسخ امام (علیه السلام) نوشت: «از بنده خدا معاویه امیرالمؤمنین، به حسین بن علی، درود بر شما، اما بعد؛ نامه ات به دستم رسید، یادآور شده بودی که کاروانی از یمن برایم حامل کالا و زیورآلات و عنبر و عطر بوده از آن دیار عبور کرده تا من آن ها را به خزانه دمشق وارد کنم و آزمندان خاندان پدری ام را سیر کنم و تو بدان ها نیاز داشته ای و آن ها را مصادره نموده ای، (حسین!) تو شایسته مصادره آن اموال نبودی زیرا تو خود، آن ها را به من نسبت دادی و فرمانروا به گرفتن مال، سزاوارتر است و سپس خود، سهمیه هر کسی را از آن جدا می کند. به خدا سوگند! اگر از آن کاروان دست برداری تا نزد من آید حق تو را پایمال نخواهم کرد، ولی ای برادرزاده! گمان من این است که تو اندیشه ای در سر می پرورانی و تصور می کنم مربوط به زمان من باشد، من از تو قدرشناسی می کنم و از اشتباهت درمی گذرم، ولی به خدا سوگند! بیم آن دارم به کسی گرفتار و مبتلا شوی که تو را يك لحظه مهلت ندهد».

امام حسین (علیه السلام) با این عمل خود ثابت کرد که خلیفه غیرقانونی حق تصرف در اموال مسلمانان را ندارد، بلکه این عمل، حق حاکم دینی است و او شخص امام حسین (علیه السلام) است که اموال بیت المال را طبق معیارهای اسلامی میان مسلمانان تقسیم می کند. حضرت در نامه اش تأکید فرمود که خلافت معاویه را به رسمیت نمی شناسد، زیرا امام (علیه السلام) در نامه اش او را آن گونه که دیگران می گفتند، امیرالمؤمنین خواند. از این جا بود که معاویه کوشید موضع امام را دور بزند. به همین دلیل، در پاسخ نامه امام (علیه السلام) خود را امیرالمؤمنین و فرمانروای مسلمانان خواند ولی حرکتش ناکام ماند، زیرا موضع امام حسین (علیه السلام) برای کلیه مسلمانان در طول تاریخ، هم چنان معیار و ملاکی اسلامی و جداکننده خوب و بد به شمار می آمد، در صورتی که مردم هیچ گونه توجه و اعتنایی به موضع معاویه ننموده و آن را جز وارونه جلوه دادن حقیقت و فریب افکار عمومی، چیز دیگری ندانستند.

در حقیقت، این موضع گیری امام (علیه السلام) در جهت اعتراض به رفتار و حکومت معاویه و درخواست حاکمیت حق و عدل الهی، اشاره ای بس روشن و واضح تلقی می شود.

توجه دادن مردم به مسئولیت های خود

امام حسین (علیه السلام) طی يك گردهمایی عمومی سیاسی، جمعیت انبوهی از مهاجران و انصار و تابعان و دیگر مسلمانانی را که در مراسم حج شرکت جسته بودند،

بدان گردهمایی فراخواند و در جمع آنان به پا خاست و به ایراد خطابه پرداخت و پیرامون رنج و محنت و گرفتاری هایی که از ناحیه معاویه متوجه عترت پیامبر و پیروان آنان شده و اقدامات شدیدی که در جهت نهان ساختن فضایل آنان و پوشیده نگاه داشتن روایات رسیده از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) در حق آنان، صورت گرفته بود، سخن گفت و حاضران را موظف ساخت آن مطالب را میان مسلمانان منتشر سازند.

سلیم بن قیس هلالی با نقل گزارش این گردهمایی و عین خطابه امام حسین(علیه السلام) می گوید. يك سال قبل از مرگ معاویه، حسین بن علی(علیه السلام) و عبدالله بن عباس و عبدالله بن جعفر، حج به جا آوردند. امام حسین (علیه السلام) بنی هاشم و زنان آنان و بردگانشان و آن دسته از انصار که خود و اهل بیتش را می شناختند، گرد آورد و سپس با فرستادن رسولانی بدانان گفت: از شما می خواهم آن گروه یاران رسول خدا (صلی الله علیه وآله) را که به نکوکاری و پرهیزکاری معروفند نزد گرد آورید، و آنان نیز چنین کردند. بدین ترتیب، بیش از هفتصد شخصیت در منی حضور آن بزرگوار رسیده و در خیمه ها جای گرفتند که اکثریت آن ها را تابعان تشکیل می دادند و قریب به دویست تن از یاران پیامبر در آن جمع حضور داشتند، امام(علیه السلام) در جمع آنان به ایراد سخن پرداخت و پس از حمد و ثنای خدا چنین فرمود:

اما بعد، بلاهایی را که این انسان سرکش - یعنی معاویه - بر ما و پیروانمان وارد ساخته، به خوبی دیدید و دانستید و گواهی دادید. من امروز پرسشی از شما دارم، اگر راست گفتم مرا تصدیق کنید و اگر دورغ گفتم، تکذیب نمایید.

سخناتم را بشنوید و آن ها را نهان دارید، سپس به شهر و دیار خود باز گردید و کسانی را که بدان ها اعتماد دارید بدان چه شما را آگاه ساختم فراخوانید زیرا من بیم آن دارم که این حق (مسأله ولایت) کهنه و مندرس شود و از میان برود و خداوند نور خود را کامل می گرداند، هر چند کافران ناخرسند باشند.

راوی می گوید: امام حسین(علیه السلام) تمام آیاتی را که خداوند در حق اهل بیت نازل کرده بود قرائت فرمود و تفسیر کرد و آن چه را جد بزرگوارش رسول اکرم(صلی الله علیه وآله) در باره پدر و برادر و مادر و خودش و خاندان او فرموده بود، همه را یاد آور شد و یارانش هر يك در پاسخ این مطالب اظهار می داشتند: آری، صحیح است، ما این مطالب را شنیده و بدان گواهی داده ایم. از جمله مواردی که حضرت آنان را سوگند داد، بدان ها فرمود:

شمارا به خدا! آیا می دانید آن زمان که رسول خدا(صلی الله علیه وآله) میان یاران خود پیمان برادری برقرار ساخت، علی بن ابی طالب برادر پیامبر گردید، زیرا بین خود و او پیمان برادری بست و فرمود: «تو برادر من و من در دنیا و آخرت برادر توام».

عرض کردند: آری، چنین است.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا می دانید رسول خدا مکان مسجد و منازل خویش را خریداری کرد و آن ها را بنا نهاد و سپس در آن مکان حجره و اتاق ساخت. نه اتاق برای خود و دهمین حجره را برای پدرم در وسط آن ساخت، سپس هر دری را که به مسجد گشوده می شد، مسدود نمود، جز در خانه پدرم و در پی این کار بسیاری از افراد، هر چه خواستند گفتند و رسول خدا در پاسخ آنان فرمود: من در خانه های شما را مسدود نکردم، که در خانه علی را بازگشایم. بلکه خداوند مرا به بستن آن درها و باز گذاشتن در خانه علی فرمان داد.

آن گاه رسول خدا (صلی الله علیه وآله) مردم را جز علی از خوابیدن در مسجد منع فرمود، او می توانست در حال جنابت در مسجد بماند، منزلش در منزل رسول خدا قرار داشت، سپس برای پیامبر و او فرزندان روزی فرمود؟

عرض کردند: آری، چنین است.

امام(علیه السلام) فرمود: آیا می دانید که عمر بن خطاب می خواست به اندازه دید يك چشم، از منزل خود روزه ای به مسجد باز کند، ولی رسول خدا(صلی الله علیه وآله) وی را از این کار باز داشت و فرمود: «خداوند به من فرمان داده مسجدی پاك بنانهم و غیر از من و برادرم و فرزندان کسی در آن جا ساکن نشود؟

عرض کردند: آری، چنین است.

فرمود: شما را به خدا! آیا می دانید که رسول خدا(صلی الله علیه وآله) پدرم را روز غدیر خم به امامت منصوب نمود و مردم را به ولایت او فرا خواند. فرمود: «حاضران، سخنانم را به غائبان برسانید؟»

عرض کردند: آری، چنین است.

فرمود: شما را به خدا! آیا می دانید رسول خدا(صلی الله علیه وآله) هنگامی که مسیحیان نجران را به

مباهله فرا خواند، جز به اتفاق پدرم و همسرش و دو فرزندش در آن جمع، حضور نیافت؟

عرض کردند: آری، چنین است.

فرمود: شما را به خدا! آیا می دانید که رسول خدا(صلی الله علیه وآله) در جنگ خیبر پرچم را به دست پدرم سپرد و سپس فرمود: «پرچم را به دست کسی می سپارم که خدا و رسولش او را دوست می دارند و او نیز دوست دار خدا و رسول اوست، وی قهرمانی است که هیچ گاه پشت به دشمن نکرده و خداوند خیبر را به دست توانای او خواهد گشود؟»

عرض کردند: آری، چنین است.

فرمود: آیا می دانید که رسول خدا(صلی الله علیه وآله) پدرم را برای خواندن آیات سوره برائت اعزام نمود و فرمود: «این پیام را باید تنها خود و یا مردی از خاندانم ابلاغ نماید؟»

عرض کردند: آری، چنین است.

فرمود: آیا می دانید پیامبر خدا در هر گرفتاری و ناراحتی که برایش رخ می داد، پدرم را به مقابله با آن می فرستاد، زیرا به او اعتماد کامل داشت، پدرم را هیچگاه به اسم نمی خواند و می فرمود: ای برادر!

عرض کردند: آری، چنین است.

فرمود: آیا می دانید که رسول اکرم(صلی الله علیه وآله) بین پدرم و جعفر و زید قضاوت نمود و فرمود: ای علی! تو از من و من از تو هستم و تو پس از من ولی و رهبر هر انسان با ایمانی هستی؟»

عرض کردند: آری، چنین است.

فرمود: آیا می دانید پدرم هر روز با رسول خدا(صلی الله علیه وآله) خلوتی داشت و هر شب نشستی، هر گاه از رسول خدا پرسشی داشت، بدو پاسخ می داد و هر زمان سکوت می کرد، پیامبر با او آغاز سخن می نمود؟

عرض کردند: آری، چنین است.

فرمود: آیا می دانید، رسول خدا(صلی الله علیه وآله) پدرم را بر جعفر و حمزه برتری بخشید، آن گاه که به فاطمه فرمود: «دخترم! همسرت بهترین فرد خاندان من است، در گرویدن به اسلام از همه با سابقه تر حلم و بردباری اش از همه بیشتر و علم و دانش وی از همه بالاتر است؟»

عرض کردند: آری، چنین است.

فرمود: آیا می دانید که رسول خدا(صلی الله علیه وآله) فرمود: «من سرور فرزندان آدم و برادرم علی، سرور عرب است و فاطمه، سرور زنان بهشتی و حسن و حسین سروران جوانان اهل بهشت اند؟»

عرض کردند: آری، چنین است.

فرمود: آیا می دانید که رسول خدا(صلی الله علیه وآله) به پدرم فرمان داد که تنها او غسلش دهد و او را آگاه ساخت که جبرئیل در غسل دادن بدنش پدرم را کمک خواهد کرد؟»

عرض کردند: آری، چنین است.

امام(علیه السلام) فرمود: آیا می دانید رسول اکرم(صلی الله علیه وآله) در آخرین خطبه ای که ایراد کرد فرمود: «دو [چیز] گران سنگ میان شما می نهم، یکی کتاب خدا و دیگری اهل بیت، به هر دو تمسک جوئید، هیچ گاه به گمراهی دچار نخواهید شد؟»

عرض کردند: آری، چنین است.

به گفته روای، امام اباعبدالله الحسین(علیه السلام) تمام آیات قرآن و روایاتی را که از رسول اکرم(صلی الله علیه وآله) به ویژه در حق علی بن ابی طالب(علیه السلام) و اهل بیت او وارد شده بود، بر شمرد و مردم را به آن ها سوگند داد و صحابه در پاسخ اظهار می داشتند: آری، چنین است. آن چه را بیان می داری، شنیده ایم و تابعان اظهار می داشتند: آری، این سخنان را فلانی و فلانی که مورد اعتمادمان بوده اند نقل کرده اند، آن گاه امام(علیه السلام) آنان را سوگند داد که از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) شنیده اید می فرمود:

هرکس ادعای دوستی مرا داشته باشد ولی به علی کینه بورزد، دروغگوست، زیرا چنین فردی که به علی کینه می‌ورزد مرا دوست ندارد.

در این هنگام شخصی عرضه داشت: ای رسول خدا! چگونه چنین چیزی ممکن است؟ حضرت فرمود:

«لأنه منی و انا منه، من احبه فقد أحبني و من أحبني فقد احب الله و من ابغضه فقد ابغضني، و من ابغضني فقد ابغض الله؟»

زیرا علی از من و من از علی هستم، هر کس دوستدار او باشد، مرا دوست داشته و دوستدار من مورد محبت خداست، و آن کس که کینه علی را به دل داشته باشد، به من کینه ورزیده و هرکس کینه مرا به دل داشته باشد، با خدا دشمنی کرده است.»

عرض کردند: آری، آن چه را اظهار داشتی شنیده بودیم و سپس پراکنده شدند(۲۰۳).

مرگ معاویه

معاویه در سال ۶۰ هجری مُرد(۲۰۴) و از جنایاتی که مرتکب شده بود و زیاده روی در ریختن خون مسلمانان و چپاول اموالشان، سخت بی قرار و در رنج و عذاب بود، مرگش در دمشق فرا رسید و از دیدن روی فرزند خود که خلافت را برایش غصب و وی را بر مسلمانان تحمیل کرده بود، محروم ماند، به گفته تاریخ نگاران: یزید در

۲۰۳. کتاب سلیم بن قیس ۳۲۳، تحقیق محمد باقر انصاری.
۲۰۴. سیرة الائمة الاثنی عشر ۲ / ۵۴.

زمان مرگ پدرش، در شکارگاه ها و غرق در عربده کشی مستانه و آواز چنگ و دف بود. (۲۰۵)

مبحث دوم: حکومت یزید و قیام اباعبدالله الحسین (علیه السلام)

آغاز قیام

یاد آور شدیم که امام حسین (علیه السلام) با این که شدیداً با حکومت معاویه مخالفت داشت - و اشکال متعددی از آن را نقل کردیم - ولی نظر به پایبندی وی به قرارداد صلحی که برادر بزرگوارش امام حسن (علیه السلام) با معاویه امضاء کرده بود، تلاش برای برکناری معاویه را پذیرا نشد.

تاریخ نگاران با ثبت این موضع گیری اصولی امام حسین (علیه السلام) گفته اند: زمانی که امام حسن مجتبی (علیه السلام) به شهادت رسید، شیعیان عراق دست به جنبش زده و طی نامه ای از امام حسین (علیه السلام) خواستار برکنار ساختن معاویه و گرفتن بیعت برای خود شدند، که امام حسین (علیه السلام) آنان را از این کار باز داشت و یاد آور شد که بین او و معاویه عهد و پیمانی است که تا پایان مدت آن، شکستن آن پیمان، برایش روا نیست و هرگاه معاویه به هلاکت رسید، در آن تجدید نظر خواهد کرد (۲۰۶).

از همین رهگذر برای پیروان امام (علیه السلام) و نیز دستگاه حکومت، به خوبی روشن بود که امام حسین (علیه السلام) با مرگ معاویه هیچ گونه پای بندی و التزامی نسبت به قرارداد صلح نخواهد داشت به همین دلیل، قیام خود را بر ضد نظام حاکم ستم پیشه ای که زمام آن را یزید فاسق به عهده دارد، آغاز خواهد نمود. از این رو، وجود مقدس امام حسین (علیه السلام) بزرگترین عامل نگرانی هیئت حاکمه، به شمار می آمد.

نامه یزید به فرمانروای مدینه

۲۰۵. حیاة الامام الحسین ۲ / ۲۳۹ - ۲۴۰.

۲۰۶. ارشاد ۲ / ۳۲.

بنابه نقل تاریخ نگاران: یزید بلافاصله پس از مرگ پدرش طی نامه ای از ولید بن عتبة بن ابی سفیان - فرمانروای معاویه بر مدینه - در خواست کرد تا از امام حسین(علیه السلام) بیعت بگیرد و آن را به تأخیر نیندازد(۲۰۷).

دیگر منابع تاریخی آورده اند: در نامه یزید به ولید آمده بود که: هرگاه نامه ام به دستت رسید، حسین بن علی و عبدالله بن زبیر را احضار و از آنان بیعت بگیر و اگر از بیعت سرباز زدند، آن دو را گردن بزن و سرهای آنان را نزد من بفرست و از مردم نیز بیعت بگیر و هرکس امتناع ورزید، همین حکم را درباره آنان به اجرا در آور. (۲۰۸)

مشورت ولید با مروان حکم

ولید در مسئولیتی که به وی محول شده بود، حیران و سرگردان بود، زیرا او به خوبی می دانست که امام حسین (علیه السلام) به هیچ بهایی با یزید بیعت نخواهد کرد، از این رو، خود را نیازمند مشورت با مروان حکم، بزرگ خاندان اموی دانست. به همین دلیل کسی را نزد او فرستاد و مروان نزدش آمد. مروان به ولید پیشنهاد کرد: هم اکنون در پی آنان بفرست(۲۰۹) و به بیعت و اطاعت از یزید فراخوان، اگر این کار را انجام دادند، از آنان بپذیر وگرنه پیش از آن که از مرگ معاویه اطلاع حاصل کنند، آن ها را گردن بزن، زیرا به مجرد آگاه شدن از این ماجرا هر يك از آنان، دست به شورش خواهد زد و ایجاد اختلاف می کند و مردم را به سوی خود فرا می خواند، در این صورت بیم آن دارم چنان نیرویی را بر ضد تو گرد آورند، که توان مقاومت در برابر آن ها را نداشته باشی، جز عبدالله بن عمر که در این خصوص با کسی سر ستیز ندارد، افزون بر این که من به خوبی می دانم حسین بن علی هرگز در جهت بیعت با یزید، به تو پاسخ مثبت نخواهد داد و اطاعت یزید را بر خود لازم نمی داند. به خدا سوگند! اگر من جای تو بودم اجازه نمی دادم يك کلمه سخن بگوید و بدون اعتنا به هر اتفاقی که رخ می داد، او را گردن می زدم(۲۱۰).

۲۰۷. ارشاد ۲ / ۳۲.

۲۰۸. تاریخ یعقوبی ۲ / ۲۵۱.

۲۰۹. در این جا منظور از کسانی که در پی آن ها بفرستند امام حسین (علیه السلام) عبدالله بن زبیر و عبدالله بن عمر بود، به این اعتبار که به نقل برخی از منابع تاریخی نظیر تاریخ طبری ۶ / ۸۴، نام همه این افراد در نامه یزید آمده بود.

۲۱۰. حیاة الامام الحسين (علیه السلام) ۲ / ۲۵.

این سخن بر ولید که از دیگر اعضای خاندان بنی امیه با تدبیرتر بود، گران آمد و به مروان گفت: کاش ولید به دنیا نیامده بود و از او یادی نمی شد^(۲۱۱).

مروان سخن ولید را به استهزاء گرفت و با تمسخر به او گفت: از آن چه به تو گفتم نگران مباش. زیرا خاندان ابوتراب با ما دشمنی دیرینه داشته اند^(۲۱۲). ولید بر او بانگ زد و گفت: مروان! وای بر تو! از این سخن دست برادر و درباره پسر فاطمه که باقیمانده نبوت است، به نیکی سخن بگو^(۲۱۳).

بدین ترتیب، هر دو توافق کردند که امام (علیه السلام) را به مجلس خویش فرا خوانده و برای به دست آوردن مواضع حضرت در قبال سلطه حاکم، بیعت یزید را بر او عرضه کنند.

امام (علیه السلام) در مجلس یزید

ولید شبانه نزد امام حسین (علیه السلام) فرستاد و او را به مجلس خویش فرا خواند. وقتی پیک ولید خدمت امام آمد. آن حضرت در مسجد حضور داشت و هنوز ماجرای مرگ معاویه میان مردم انتشار نیافته بود، در ذهن مبارك امام خطور کرد که ولید او را فرا خوانده تا وی را در جریان مرگ معاویه قرار دهد و با توجه به خبرهایی که از شام بدو رسید، برای حاکم جدید از او بیعت بگیرد. در پی آن امام حسین (علیه السلام)، هواداران و برادران و عمو زاده های خویش را فرا خوانده و به آنان اطلاع داد که فرماندار مدینه وی را احضار کرده است و افزود: از این جهت که مرا به کاری وادارد که نتوانم بدو پاسخ مثبت دهم ایمن نیستم^(۲۱۴).

امام (علیه السلام) به هواداران خویش دستور داد سلاح بگیرند و بدانان فرمود: مرا همراهی کنید هنگامی که بر ولید وارد شدم شما بر در جایگاه بنشینید و هرگاه شنیدید صدای من بلند شد، بر او وارد شوید.^(۲۱۵)

۲۱۱. همان ۲ / ۲۵۱.

۲۱۲. همان.

۲۱۳. همان.

۲۱۴. اعلام الوری ۱ / ۴۳۴، روضة الواعظین / ۱۷۱، مقتل ابو مخنف / ۲۷، تذكرة الخواص / ۲۱۳.

۲۱۵. ارشاد ۳۳ / ۲.

امام حسین (علیه السلام) که بر ولید وارد شد دید مروان که با ولید قطع رابطه کرده بود، نزد او نشسته، حضرت فرمود: بر قراری پیوند خویشاوندی بهتر از قطع رابطه و صلح و صفا بهتر از تباهی است. اکنون وقت آن رسیده که شما دو تن با یکدیگر گردهم آید، خداوند میانتان صلح و آشتی برقرار سازد.

سپس ولید خبر مرگ معاویه را به حضرت داد و امام حسین (علیه السلام) کلمه استرجاع (إنا لله...) را بر زبان آورد. آن گاه ولید نامه یزید را مبنی بر بیعت گرفتن از امام (علیه السلام)، برای امام حسین (علیه السلام) خواند و حضرت فرمود: من تصور می‌کنم به بیعت نهانی من با یزید قانع نخواهی شد مگر این که آشکار را با او بیعت نمایم. ولید گفت: آری، چنین است.

امام (علیه السلام) فرمود: فردا نظرت را در این باره بیان کن. ولید به امام (علیه السلام) عرض کرد: به یاد و نام خدا می‌توانی بروی و فردا همراه با جمعی از مردم نزد ما بیایی. مروان به ولید گفت: اگر هم اکنون حسین بی آن که بیعت کند از تو جدا شود، در فرصت دیگری هرگز به او دست نخواهی یافت، مگر این که میان شما و او قتل و کشتار فراوانی رخ دهد، حسین را زندانی کن تا بدون بیعت از نزد تو بیرون نرود و یا او را گردن بزن، در این لحظه امام حسین (علیه السلام) برجست و فرمود: فرزند زرقاء! تو مرا می‌کشی یا او؟ به خدا سوگند! دروغ گفتی و مرتکب گناه شدی^(۲۱۶). این جمله را فرمود و به همراه هوادارانش از آن جا خارج و رهسپار منزل خویش شد. مروان به ولید گفت: نافرمانی من کردی، نه به خدا سوگند! حسین هرگز چنین فرصتی به تو نخواهد داد.

ولید گفت: دیگری را سرزنش کن! تو کاری را به من پیشنهاد می‌کنی که تباهی دینم را به دنبال دارد. به خدا سوگند! اگر تمام اشیاء موجود در روی زمین که خورشید بر آن‌ها می‌تابد و غروب می‌کند، از آن من باشد، دوست ندارم در برابر آن، حسین را بکشم! سبحان الله! حسین را به جرم آن که بگوید: بیعت نمی‌کنم، بکشم؟ به خدا سوگند! من بر این باورم هر کس در مورد ریختن خون حسین محاسبه گردد، در روز رستاخیز، در پیشگاه خدا میزان عملش سبک خواهد بود^(۲۱۷).

۲۱۶. نام مادر بزرگ مروان.

۲۱۷. ارشاد ۳۳/۲ - ۳۴.

از برخی روایات استفاده می شود که در آن مجلس بحث و مناقشه میان امام(علیه السلام) و مروان بالا گرفت تا آن جا که حضرت دیدگاه خویش را به صراحت به مروان اعلان کرده و فرمود:

«إنا اهل بيت النبوة و معدن الرساله و مختلف الملائكة و محل الرحمة بنا فتح الله و بنا ختم، و يزيد رجل فاسق شارب الخمر قاتل النفس المحترمة معلى بالفسق، و مثلي لا يبايع مثله، لكن نصبح و تصبحون و ننظر و تنظرون أيّا أحقّ بالخلافة و البيعة»^(۲۱۸).

ما خاندان نبوت و جایگاه رسالت و محل آمد و شد فرشتگان و مکان نزول رحمت خدایم، خداوند اسلام را از خاندان ما آغاز و تا پایان نیز با ما خاندان پیش خواهد برد و یزید مردی فاسق و باده نوش است که دستش به خون بیگناهان آلوده است و شخصیتی نظیر من هرگز با فردی مانند یزید بیعت نخواهد کرد، اکنون ما و شما ببینیم در آینده چه خواهد شد و کدام يك از ما به خلافت و بیعت مردم، از دیگری سزاوارتر است.

امام (علیه السلام) و مروان

امام حسین (علیه السلام) صبح همان شبی که بیعت با یزید را پذیرا نشده بود در مسیر راه به مروان حکم برخورد، مروان با پیشدستی به امام (علیه السلام) گفت: من دلسوزانه با تو سخن می گویم، به سخنم گوش فراده، تا راه نجات و رستگاری را بیابی، امام(علیه السلام) فرمود: مروان! چه نصیحتی؟

مروان گفت: من به تو فرمان می دهم به بیعت با امیرالمؤمنین یزید تن دردهی، زیرا برای دنیا و آخرتت بهتر است.

امام (علیه السلام) با سخنان بلیغ خود به او پاسخ داد:

«علی الاسلام السلام اذ قد بليت الامّة براع مثل یزید... سمعت جدی رسول الله(صلی الله علیه وآله) یقول: الخلافة محرمة علی آل ابي سفیان و علی الطلقاء و أبناء الطلقاء فاذا رأیتم معاویة علی منبري فابقروا بطنه، فوالله لقد راه اهل المدينة علی منبر جدي فلم یفعلوا ما امروا به»^(۲۱۹).

آن گاه که مسلمانان به زمامداری، مانند یزید مبتلا شوند باید فاتحه اسلام را خواند... از جدم رسول خدا شنیدم می فرمود: خلافت بر خاندان ابوسفیان و آزادشده گان و فرزندان آزادشده گان حرام است،

۲۱۸. مقتل مفرّم ۱۴۴، اعلام الوری ۱/۴۳۵.

۲۱۹. فتوح بن اعثم ۱۷/۵، مقتل خوارزمی ۱/۱۸۴.

هرگاه دیدید معاویه بر منبر من بالا رفت، شکمش را پاره کنید. به خدا سوگند! مردم مدینه، معاویه را بر فراز منبر جدم دیدند و آن چه را فرمان یافته بودند، عملی نساختند.

حرکت امام(علیه السلام) در شب دوم

به گفته تاریخ نگاران: امام حسین(علیه السلام) آن شب را که شب شنبه ۲۷ رجب سال ۶۰ هجری بود، در منزل خویش اقامت نمود و ولید بن عتبه به نامه نگاری با عبدالله بن زبیر جهت بیعت با یزید و امتناع او از بیعت، سرگرم بود. ابن زبیر همان شب از مدینه راهی مکه شد، صبح روز بعد ولید یکی از مأموران هوادار بنی امیه را به اتفاق هشتاد سواره نظام در پی او فرستاد، ولی به وی دست نیافته و بازگشتند. ولید در ساعات پایانی روز شنبه، همان افراد را نزد امام حسین(علیه السلام) اعزام کرد تا نزد او حاضر شود و ولید برای یزید بن معاویه از او بیعت بگیرد. امام حسین(علیه السلام) به آنان فرمود: تا فردا صبر کنید، ببینیم شما و ما چه تصمیمی خواهیم گرفت، مأموران آن شب از او دست برداشته و بر آمدن امام(علیه السلام) پا فشاری نشان ندادند.

حضرت در ساعات آخر شب یکشنبه ۲۸ رجب به اتفاق فرزندان و برادرزادگان و برادران و کلیه اعضای خاندانش به جز محمد حنفیه - رحمة الله علیه - رهسپار مکه گردید.

وقتی محمد حنفیه از تصمیم امام(علیه السلام) مبنی بر خروج از مدینه اطلاع یافت، نمی دانست حضرت قصد دارد به کجا برود. از این رو، بدو عرضه داشت: برادر! تو محبوب ترین مردم نزد من و از همه آنان برایم عزیزتر هستی، هیچ گاه از پند و اندرز خود به شما دریغ نداشتم و تو بیش از همه به آن سزاوارتری. تا می توانی از بیعت با یزید بن معاویه بپرهیز و به شهرهای دور دستی برو. آن گاه فرستادگانت را نزد مردم بفرست و آنان را به سوی خود فرا خوان، اگر مردم با تو بیعت کردند و برایت بیعت گرفتند، خدا را براین کار سپاس گو و اگر مردم گرد دیگران جمع شدند، خداوند راضی نمی شود زبانی به دین و دانشت وارد شود و یا جوانمردی و فضیلت تو به تباهی رود. من بیم آن دارم که وارد هر يك از این شهرها بشوی، میان مردم اختلاف بیفتد، گروهی از تو طرفداری و دسته ای بر ضد تو قیام کنند و سرانجام دست به کشتار یکدیگر بزنند و تو در این میان هدف تیر بلا گردی و در چنین هنگامه ای خون شخصیتی که خود و پدر و مادرش برجسته ترین انسان هاینده. بیش از دیگران تباه و خانواده اش بیش از دیگران به خواری و ذلت دچار شوند.

امام حسین(علیه السلام) به او فرمود: برادر! بنابراین به کجا روم؟
عرض کرد: در مکه بمان. اگر در آن سامان، آرامشی یافتی که چه بهتر وگرنه راه
بیابان های شنزار و دره ها و کوه ها را در پیش گیر و از شهری به شهر دیگر برو
تابیینی فرجام کار مردم چه خواهد شد، البته شما آن گاه که با چنین اموری روبرو
می شوی، خود از همه با تدبیرتری.

امام فرمود: برادر، تو نظر خیر خواهانه ات را با مهربانی و محبت ابراز داشتی، امیدوارم دیدگاه شما
مناسب و مقرون به موفقیت باشد. (۲۲۰)

بدین سان امام حسین(علیه السلام) در حالی که آیه شریف: (فخرج منها خائفاً يترقب قال
ربّ نجّني من الظالمين) (۲۲۱) را تلاوت می کرد، رهسپار مکه گردید.

وصیت های امام(علیه السلام)

امام حسین(علیه السلام) پیش از خارج شدن از مدینه چندین وصیت از جمله وصیتی به
برادرش محمد بن حنفیه مرقوم فرمود که ذیلا از نظرتان می گذرد:

«هذا ما أوصى به الحسين بن عليّ الى أخيه محمد بن الحنفية. إنّ الحسين يشهد ان
لااله الاالله وحده لا شريك له، و أنّ محمداً عبده و رسوله جاء بالحق من عنده، وان
الجنة حق و النار حق، و الساعة آتية لا ريب فيها، و أنّ الله يبعث من في القبور، و
انّي لم أخرج أشراً و لا بطراً و لا مفسداً و لا ظالماً، و انما خرجت لطلب الإصلاح في امة
جدي، اريد ان آمر بالمعروف و أنهي عن المنكر و أسير بسيرة جدّي و أبي عليّ بن
ابي طالب، فمن قبلني بقبول الحق فالله أولى بالحق، و من ردّ عليّ هذا أصبر حتى
يقضي الله بيني و بين القوم و هو خير الحاكمين» (۲۲۲).

این وصیت حسین بن علی به برادرش محمد حنفیه است. حسین گواهی می دهد که معبودی جز
خدای یگانه نیست و محمد، بنده و فرستاده اوست و آیین حق را از سوی خدا برای جهانیان آورده
است و شهادت می دهد که بهشت و دوزخ حق است و روز رستاخیز بی تردید به وقوع خواهد
پیوست و خداوند در آن روز همه مردگان را زنده می گرداند، من نه از سر خودخواهی و نه برای
خوشگذرانی و تفریح و نه فساد و ستمگری، از مدینه خارج می گردم، بلکه هدفم از این سفر،
اصلاح مفاسد و تباهی های امت و امر به معروف و نهی از منکر و زنده کردن سنت جدم رسول

۲۲۰. ارشاد ۳۵/۲.

۲۲۱. قصص/ ۲۱.

۲۲۲. مقتل مرقم/ ۱۵۶.

خدا(صلی الله علیه وآله) و راه و رسم پدرم علی بن ابی طالب است. هر کس این واقعیت را از من پذیرا شود، راه خدا را پذیرفته و گرنه صبر و بردباری پیشه خواهم ساخت تا خداوند میان من و دشمنانم داوری کند که او بهترین داوران است.

امام(علیه السلام) با وصیت دیگری به ام سلمه، وی را به امور مربوط به امامت پس از خود سفارش نمود.

روایت شده هنگامی که امام(علیه السلام) تصمیم گرفت از مدینه خارج شود. ام سلمه - رضی الله عنها - حضور وی شرفیاب شد و عرضه داشت: فرزندم بارفتن خویش به سوی عراق مرا اندوهگین مساز. من از جدت رسول خدا(صلی الله علیه وآله) شنیدم که می فرمود: فرزندم حسین(علیه السلام) در سرزمین عراق در منطقه ای به نام کربلا به شهادت خواهد رسید، امام(علیه السلام) در پاسخ ام سلمه فرمود:

مادر! به خدا سوگند! من نیز خود می دانم که قطعاً کشته خواهم شد، و چاره ای جز این برایم وجود ندارد، به خدا سوگند! به روزی که در آن کشته خواهم شد آشنا هستم و قاتل خود را نیز می شناسم و مکانی را که در آن به خاک سپرده می شوم می دانم و به خوبی می دانم چه کسی از خاندان و نزدیکان و پیروانم کشته خواهند شد، مادر! اگر بخواهی می توانم محل قبر و مدفنم را به تو نشان دهم.

سپس به سمت کربلا اشاره کرد و زمین هموار شد به گونه ای که مکان مدفن خویش و جایگاه لشکر و محل ایستادن خود و مکان شهادتش را به او نشان داد، در این لحظه ام سلمه به شدت گریست و امور مربوط به آن حضرت را به خدا سپرد.

امام(علیه السلام) بدو فرمود:

مادر! اراده خدای عزوجل بر این تعلق گرفته که مرا کشته و ذبح شده ستم و بیداد ببیند، هم او خواست اهل حرم، خاندان و زنانم آواره شوند و کودکانم مظلومانه به شهادت رسند و به اسارت در آیند و به غل و زنجیر کشیده شوند و با آن که از مردم یاری می خواهند، یار و یآوری نمی یابند.

در روایت دیگری آمده است که: ام سلمه به حضرت عرضه داشت: جدت رسول خدا (صلی الله علیه وآله) مقداری خاک در شیشه ای به من داده که هم اکنون نزد من است و امام(علیه السلام) فرمود:

به خدا سوگند! من به همین گونه کشته خواهم شد، و اگر رهسپار عراق نیز نشوم، مرا خواهند کشت.

و سپس مقداری خاك برگرفت و آن ها را در شیشه ای قرار داد و به ام سلمه سپرد و فرمود: این شیشه را نیز در کنار شیشه ای که رسول خدا به تو سپرده، قرار بده، هرگاه خاك آن تبدیل به خون شد، بدان که من به شهادت رسیده ام.^(۲۲۳)

شیخ طوسی، از حسین بن سعید، از حماد بن عیسی، از ربیع بن عبدالله، از فضیل بن یسار روایت کرده می گوید: و امام باقر(علیه السلام) فرمود: آن گاه که امام حسین(علیه السلام) رهسپار عراق گردید وصیت و کتب و دیگر امانات خویش را به ام سلمه همسر رسول خدا(صلی الله علیه وآله) سپرد و بدان بانو فرمود: هرگاه فرزند بزرگم نزد تو آمد، اماناتی را که به تو سپرده ام، به او بده. پس از شهادت آن حضرت، علی بن حسین(علیه السلام) نزد ام سلمه آمد وی تمام اشیائی را که پدرش امام حسین (علیه السلام) بدو سپرده بود، به آن حضرت تحویل داد.^(۲۲۴)

علی بن یونس عاملی در کتاب الصراط المستقیم در حدیثی تصریح به امامت علی بن حسین (علیه السلام) را نقل کرده و گفته است: امام حسین (علیه السلام) وصیتش را نوشت و آن را به ام سلمه سپرد و بدو فرمود: هرکس آن را از تو مطالبه کرد دلیل بر امامت اوست و امام زین العابدین آن را از وی درخواست کرد.^(۲۲۵)

امام در راه مکه

به نقل مورخان: هنگامی که امام حسین (علیه السلام) رهسپار مکه گردید، راه اصلی را برای رفتن انتخاب کرد. اعضای خاندان حضرت به وی عرضه داشتند: اگر آن گونه که ابن زبیر عمل کرده شما نیز از راه اصلی منحرف شوید، مأموران دشمن به شما دست نخواهند یافت.

حضرت فرمود: نه به خدا سوگند! از راه اصلی جدا نمی شوم تا آن چه را خدا خواهد دآوری فرماید.^(۲۲۶) و در حالی که آیه شریف (و لَمَّا تَوَجَّهَ تَلْقَاءَ مَدِينٍ قَالَ عَسَى رَبِّي أَن يَهْدِيَنِي سَوَاءَ السَّبِيلِ)^(۲۲۷) را تلاوت می کرد، در شب جمعه سوم شعبان وارد مکه شد.

۲۲۳. بحار الانوار ۳۳/۴۴، العوالم ۱۸۰/۱۷، ینابیع الموده/ ۴۰۵ تا جمله ام سلمه شدیداً گریست آمده است.

۲۲۴. غیبت طوسی/ ۱۱۸ ح ۱۴۸. اثبات الهداه ۲۱۴/۵.

۲۲۵. اثبات الهداه ۲۱۶/۵ ح ۸.

۲۲۶. فتوح ۲۴/۵، ینابیع الموده/ ۴۰۲، ارشاد مفید ۳۵/۲.

۲۲۷. قصص/ ۲۲.

سپس در آن شهر اقامت گزید و مردم آن سامان و کلیه کسانی که برای انجام عمره از سراسر گیتی به آن جا آمده بودند، خدمت آن بزرگوار آمد و شد داشتند، ابن زبیر در کنار خانه کعبه به نماز و طواف مشغول بود و در جمع دیدارکنندگان امام(علیه السلام)، گاهی دو روز پی در پی و گاهی دو روز در میان خدمت امام شرفیاب می شد، حضور امام حسین(علیه السلام) در مکه برای ابن زبیر بسیار گران تلقی می شد، زیرا ابن زبیر به خوبی می دانست که مردم حجاز تا زمانی که امام حسین(علیه السلام) در آن سرزمین است، با وی بیعت نخواهند کرد. زیرا حضرت از ارج و مقامی والاتر برخوردار است و مردم از او بیشتر فرمان می برند^(۲۲۸).

مبحث سوم: انگیزه های قیام

آگاهی بر تمام علل و اسباب قیامی که در اعماق زمان امتداد یافته و هم چنان پرتپش و نیروبخش در جان آدمیان روح نالت ناپذیری و از خودگذشتگی را می دمد و در گذر زمان، انقلابگران راستین را در جهت دست یابی به اهدافی بلند در مسیر حق و بذل جان و مال رهنمون می شود، بسیار دشوار است. قیام ابا عبدالله الحسین (علیه السلام) نهضتی بود که رسالت اسلامی را پس از تباه شدن در عرصه هوا و هوس زمامداران فاسد، زنده ساخت و مسلمانان را آگاهی بخشید تا خواستار بازگشت حق به اهل آن و جایگاه اصلی اش شوند.

برترین آموزه هایی که علل و انگیزه های نهضت حسینی را از آن برداشت می کنیم روایات رسیده از بزرگ انقلابگر تاریخ، حضرت ابا عبدالله الحسین (علیه السلام) و نیز آثار و نتایج این قیام، در کنار آشنایی به شخصیت برجسته آن حضرت است. اکنون این حسین (علیه السلام) است که سپاهیان حربن یزید ریاحی که وی را به محاصره درآورده و اجازه تغییر مسیر به وی نمی دهند، مخاطب قرار می دهد و می فرماید:

مردم! رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: هر کس حاکم ستم پیشه ای را مشاهده کند که محرمات الهی را حلال و پیمان خدا را می شکند و با سنت پیامبر مخالفت می کند و یا به بندگان خدا به گناه و ستم رفتار می کند، ولی در عمل و گفتار با او به ستیز نپردازد خداوند او را در جایگاه همان ستمگر وارد دوزخ خواهد کرد.

به هوش باشید! که بنی امیه در پی شیطان و اطاعت او بوده و از اطاعت خدا دست برداشته اند و فساد و فحشا را در این سرزمین رواج داده اند، احکام الهی را به تعطیلی کشانده و بیت المال را به خود اختصاص داده اند، حرام الهی را حلال و حلال او را حرام شمرده اند، و من از کسانی که دین جدم را دستخوش تغییر و تبدیل ساخته اند، به رهبری جامعه سزاوارترم.

در نامه هایی که توسط پیک های خود برایم فرستاده بودید، آمده بود که شما با من بیعت کرده اید و مرا تسلیم دشمن نخواهید کرد و در برابر آنان مرا تنها نخواهید گذاشت، اگر واقعاً به عهد و پیمان خویش باقی هستید، در حقیقت، به سعادت ارزش انسانی خود دست یافته اید، زیرا من حسین فرزند علی و فاطمه دخت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) هستم که وجودم با وجود شما در آمیخته و خانواده های شما در حکم خانواده من هستند و شما باید من را الگوی خویش قرار دهید. (۲۲۹)

امام (علیه السلام) در خطابه ای دیگر با تشریح مقاصد شوم و خیانتکارانه دشمن و پافشاری آنان بر جنگ با آن حضرت و اطاعت از یزید فاسق، چنین فرمود:

روی شما سیاه باد ای بردگان امت! ای ته ماندگان احزاب فاسد، که قرآن را پشت سر انداخته و از بینی شیطان افتاده اید و در جمع جنایتکاران و تحریف کنندگان کتاب الهی در آمده و خاموش کنندگان سنت الهی هستید. فرزندان پیامبر را از دم تیغ می گذرانید و نسل اوصیا را از میان برمی دارید، شما از آن دسته مردمید، که زنازادگان را به نَسَب خود ملحق می کنید و مؤمنان را در اذیت و آزار قرار می دهید. و فریاد پیشوایان استهزا گری هستید که قرآن را به استهزاء و تمسخر گرفتند و چه اعمال ناپسندی برای خویش پیش فرستادند و در عذاب الهی، جاودان اند...

سپس فرمودند:

«الا وان الدعي ابن الدعي قد ركز بين اثنتين بين السلة و الذلة، و هيهات منا الذلة! يابى الله لنا ذلك و رسوله و المؤمنون، وجدود طابت و حجور طهرت وانوف حمية و نفوس ابية لاتؤثر طاعة اللنام على مصارع الكرام»؛^(۲۳۰)

به هوش باشید! این مرد فرومایه فرزند فرومایه، مرا بین دو راهی پذیرش شمشیر و خواری و ذلت قرار داده است.

هیئات که ما زیر بار ذلت رویم، زیرا خدا و پیامبرش و مؤمنان از ذلت پذیری ما ناخرسندند و اجداد طاهر، دامن های پاک مادران و اصالت و شرف خانواده، همت والا و غیرت و نفوس با شرافت، هرگز به ما اجازه نمی دهند اطاعت پست فطرتان و فرومایگان را بر مرگ شرافتمندانه ترجیح دهیم...

از همین جا می توان علل و انگیزه های نهضت قیام اباعبدالله الحسین (علیه السلام) را در این موارد خلاصه کرد:

۱. فساد و انحراف حاکم و دستگاه حکومتی

امام حسین (علیه السلام) که شاهد انحراف شدید و گسترده ای در رده زمامداری مسلمانان بود، باز ایستادن از حرکت خدا پسندان اش برای وی مقدور نبود.

اگر ماجرای سقیفه، خلافت را از صاحب اصلی و قانونی اش امام علی (علیه السلام) دور ساخت و پیروان سقیفه به گمان خویش و با توسل به ادعای حرمت بیعت شکنی و همراهی با مردم و حرمت ایجاد تفرقه میان مسلمانان و وجوب پیروی از

پیشوای انتخابی خود، بر این امر صحّه گذاشتند، ولی امیرمؤمنان (علیه السلام) به گونه ای دیگر کوشید تا فساد را که در اثر رفتار خلیفه غیر معصوم به وجود آمده بود، به اصلاح آورد و امام حسین (علیه السلام) بخشی از این واقعیت ها را در برهه خلافت عثمان به روشنی شاهد بود.

موارد قرار داد صلح در حقیقت بر اعمال و رفتار معاویه که برای اجرای طرح های خود از شیوه نیرنگ و فریب و پوشش دین استفاده کرد، قید و بند نهاده بود، ولی هم اکنون ماجرا تفاوت داشت، زیرا پس از مرگ معاویه از دیدگاه پیشوای معصوم و صاحب اصلی خلافت حضرت ابا عبدالله الحسین (علیه السلام) جز رویارویی مستقیم با دشمن چاره ای نبود و امکان پذیرش صلاحیت و شایستگی یزید و بنی امیه برای خلافت، حتی عقلا نیز وجود نداشت.

نظر به این که نتایج سقیفه برای محو آثار دین، نوعی هشدار به شمار می آمد. امام حسین ع فرمود:

مردم! رسول خدا (صلی الله علیه وآله) فرمود: هر يك از شما زمامدار ستم پیشه ای را که حرام خدا را حلال شمرده و با خدا پیمان شکنی می کند و با سنت رسول خدا (صلی الله علیه وآله) مخالفت می ورزد و میان بندگان خدا با گناه و ستم رفتار می کند، مشاهده کند و در عمل و گفتار با او به ستیز نپردازد، خداوند او را در جایگاه همان ستمگر در آتش دوزخ قرار خواهد داد.

یزید از کلیه صفات ناپسندی که رسول خدا (صلی الله علیه وآله) مردم را از آنان بر خدر می داشت، برخوردار بود و امام حسین (علیه السلام) که وارث پیامبر و مشعل دار رسالت بود، برای رویارویی با دشمن در جهت تغییر و تبدیل چنین وضعیتی، از دیگران سزاوارتر بود.

۲. مسئولیت امام در قبال مسلمانان

امام حسین (علیه السلام) تجسم رهبر الهی دینی بود که کلیه ارزش های پسندیده و فضایل والای اخلاقی در وجودش متبلور بود.

امام (علیه السلام) نظر به جایگاه اجتماعی وی - که نواده و وارث نبی اکرم (صلی الله علیه وآله) به شمار می آمد - مسئولیت این امت را بر عهده داشت و در دوران معاویه کوشید امور را به گونه ای صلح آمیز اصلاح نماید، به همین دلیل با معاویه به احتجاج پرداخت

و نقشه‌ها و طرح‌های او را فاش ساخت^(۲۳۱) و مسلمانان را به مسئولیت و نقشی که داشتند آگاه ساخت^(۲۳۲) و در جهت آماده‌سازی آنان برای رویارویی با ظلم و ستم، گام بلندی برداشت^(۲۳۳) و کوشید تا مردم را برای مبارزه با ستم‌پیشگان متحد و یکپارچه سازد.^(۲۳۴)

امام حسین (علیه السلام) آن گاه که در راستای تغییر اوضاع اجتماعی مسلمانان، کلیه اقدامات ممکن را انجام داد، با تمام توان و به اتفاق خاندان خویش دست به تلاشی هم‌جانبه و مهم زد تا مسلمانان را در جهت تغییر دادن وضعیت موجود فاسدشان، بیدار سازد.

۳. پذیرش خواسته مردم خشمگین

امام حسین (علیه السلام) نمی‌توانست بی‌آن که دست به حرکتی قوی بزند، درنگ نماید. نامه‌های فراوانی از مردمی که پذیرای بیعت یزید بن معاویه نشده بودند، به سوی حضرت سرازیر شد که از آن بزرگوار خواسته بودند، زمام امور آن‌ها را در دست گرفته و به آگاهی و بیداری آنان بپردازد و امام (علیه السلام) اگر به ندای آنان پاسخ مثبت نمی‌داد خود را در پیشگاه خداوند مسئول می‌دانست، دعوت مردم کوفه از امام حسین (علیه السلام) به منزله پوششی سیاسی تلقی می‌شد که به قیام آن حضرت مشروعیت می‌بخشید، قیام آن حضرت (علیه السلام) به انگیزه شخصی انجام نپذیرفت، به ویژه پس از آن که از ناحیه همین مسلمانان بر آن حضرت اتمام حجت شد.

۴. تلاش در جهت به‌ذلت و اداری

امام حسین (علیه السلام) از روح بلند و با عظمتی برخوردار بود که خداوند آن را به صفاتی برجسته و ارزش‌هایی والا، و سرشار از عزت و شرف و ذلت‌ناپذیری، آراسته بود و در مقابل روح پلید و تبه‌کار یزید و کسان او وجود داشت که از امام حسین (علیه السلام) می‌خواستند در سایه حکومت ننگین و فاسدشان ذلیلانه زندگی کند. ولی امام (علیه السلام) با صراحت فرمود:

۲۳۱. الامامة و السياسة ۱/ ۲۸۴.

۲۳۲. کتاب سلیم بن قیس/ ۱۶۶.

۲۳۳. شرح نهج البلاغه ۴/ ۳۲۷.

۲۳۴. شرح نهج البلاغه ۴/ ۳۲۷.

به هوش باشید! این مرد فرومایه فرزند فرومایه، مرا میان دو راه، پذیرش شمشیر و یا ذلت پذیری قرار داده است، هیئات که ما تن به چنین ذلت و خواری دهیم، خدا و پیامبر و نفوس با شرافت و مردان با ایمان هرگز به ما اجازه نمی دهند اطاعت پست فطرتان و فرومایگان را بر مرگ شرافتمندانه ترجیح دهیم...

در جایی دیگر فرمود:

«لا اری الموت الا سعادة و الحیاة مع الظالمین الا برماً»;

من مرگ را جز سعادت و زندگی در سایه حکومت ستم پیشگان را جز خسارت نمی دانم. امام حسین (علیه السلام) با این شیوه زیبنده، سنت ذلت ناپذیری را برای هر فردی که به ارزش های آیین الهی پایبند و بدان ها گرایش داشته و از آن ها حمایت و دفاع نماید، به یادگار نهاد و با استفاده از همین اصل، به تغییر وضعیت موجود فاسد، همت گمارد.

۵. اهداف خیانتکارانه

امام حسین (علیه السلام) که خود بر همه اموری که در عرصه های سیاسی می گذشت و تغییر و تحولات اجتماعی که میان مسلمانان به وجود می آمد، کاملاً آگاه و بدان آشنایی داشت، اهداف خیانتکارانه و کینه توزی های اموی را نسبت به اسلام و اهل بیت (علیهم السلام) و تجربه های سال های آغازین رسالت اسلامی و رفتار معاویه با امام علی و پس از او با امام حسن (علیهما السلام) را، نظاره گر بود.

امام حسین (علیه السلام) با قطع و یقین می دانست که حتی اگر با بنی امیه از در مسالمت نیز در آید، از او دست برنداشته و از کشتن وی منصرف نخواهند شد زیرا حضرت (علیه السلام) خود وارث نبوت و شخصیتی الهی به شمار می آمد که حرکت و جنبش اسلامی را در مسیر حقیقی و راه صحیح آن، سوق می داد.

بیزید نتوانست احساسات تبهکارانه خویش را نهان سازد. نقل شده که در کمال صراحت و بی پروایی گفت:

از قبیله خندق نباشم، اگر از خاندان پیامبر و کارهایی که انجام داده اند، انتقام نگیرم.

امام حسین (علیه السلام) اعلان داشته بود که: بنی امیه در هر حالتی از او دست برندخواهند داشت، از این رو، به برادرش محمد حنفیه به صراحت می فرماید:

اگر در لانه حشره ای از این حشرات وارد شوم، خواه ناخواه مرا بیرون آورده و به قتل خواهند رساند.

و به جعفر بن سلیمان ضبعی فرمود: به خدا سوگند! دشمن از من دست بر نخواهد داشت تا قلبم را بیرون آورد (خون مرا بریزد).

بدین سان، امام (علیه السلام) نابه هنگام از مکه به حرکت در آمد تا قبل از این که دست خیانتکاران به خورش آلوده شود و او را به قتل برسانند، دست به قیام بزند؛ چرا که وی تا آن روز امکان ایفای نقشی را که میان امت بر او لازم بود نیافته بوده وی کوشید هرگونه فرصتی را که امویان در جهت خیانت به او، از آن بهره می گیرند، از آنان سلب و به عنوان مدافع اهل بیت (علیهم السلام) نبوت، ابراز وجود نماید.

۶. ستم و نا امنی

حکومت بنی امیه بر پایه جور و ستم و زور و دشمنی، شکل گرفت. از آن زمان که معاویه و دارودسته اش به عنوان يك قدرت در جهان اسلام پدیدار شدند، بر ضد رهبر و پیشوای مسلمانان پس از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) دست به سرکشی و طغیان زده و اعمال خیانتکارانه خود را که رخدادهای ناگواری برای مسلمانان در پی داشت، شدت بخشید. خون های زیادی را بر زمین ریخت و آن روز که حکومت در انحصار وی قرار داشت، بدنهادترین انسان ها را بر اداره امور مسلمانان گمارد بلکه قبل از تسلط بر امت، کلیه عناصر طرفدار او میان مردم به ایجاد بیم و هراس و قتل و کشتار پرداختند به گونه ای که مردم در زمان فرمانروایی زیاد بن ابیه برای بیان دلیل ناامنی در سراسر کشور جمله «سعد را نجات بده، که سعید از دست رفت» را بر زبان می آوردند. (۲۳۵)

از سویی هیئت حاکم اموی در تحقیر گروه ها و مجموعه های بزرگی از مسلمانان فوق العاده کوشید و به آنان از دیدگاهی متکبرانانه و قبیله ای می نگریست، (۲۳۶) چنان که معاویه در سیاست خود که یزید آن را به ارث برد، مسلمانان به ویژه دوستداران اهل بیت را به انواع کشتار و شکنجه و آوارگی دچار ساخت. (۲۳۷)

معاویه در کمال گستاخی و بی پروایی به حق و بی حرمتی به ارزش های انسانی به امام حسین (علیه السلام) گفت: ای اباعبدالله! تو خوب می دانی که ما پیروان پدرت را از دم تیغ گذرانده، آنان را حنوط کردیم و کفن نموده و بر جنازه هایشان نماز خواندیم و به خاک سپردیم. (۲۳۸) امام حسین (علیه السلام) در برابر این همه ظلم و ستم دست بسته نماند.

۲۳۵. تاریخ طبری ۷۷/۶، تاریخ ابن عساکر ۲۲۲/۳، استیعاب ۶۰/۱، تاریخ ابن کثیر ۳۱۹/۷.

۲۳۶. عقدالفرید ۲۵۸/۲، طبقات ابن سعد ۱۷۵/۶، نهاية الادب ۸۶/۶.

۲۳۷. شرح نهج البلاغه ۴۴/۱۱، تاریخ طبری ۱۹۸/۴.

۲۳۸. تاریخ یعقوبی ۲۰۶/۲.

وی با معاویه به احتجاج پرداخت و سپس بر فرزند فاسقش شورید زیرا برای نجات امت مسلمان از چنین ستم و بیدادی بزرگ، احتجاج و پند و موعظه سودی نمی بخشید.

۷. خدشه در ارزش های اسلامی و محو یاد اهل بیت(علیهم السلام)

حکومت اموی تلاش کرد تا چهره واقعی رسالت اسلامی و ترکیب اجتماعی جامعه مسلمانان را دستخوش تغییر و تبدیل سازد. امویان، به گسترش تفرقه میان مسلمانان و تفاوت بین نژاد عرب و غیر عرب و ترویج روح کشاکش و نزاع قبیله ای پرداختند و در جهت نزدیک ساختن قبیله ای غیر از قبیله دیگر به دربار، برطبق مصالح حکومت اموی، دست به تلاش زدند.

مال و دارایی در انتشار روح فرصت طلبی و دوگانه پرستی و رو آوردن به هواپرستی، نقش مهمی داشت. (۲۳۹)

از آن جا که وجود اهل بیت (علیهم السلام) در ژرفا بخشیدن به باورها و اعتقادات اسلامی و توجه به دشواری ها مسیر رسالت اسلام، تأثیر بسزایی داشت، امویان از لحظه ای که حکومت به انحصار معاویه در آمد به شیوه ای برنامه ریزی شده به محو و نابودی یاد و نام اهل بیت(علیهم السلام) پرداختند. و گامی که در این راستا برداشتند در اواخر حکومت معاویه که سعی کرد یزید را به جانشینی خود در آورد، کامل گردید. (۲۴۰)

۸. پذیرش فرمان خدا و رسول

رسول اکرم(صلی الله علیه وآله) رهبر و مبلغ بزرگ اسلام که از گناه بر کنار و مورد حمایت الهی بود، امکان نداشت آرمانی بس والا و رسالتی نظیر رسالت اسلام را که خاتم همه رسالت ها تلقی می شد، بدون برنامه ریزی و توجه به آن، به خود وانهد و یا سرپرستی بر آن نگمارد تا اداره امور آن را بر عهده گیرد و در گفتار و رفتار خالصانه عمل نماید و با استفاده از دانش و آگاهی کامل از احکامش، آن را به هدف مورد نظر خود سوق دهد و برای زنده ماندن آن، از ارزشمندترین اشیایی که در اختیار دارد بگذرد، تا آیین خدا زنده و جاودان و برتر بماند. کسی که در رفتار رسول اکرم(صلی الله علیه وآله) و اهل بیت او(علیهم السلام) به بررسی بپردازد به روشنی در می یابد نقشی که ائمه

۲۳۹. تاریخ طبری ۲۸۸/۸، اغانی ۱۲۰/۴.

۲۴۰. نهج البلاغه ۵۹۵/۳(صلی الله علیه وآله) ۶۱/۴ و ۴۴/۱۱.

معصومین (علیهم السلام) ایفا می کردند کاملاً در ارتباط بایکدیگر و در روندی تکاملی بوده است، و آن بزرگواران تسلیم محض خدا و رسول او بوده اند. آن گاه که جمعی، دلسوزانه از امام حسین (علیه السلام) خواستند از رفتن به عراق خود داری کند، حضرت با اشاره به این مطلب، فرمود: (۲۴۱) رسول خدا (صلی الله علیه وآله) به من چنین فرمائی داده و من آن را به اجرا در خواهم آورد.

چنان که نبی اکرم (صلی الله علیه وآله) در لحظه ولادت ابا عبدالله الحسین (علیه السلام) از شهادت آن بزرگوار به دست ستم پیشگان فاسق، خبر داده بود که این مسأله نزد مسلمانان، از امور قطعی به شمار می آمد. (۲۴۲)

اهداف و چشم انداز قیام امام حسین (علیه السلام)

اهداف مردان بزرگ، در تاریخ نیز بزرگ اند و هرگاه برخاسته از ژرفای رسالتی والا باشد، بر ارج و عظمت آن افزوده می شود. آن گاه که ما در پیشگاه امام حسین (علیه السلام) که تجسم بر جسته ترین مردم عصر خویش و حامل میراث نبوت و دستورات خاتم رسالت های جاودان و در گفتار و کردار، مورد تأیید الهی است، می ایستیم و در برابر سیره و رفتارش قرار می گیریم تا اهداف نظام مقدسش - که جان خویش و خانواده و با وفاترین یارانش را فدای آن ساخت - مورد بحث و بررسی قرار دهیم، می بینیم به سادگی نمی توان بر همه آن ها آگاهی یافت؛ بلکه طبیعی است که تنها به اندازه فهم و درک و خرد خویش به بررسی آن حادثه می پردازیم.

امام حسین (علیه السلام) خویشتن را در راه خدا و به خاطر دین و آیین اش قربانی ساخت. بنابراین، اهداف وی - که تبلور رضایت و اطاعت خدا بوده - نیز بسیار با عظمت، گسترده و متعدد بود که می توان برخی اهداف آن بزرگوار را از قیام و انقلابش این گونه بیان داشت: (۲۴۳)

۱. عملی شدن وظیفه شرعی در قبال حاکم ستم پیشه

حالتی از رکود بر امت سایه افکنده بود به گونه ای که در تلاش و فعالیت برای اتخاذ موضعی عملی و صحیح در قبال حاکم ستم پیشه زمان خود، قادر نبودند، همه

۲۴۱. البدایه و النهایه ۱۷۶/۸، تاریخ ابن عساکر در حالات امام حسین و مقتل خوارزمی ۲۱۸/۱، و الفتوح ۷/۵. ۲۴۲. مستدرک حاکم ۳/۴، کنز العمال ۱۰۶/۷، مجمع الزوائد ۱۸۷/۹، ذخائر العقبی ۱۴۸، سیر اعلام النبلاء ۱۵/۳.

۲۴۳. جهت اطلاع بیشتر به اضواء علی ثورة الحسین از سید محمد باقر صدر/ ۵۷ مراجعه شود.

می دانستند یزید کیست و از چنان صفات زشت و ناپسندی برخوردار است که وی را هیچ گاه شایسته زمامداری مسلمانان قرار نمی دهد.

در چنین شرایطی بسیاری از مردم، حیران و سرگردان بوده و در عزم و اراده و تصمیم خود دچار شك و تردید شده بودند. از این رو، امام حسین (علیه السلام) حرکت خود را آغاز کرد تا مواضع الهی ستم ناپذیری و مبارزه با فساد را در نهضت و قیامی بزرگ و شفاف همراه با از خود گذشتگی و ایثار در راه آرمان اسلامی، به منصفه ظهور بگذارد تا امت نیز در قبال ستم و بیداد، به اتخاذ همین موضع همت گمارد.

۲. رسوایی واقعیت بنی امیه

زمامداران غیر معصوم و غیر قانونی که زمام امور مسلمانان را به دست گرفتند، در انظار مردم بر اعمال خویش پوششی دینی می نهادند و در این راستا حکام بنی امیه بیش از دیگران از این شیوه فریبکارانه بهره می جستند. زیرا معاویه نه تنها در ساخته و پرداخته کردن احادیث ساختگی برای تقویت حکومتش هیچ گونه تردیدی به خود راه نمی داد، بلکه به هر وسیله ممکن در جهت فریب مسلمانان تلاش کرد و توانست میان توده مردم تا اندازه ای در این زمینه موفق شود.

با به حکومت رسیدن یزید، آن هم به شیوه ای که مورد تأیید اسلام نبود، اوضاع وخیم تر گردید، به همین دلیل ناگزیر می بایست روند حرکت امویان فاش و چهره واقعی آنان به تصویر کشیده شود تا این چهره برای جهان اسلام آشکار گردد و در نتیجه به نقش و رسالتش پی برده و به انجام وظایفش همت بگمارد. امام حسین (علیه السلام) به عنوان پیشوای معصوم، حرکت خویش را آغاز نموده تا با انحراف و گمراهی حکومت وقت برابری کند. در واقع، جریان امویان با ارتکاب جنایت بسیار زشت و ناپسندشان که به شهادت شایسته ترین انسان و یاران و خاندان و زنان و فرزندان انجامید، از کینه توزی نهان خویش پرده برداشت و در پی آن در ماجرای حرّه، کعبه را با منجنیق سنگباران کرده و مدینه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را سه روز قتل و کشتار و چپاول نموده و به گونه ای بسیار زشت که نظیر آن را نمی توان یافت به اموال مردم دست اندازی و زنان و کودکانشان را مورد هتك حرمت قرار دادند.^(۲۴۴)

مسلمانان با پی بردن به انحراف هیئت حاکمه و تبهکاری آنان، دست به تلاش های متعددی زدند و کوشیدند تا دستگاه حاکم غرق در ستم و بیداد را از لوٹ این همه جنایت پاك گردانند، تا این که قیام ابا عبدالله الحسین (علیه السلام) به سُمبل و الگویی تبدیل شد که در جهت مبارزه و پایداری در برابر هر نظام فاسدی، از آن پیروی می شد و امام (علیه السلام) خود به ویژگی هایی که يك زمامدار باید از آن برخوردار باشد، تصریح می کند و می فرماید:

به جانم سوگند! پیشوای راستین و امام بر حق کسی است که به کتاب خدا عمل نموده و راه عدل و داد پیشه سازد و از حق پیروی کند و خویشتن را وقف فرمان الهی نماید.^(۲۴۵)

۳. زنده کردن سنت و از میان بردن بدعت

آن روز که خلافت از مسیر اصلی خود در سقیفه منحرف گردید، امت اسلامی در ورطه بسیار دشوار و سختی قرار گرفت. زیرا مسلمانان پس از رحلت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله)، خود پذیرا شدند که زمام امورشان را کسانی بر عهده گیرند که نیاز به مشورت و پند و موعظه دارند و در حق امت خطا روا می دارند و سپس پوزش می طلبند. بنابراین، نتیجه چنین عملی پنجاه سال پس از فقدان نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) آشکار شده و زمام امور مسلمانان را کسی بر عهده می گیرد که نه تنها در انجام محرمات الهی بی پرواست، بلکه حقو کینه خویش را نسبت به اسلام و مسلمانان آشکارا ابراز داشته و - آرمان، موجودیت و امت - اسلام در معرض خطر واقعی قدرت دگرگون سازی که قادر بود هر چیزی را تغییر و تبدیل دهد، قرار گرفت که نظیر آن برای برخی از آیین های آسمانی گذشته، رخ داده بود.

در برهه ای چنین مهم، امام حسین (علیه السلام) به اتفاق خاندان و یارانش، با سردادن فریاد و خروشی بلند و طنین انداز به مسلمانان هشدار می دهد و خون پاك و مقدس خویش را در راه عقیده و آرمان و امت جدش، فدا می کند و رسول خدا از پیش درباره اش فرموده بود: «ان الحسین مصباح الهدی و سفينة النجاة»؛ حسین مشعل هدایت و کشتی نجات است، چنان که بارها فرمود: «حسین مئی و انا من حسین»؛ حسین از من است و من از حسین. بنابراین حسین (علیه السلام) و نهضت مقدس او تجسم واقعی اسلام حقیقی بوده و

خط راستین اسلام محمدی در وجود آن بزرگوار، خاندان و یاران با وفایش (رضوان الله تعالی علیهم) تبلور داشت.

امام حسین (علیه السلام) طی نامه ای که به مردم بصره فرستاد صریحاً و کاملاً شفاف فرمود: آن گاه که انحراف به مرز پدید آمدن بدعت و احیای آن برسد، در حقیقت، سنت مرده تلقی می شود.

۴. امر به معروف و نهی از منکر

عدم وجود فریضه امر به معروف و نهی از منکر در جامعه، نتیجه طبیعی زمامداری منحرف به شمار می آید و این مسأله با عناوین متعددی از جمله: لزوم اطاعت از فرمانروا، حرمت بیعت شکنی هر چند منحرف، هم چنین حرام بودن ایجاد تفرقه بوقوع پیوست. امام (علیه السلام) این حالت را در این فرموده اش چنین به وصف آورده:

آیا نمی بینید که نه به حق عمل می شود و نه از انجام باطل نهی می شود شایسته است در چنین محیطی شخص با ایمان به سوی دیدار پروردگارش بشتابد. (۲۴۶)

از این رو، این می طلبید که فرزند رسول خدا (صلی الله علیه وآله) شمشیر به دست گیرد و برای باز گرداندن حق، به جایگاه اصلی آن از طریق امر به معروف و نهی از منکر، به جهاد و مبارزه برخیزد. امام (علیه السلام) در وصیت خود به برادرش محمد حنفیه بدین موضوع اشاره کرد و فرمود:

من از سر خود خواهی و یا خوشگذرانی و برای ستمگری و فساد و تباهی از مدینه خارج نمی گردم، بلکه هدفم از این سفر اصلاح مفاسد امت جدم رسول خدا (صلی الله علیه وآله) و اجرای امر به معروف و نهی از منکر است.

اصلاح مورد نظر امام (علیه السلام) همان امر به معروف و نهی از منکر در کلیه زوایای دین و زندگی تلقی می شد و این واقعیت طی نهضت بزرگی که آن بزرگوار انجام داد، تحقق یافت و هدایت و ارشاد و توجه به بشریت از جنبه های دینی، معنوی، انسانی و اخروی، ثمره شهادت وی و آن نهضتی است که نسل هایی از امت بر اساس آن تربیت یافته اند و از مکتبش قهرمانان و دلاور مردانی بزرگ پدید آمده و همواره تا

قیامت چونان مشعلی فروزان روشنی بخش طریق حق و عدالت و آزادی و اطاعت از خدای متعال باقی خواهد ماند.

۵. بیدار کردن وجدان ها و تحریک احساسات

بسیار اتفاق می افتد که پیروان آیین و مسلک ها و مبلغان رسالت ها، در جهت ژرفابخشیدن به اعتقادات و اندیشه مردم قادر نیستند خرد و اندیشه و ذهن را جدا از عناصر احساس و عاطفه مخاطب قرار دهند. مسلمانان در عصر امام حسین (علیه السلام)، پس از تسلط یزید، به حالتی از رکود و سنگدلی و بی توجهی به خطرهایی که آن ها را فراگرفته بود، دچار گشته و در برابری با مبارزه جوی هایی که بر ضد اعتقادات اسلامی صورت می گرفت، عزم و اراده خود را از دست داده بودند، به همین دلیل امام حسین (علیه السلام) به تثبیت موقعیت و جایگاه دینی خود و تشریح عملی آن با اتخاذ موضع مبارزه جویانه خویش اکتفا نکرد، بلکه کوشید تا وجدان های مردم را بیدار و عواطف و احساسات آن ها را تحریک نماید تا به مسئولیت های خویش عمل نمایند. از این رو، مسیر بذل جان و از خود گذشتگی در راه عقیده و آرمان دین را، پیمود و شیوه شهادت در راه خدا را برگزید تا با گرمی و طراوت، در ژرفای دل مردم وارد شود و آن گاه که قیام و انقلابش نشان داد، ایثار و از جان گذشتگی منحصر به گروه و یا قشر معینی از مردم نیست و نه تنها جوانان بلکه کودکان و زنان و پیرمردان نیز در این راستا نقشی بسزا دارند، برجسته ترین الگو و نمونه را ارائه داد؛ و تأثیر فوری آن در مردم کوفه پدیدار شد و با اظهار ندامت و پشیمانی در پیشگاه امام و اسلام، احساس تقصیر و کوتاهی نمودند و جنبش توأبیین در پی شورش مردم مدینه که دو سال پس از حادثه کربلا رخ داد، شکل گرفت.

در واقع حادثه کربلا، تأکیدی حقیقی بر این معنا بود که رنج و دشواری ها نمی تواند مانعی برای ابراز سخن حق و تلاش در جهت حفظ و حراست آیین اسلام به شمار آید. چنان که روح ایثار و از خود گذشتگی را در دل مسلمانان غرس و اراده آنان را آزاد ساخت و به رویارویی با ستم و ستم پیشگان وا داشت و برای فرار از مسئولیت مبارزه و دفاع در راه عقیده و مقاومت و پایداری در جهت اعتلای کلمه حق، عذری باقی نماند.

علت عدم قیام امام حسین (علیه السلام) در دوران معاویه

رخدادهای سیاسی که مسلمانان را پس از وفات رسول اکرم(صلی الله علیه وآله) به این سو و آن سو کشاند، بر آنان سخت دشوار آمد و در ایام تسلط معاویه بر شام و نبرد وی با امام علی (علیه السلام) و سرانجام مجبور ساختن امام حسن (علیه السلام) در جهت برقراری صلح با معاویه، به علل و اسبابی واقعی که امت را فرا گرفته بود، به اوج شدت خود رسید. ولی ملاحظه می کنیم که امام حسین (علیه السلام) در موضع کاملاً سازگار خود با موضع امام حسن (علیه السلام) در قبال معاویه، حتی پس از شهادت برادر، نیز هیچ گونه تغییری نداد و قیام نکرد و این عدم تغییر در راستای باقی بودن همان علت و انگیزه ای که امام حسن (علیه السلام) را به پذیرش صلح واداشت، صورت پذیرفت. از جمله:

۱. وضعیت مسلمانان

مسلمانان در آن روز در وضعیت روحی و اجتماعی کاملاً بحرانی به سر می بردند، زیرا مردم پس از جنگ هایی که آتش آن در تمام دوران حکومت امام علی (علیه السلام) توسط معاویه و منافقان شعله ور بود، به حالتی از صلح و آرامش چشم دوخته بودند. لذا دیدگاه امام حسن (علیه السلام) بر تربیت نسلی جدید قرارگرفت که در وقتی مناسب دست به قیام بزنند از این رو، فرمود:

دیدم، اکثریت مردم متمایل به صلح دارند و از جنگ ناراضی اند به همین دلیل دوست نداشتم آنان را به کار غیر دلخواهشان وادارم، از این رو، به ویژه برای سالم ماندن پیروان خود از کشتار و قلع و قمع، تن به صلح دادم و این جنگ را به وقت مناسبی موکول نمودم، زیرا خداوند هر روز در شأن و کاری است. (۲۴۷)

امام حسین (علیه السلام) نیز که به خوبی از وضعیت مسلمانان آگاهی داشت، عیناً همین موضع را اتخاذ کرد و در پاسخ کسانی که پس از کناره گیری برادرش امام حسن (علیه السلام) پیرامون قیامش با وی به مذاکره پرداختند، فرمود:

ابو محمد (امام مجتبی) ! صحیح عمل کرد تا این مرد (معاویه) زنده است همه شما باید در خانه های خود بسر ببرید. (و به هیچ گونه تحرکی دست نزنید).

امام حسین (علیه السلام) به دلیل وجود همین علل و اسباب پس از شهادت امام مجتبی(علیه السلام) نیز در موضع خویش هیچ گونه تغییری نداد و در پاسخ مردم عراق که وی را به قیام دعوت کرده بودند مرقوم فرمود:

در مورد برادریم (امام حسن) باید بگویم امیدوارم خداوند او را موفق بدارد و در کاری که انجام می دهد وی را تأیید کند، ولی تصمیم خودم امروز قیام نیست، خداوند شما را مشمول رحمت خویش قرار دهد، تحرکی انجام ندهید و در خانه هایتان نهان بمانید و تا معاویه زنده هست، از بدگمانی و تردید بپرهیزید.

۲. بوقلمون صفتی معاویه

زامان حکومت مسلمانان پس از رحلت نبی اکرم (صلی الله علیه وآله) مدتی طولانی در دست مسئولانی بی کفایت قرار داشت که اندک مراجعه ای به حوادث و رخدادهای آن برهه می تواند بیانگر این واقعیت باشد، ولی معاویه از حيله و نیرنگ و زیرکی فوق العاده ای برخوردار بود و با مهارتی سیاسی ایفای نقش می کرد و در این جهت که زمام قدرت هم چنان در دستش باقی بماند به هر وسیله ممکن از جمله تظاهر به دین، متوسل می شد تا بر فسادهای اخلاقی و غیر انسانی خویش - که به شهادت رساندن برجسته ترین شخصیت های مسلمان و فریب توده مردم در ابراز همسویی با عواطف و احساسات و باورهای دینی آنان از جمله آنهاست - پوشش بدهد، با این که وی همواره نسبت به اسلام و نبی اکرم (صلی الله علیه وآله) حقد و کینه می ورزید.^(۲۴۸)

معاویه (با روشی که اتخاذ کرده بود) توانست بی آن که خود را درگیر جنگ و نبردی سازد، بسیاری از مخالفان خویش را از سر راه بردارد، بدین ترتیب، وی امام حسن (علیه السلام) و سعد بن ابی وقاص،^(۲۴۹) عبدالرحمان بن خالد،^(۲۵۰) و پیش از او مالک اشتر را ترور کرده بود و این شیوه خود را در سخن معروفش با عبارتی کوتاه چنین آورده است که: «خداوند نیز لشکریانی از عسل دارد.»^(۲۵۱)

معاویه کلیه کسانی را که اندک مخالفت و یا حرکتی از آنان مشاهده می کرد، زیر ذره بین مراقبت و شناسایی قرار می داد وقتی گزارش تمام اتفاقات به وی می رسید، به سرعت آن شخص را از سر راه برمی داشت. اگر امام حسین (علیه السلام) پس از شهادت امام مجتبی (علیه السلام) در عرصه چنین شیوه ای که معاویه انتخاب کرده بود - یعنی انجام هرگونه تبهکاری زیر پوشش اسلام - مستقیماً دست به قیام وسیع و همه جانبه و فعالیت سیاسی زده بود، هیچ گاه نمی توانست معاویه را رسوا و در جهت حقانیت قیام خود در

۲۴۸. شرح نهج البلاغه از ابن ابی الحدید ۳۵۷/۲.

۲۴۹. مقاتل الطالبيين/ ۲۹، مختصر تاریخ العرب/ ۶۲.

۲۵۰. التمدن الاسلامی، از جرجی بن زیدان ۷۱/۴.

۲۵۱. عیون الأخبار ۲۰۱/۱.

مردم ایجاد باور نمایند و معاویه نیز بدون هیچ دردسری او را نیز از سر راه بر می داشت و در این صورت قیام حضرت در نطفه، خفه می شد و تلاش های فراوانی که می توانست در میان مسلمانان موجی از آگاهی پدید آورد، بر باد می رفت و فریادی که قادر بود در تاریخ انسانیت طنین افکن باقی بماند چنان که در حادثه کربلا رخ داد، به خاموشی می گرایید.

بنابراین اگر امام حسین (علیه السلام) در دوران معاویه به قیام خود سرعت بخشیده بود، در تشریح مقاصد و اهدافش از قیام خود که در نجات و رهایی امت از جور و ستم حراست آیین اسلام از تحریف، تجسم داشت، موفق نمی شد. ولی زمانی که یزید بر اریکه خلافت تکیه زد، مردم او را به هوسبازی و فسق و فجور و خوشگذرانی با بوزینه ها و باده نوشی، می شناختند و با تجاوزات و دشمنی هایش، با هیچ معیار شرعی و عرفی از نظر مسلمانان شایستگی خلافت را نداشت، به همین دلیل قیام بر ضد او، از دیدگاه توده مردم قیامی مشروع تلقی می شد، چنان که تاریخ در کمال روشنی این واقعیت را به اثبات رسانده است.

۳. احترام به صلح امام حسن (علیه السلام)

عهد و پیمانی که بین معاویه و امام حسن (علیه السلام) برقرار شد، برگ برنده ای در دست معاویه بود که برای هر جنبش فعال و مخالف مسند نشینی خود، آن را نمودار می ساخت. درست است که این عهد و پیمان قرار دادی حقیقی تلقی نمی شد و مورد رضایت امام حسن و امام حسین (علیهم السلام) نبود و در شرایطی انجام پذیرفت که ناگزیر از تغییر و تبدیل آن شرایط بودند، اما جامعه، با وجود این عهد و پیمان پذیرای نهضت قیام اباعبدالله الحسین (علیه السلام) نمی شد، به فرض صحت این قرار داد، معاویه با دشمنی که در حق بزرگان شیعه و تعقیب و پیگرد آنان روا می داشت، این پیمان نامه را نقض کرد و در سیاست اقتصادی خویش، هیچ گونه حقی را رعایت نکرد.

معاویه با پیشدستی، خواست در جهت عیب جویی از امام حسین (علیه السلام) از این پیمان نامه بهره گرفته و امام (علیه السلام) را نقض کننده پیمان نامه قلمداد کند، به حضرت نوشت: خبرهایی از تو به من رسیده که اگر راست باشد تصور می کنم از آن چشم نپوشی. به خدا سوگند! کسی که با خدا عهد و پیمان بسته باشد، به وفای بدان عهد سزاوارتر است و سزاوارترین مردم در جهت وفای به عهد افرادی اند که در ارج و عظمت و شرف و منزلتی که خداوند به تو ارزانی داشته، نظیر تو باشند. به خود آی و

به پیمان خدا وفا نما، زیرا هرگاه مرا مورد اعتراض قرار دهی، به تو اعتراض خواهم کرد و هر زمان در پی فریب من باشی به تو حيله و نیرنگ خواهم نمود، از خدا بترس و مسلمانان را دچار تفرقه و پراکندگی مکن. (۲۰۲)

از این جا بود که امام حسن (علیه السلام) و پس از او امام حسین (علیه السلام) در جهت گسترش رسالت و ایجاد آمادگی برای قیامی که معاویه با جور و ستم خود و فاصله حکومتش با حکومت صحیح اسلامی آن را تقویت کرده بود، به شیوه دیگری متوسل شدند. رفتار سلطه حاکم اموی با مردم به گونه ای بود که بسیاری از مردم و - به گونه ای خاص - اکثریت اهالی عراق پس از مرگ معاویه، کینه و دشمنی بنی امیه و دوستی و محبت اهل بیت (علیهم السلام) را به عنوان يك عقیده، باور داشتند. (۲۰۳)

موضع گیری ها پیش از قیام امام (علیه السلام)

نهضت و قیام امام حسین (علیه السلام) جنبشی مقطعی و زود گذر و یا واکنشی نا به هنگام نبود، بلکه آن حضرت خود، باقیمانده نبوت و وارث رسالت و پرچمدار ارزش های والایی به شمار می آمد که اسلام آن ها را میان مسلمانان به وجود آورده و پایه و اساس آن ها را تحکیم بخشیده بود، چنان که از رحلت جانشوز پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) که همواره آن حضرت، حسین را ستوده و مقام منزلت وی را تشریح نموده بود، مدت چندانی سپری بود. در همین زمان، اهداف شوم امویان در قبال رسالت اسلامی نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) و امت معتقد به رسالت آن حضرت، پدیدار گشت.

اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) با پدیداری تمام به دفاع از حق و عدالت پرداختند و به هر وسیله ممکن و مشروع، در جهت احیای رسالت اسلامی و حفظ و حراست آن، تلاش نمودند.

در عصر امام حسین (علیه السلام) فاصله گیری و ضعف و سستی مسلمانان از یاری حق، در کنار تسلط منافقان و نفوذشان در دستگاه دولت، در ایجاد حالتی بیمار گونه که می توان آن را از دست دادن اراده و وجدان مردگی، نامید نقش بزرگی داشت. از همین رهگذر، دیدگاه ها در قبال شیوه دفاع از عقیده و آرمان اسلامی و حفظ و حراست آن و حاکمیت حق و عدالت، با یکدیگر اختلاف داشت.

۲۰۲. الامامة و السياسة ۱/۱۸۸، اخبار الطوال/ ۲۲۴، اعیان الشیعه ۱/۵۸۲.

۲۰۳. الفتنة الكبرى - علی و بنوه - طه حسین/ ۲۹۰. برای شرح بیشتر به کتاب ثورة الحسین، ظروفها الاجتماعیه و آثارها النفیسه/ ۱۲۷ مراجعه شود.

ولی هیچ کس در مشروعیت و عدالت موضع امام حسین (علیه السلام) در قبال انحرافی که در کلیه زوایای حکومت راه یافته بود و تغییر و تحولی که در توان و قدرت مسلمانان به وجود آمده بود، تردیدی نداشت. ولی موقعیت آمادگی کامل در جهت دست یابی به پیروزی، آن هم به گونه ای انقلابی که جور و ستم را از مسلمانان بزداید، هنوز نزد همگان به حد کمال نرسیده بود.

دیدگاه های یاد شده (از سه حالت خارج نبودند) یا بر انجام نهضت و قیام مُهر تأیید می نهادند و در جهت دست زدن به قیام، با هر نتیجه ای که داشت، اعلان آمادگی می نمودند، و یا از شکست و عدم پیروزی قیام، هشدار می دادند و یا مردم را پراکنده و آنان را از تصمیم خود باز داشته و منصرف می کردند.

پیروان اهل بیت (علیهم السلام) که در کوره آتش خشم خاندان اموی حاکم بر مسلمانان، سوخته بودند، نهضت و قیام را تأیید و برای انجام آن اعلان آمادگی می کردند هر چند بعدها ترس و بیم، بر بعضی از آن ها چیره گشت و برخی به زندان افکنده شدند و از ناحیه دژخیمان سلطه حاکم اموی، در محاصره قرار گرفتند.

برخی دیگر نظیر - عبدالله بن عباس و محمد حنفیه - که نزدیکان امام را تشکیل می دادند، از انجام قیام هشدار می دادند و ترجیح می دادند امام حسین (علیه السلام) نظر به فاصله زیاد یمن از پایتخت حکومت و وجود گروهی از پیروان وی و پدر بزرگوارش در آن سامان، به آن دیار هجرت نمایند.^(۲۰۴)

دسته ای دیگر، مردم را پراکنده نموده و از تصمیم شان باز می داشتند و آنان را از فرجام شورش بر ضد حاکم بيمناك می ساختند و با نصیحت امام (علیه السلام)، از او خواستند مانند سایر مردم تن به بیعت بدهد و بر جور و ستم، صبر و بردباری نماید چنان که عبدالله بن عمر در نصیحت خود به امام حسین (علیه السلام) چنین پیشنهادی داد.^(۲۰۵)

مبحث چهارم: امام (علیه السلام) به سوی مکه

امام حسین (علیه السلام) با اعضای خاندان و برادران و عموزادگان و برخی از پیروان وفادارش مدینه را به قصد مکه ترك گفت و جز برادرش محمد حنفیه کسی در مدینه باقی نماند. از برخی منابع تاریخی بر می آید که امام (علیه السلام) در خانه عباس بن عبد

۲۰۴. مقتل خوارزمی ۱۸۷/۱ و ۲۱۶، مروج الذهب ۶۴/۳.

۲۰۵. مقتل خوارزمی ۱۹۱/۱.

المطلب،^(۲۵۶) و به گفته برخی منابع دیگر در شعب علی، اقامت گزید.^(۲۵۷) (به هر ترتیب)، امام حسین (علیه السلام) مدت چهار ماه و چند روز نیز از ذی حجه را در مکه اقامت فرمود و در آن دیار کعبه آمال دل ها بود. مسلمانان پیرامون وی گرد آمدند و احکام اسلام را از آن بزرگوار دریافته و حلال و حرام خدا را از وی، می آموختند و فرماندار مکه یحیی بن حکیم، هیچ گونه تعرضی نسبت به وی انجام نداد و به این دلیل که وی امام را به خود وا گذاشت، یزید بن معاویه او را برکنار و عمرو بن سعید بن عاص را بر مکه گمارد و در ماه رمضان همان سال (۶۰ هـ. ق) مدینه را نیز به مکه ضمیمه و ولید بن عتبه را که در قبال امام (علیه السلام) موضعی معتدل داشت و به خواسته مروان پاسخ مثبت نداد، از فرمانروایی آنجا عزل نمود.^(۲۵۸)

نامه های کوفیان به امام (علیه السلام)

مردم شهرهای مختلف به خوبی اطلاع داشتند که امام حسین (علیه السلام) از بیعت با یزید، امتناع ورزیده است. به همین دلیل دیدگان همه به ویژه مردم کوفه که در آن روز بیش از همه ناراضیان حکومت یزید را تشکیل داده و بیش از همه به امام (علیه السلام) تمایل داشتند، متوجه آن بزرگوار بود. از این رو، در خانه سلیمان بن سرد خزاعی گرد آمدند و سلیمان در جمع آنان چنین سخن گفت: «معاویه به هلاکت رسید حسین (علیه السلام) از بیعت با یزیدیان خود داری و رهسپار مکه شده است و شما پیروان او و پدرش را تشکیل می دهید. اگر واقعاً می دانید او را یاری می کنید و با دشمنانش می جنگید، برایش نامه بنویسید و او را در جریان امر قرار دهید و اگر از شکست و ضعف و سستی بیم دارید، وی را نفریبید.»

کوفیان در پاسخ سلیمان اظهار داشتند: خیر؛ ما با دشمنان حسین می جنگیم و جان خویش را در راهش فدا می سازیم. سلیمان گفت: پس به حضرت نامه بنگارید، و آنان به امام (علیه السلام) چنین نوشتند:

بسم الله الرحمن الرحيم

«به حسین بن علی (علیه السلام) از سلیمان بن سرد خزاعی، مسیب بن نجبه، رفاعه بن شداد بجلی، حبیب بن مظاهر و پیروان مؤمن و مسلمانانش در کوفه.

۲۵۶. تاریخ ابن عساکر ۶۸/۱۳.

۲۵۷. الاخبار الطوال/ ۲۰۹.

۲۵۸. سیره الائمة الاثنی عشر ۵۸/۲.

درود بر شما، خدایی را که معبودی جز او وجود ندارد، در پیشگاهت حمد و سپاس می‌گوییم.

اما بعد؛ سپاس خدایی که دشمن ستم پیشه‌ات را که همواره بر این امت ستم روا می‌داشت و خلافتشان را ربود و امورشان را غصب کرد و بدون رضایتشان بر آنان حاکمیت یافت، درهم شکست. سپس برجسته‌ترین افرادشان را از دم تیغ گذراند و تبه‌کارانشان را باقی گذاشت و اموال خدا را میان طاغیان و سرکشان و ثروتمندان آن‌ها دست به دست گرداند، چنین فردی از رحمت خدا دور باد، همان گونه که ثمودیان دور شدند (اماما!) ما پیشوایی غیر از شما نداریم، به سوی ما قدم رنجه فرما شاید خداوند به برکت وجودت ما را به پذیرش حق متحد گرداند. نعمان بن بشیر در کاخش (به عیش و نوش می‌پردازد) و ما در نماز جمعه‌اش شرکت نمی‌کنیم و به همراه او در مراسم عید از شهر بیرون نمی‌رویم، اگر پی ببریم که آن جناب به سوی ما رهسپار گشته‌ای، به خواست خدای متعال نعمان را از شهر بیرون رانده و روانه شام خواهیم کرد.»

سپس این نامه را توسط عبدالله بن مِسْمَعُ هَمْدَانِي و عبدالله بن وال نزد حضرت فرستاده و به آن دو دستور دادند، شتابان نامه را به امام برسانند، آن‌ها به سرعت حرکت کرده تا این که در دهم رمضان در مکه حضور امام (علیه السلام) شرفیاب شدند. مردم کوفه دو روز پس از فرستادن نخستین نامه، نزدیک صد و پنجاه نامه دیگر که هر يك به امضای، يك یا دو یا چهار نفر رسیده بود، توسط قیس بن مسهر صیداوی، عبدالله و عبدالرحمان پسران شداد ارجبی، عُمارة بن عبد سلولی، خدمت امام حسین (علیه السلام) ارسال کردند و پس از دو روز دیگر، هانی بن هانی سبعی و سعید بن عبدالله حنفی را همراه با نامه‌ای حضور امام فرستادند که در آن‌ها بدان حضرت چنین نوشته بودند:

بسم الله الرحمن الرحيم

«به حسین بن علی (علیه السلام) از پیروان مؤمن و مسلمانش:

اما بعد؛ مردم در انتظار قدم مبارک‌تان هستند و با غیر شما موافق نیستند، تقاضا می‌کنیم بدین دیار بشتابید. بشتابید، آری شتاب، شتاب کنید، درود بر شما.»

پس از آن شبت بن ربیع و حجار بن ابجر و یزید بن حارث بن رُویم و عروة بن قیس و عمر و بن حجاج زبیدی و محمد بن عمیر تمیمی، طی نامه‌ای به آن حضرت چنین نوشتند:

«امابعد؛ باغ و بستان ها سر سبز و میوه ها رسیده است، اگر تمایل دارید، به سوی سربازان خویش، قدم رنجه فرمایید، درود بر شما.»^(۲۵۹)

پاسخ امام (علیه السلام) به نامه های کوفیان

نامه های مردم کوفه چونان سیل، پیاپی به امام حسین (علیه السلام) می رسید و در آن ها از آن بزرگوار خواهان رهسپاری وی به سوی خود بودند تا آن ها را از یوغ جور و ستم امویان رهایی بخشد. برخی از این نامه ها، به گونه ای بود که اگر امام (علیه السلام) به خواسته آن مردم پاسخ مثبت نمی داد، خویشان را در پیشگاه خدا و مسلمانان مسئول می دانست. حضرت - پیش از دست زدن به هر کاری - مصلحت دید فرستاده ای را نزد آنان اعزام نماید تا وی را از دیدگاه ها و اهداف و مقاصد راستین آن ها مطلع گرداند. در همین راستا، مسلم بن عقیل فرد مورد اعتماد وی و بزرگ خاندانش را برای این کار برگزید، مسلم در امور سیاسی انسانی فوق العاده ماهر و کاردان، و پیش از همه در رویارویی با شرایط سخت و دشوار و پایداری و مقاومت در برابر رخدادهای بزرگ، از توان و قدرت برخوردار بود، امام (علیه السلام) توسط وی نامه ای به مردم کوفه فرستاد که با عبارات مختلفی نقل شده از جمله صاحب ارشاد آن را این گونه روایت کرده است:

بسم الله الرحمن الرحيم

از حسین بن علی به بزرگان و سران مؤمن و مسلمان.

اما بعد، آخرین نامه شما توسط هانی و سعید به دستم رسید و به آن چه در نامه هایتان یاد آور شده و توضیح داده بودید، اطلاع حاصل کردم در خواست بیشتر شما در این نامه ها این بود که ما از امام و پیشوایی برخوردار نیستیم، به سوی ما رهسپار شو، شاید خداوند به وسیله شما، ما را به حق هدایت رهنمون کند.

اکنون من برادر و پسر عموی خود (مسلم بن عقیل) که میان خاندانم بیش از همه مورد اطمینان من است به سویتان فرستادم. اگر مسلم به من بنویسد که خواسته اکثریت مردم و دیدگاه افراد آگاه کوفه همان گونه است که فرستادگانتان حضوراً بازگو نموده اند و من در نامه هایتان خواندم به خواست خدا در آینده ای نه چندان دور به سوی شما حرکت خواهم کرد. به جانم سوگند! پیشوای راستین کسی

۲۵۹. ارشاد ۳۸/۲، روضة الواعظین/ ۱۷۱، تذکرة الخواص/ ۲۱۳، تاریخ طبری ۴/۲۶۲، فتوح ابن اعثم ۵/۳۳، مقتل خوارزمی ۱/۱۹۵.

است که به کتاب خدا عمل نموده و به عدالت رفتار نماید و از حق پیروی کند و به خاطر خدا خویشتن داری نماید.^(۲۶۰)

حرکت مسلم به سمت کوفه

تاریخ نگاران تأکید کرده اند که امام حسین (علیه السلام) مسلم بن عقیل را به اتفاق قیس بن مسهر صیداوی، و عماره بن عبدالله سلولی و عبدالله بن عبدالرحمان، پسران شداد ارحبی به کوفه اعزام نمود و به او فرمان داد: «تقوا را رعایت و مأموریت خویش را کتمان نماید و نسبت به مردم مهربانی کند و هرگاه مردم را متحد و یکپارچه و سامان یافته دیدی، فوراً مرا مطلع سازی.»^(۲۶۱) حضرت مسلم در نیمه ماه رمضان از مکه رهسپار کوفه شد و به سمت مدینه تغییر مسیر داد و در مسجد رسول خدا (صلی الله علیه وآله) نماز گزارد و از خاندان و دوستانش خداحافظی نموده و راه خویش را به سمت کوفه در پیش گرفت.

تاریخ نگاران در مورد محلی که مسلم بن عقیل پس از رسیدن به کوفه در آن جا اقامت گزید به اختلاف سخن گفته اند: جمعی بیان داشته اند وی به خانه مختار بن ابی عبیده^(۲۶۲) و دسته ای: به خانه مسلم بن عوسجه^(۲۶۳) و به گفته ای به خانه هانی بن عروه^(۲۶۴) وارد شد.

هنگامی که مردم کوفه از رسیدن فرستاده امام حسین (علیه السلام) به شهر خود آگاه شدند، برای دیدار و بیعت با آن حضرت، ازدحام کردند و بنا به نقل برخی مورخان، شیعیان نزد وی به آمد و شد پرداختند، و آن گاه که عده ای نزدش گرد آمدند، نامه امام حسین (علیه السلام) را بر ایشان قرائت کرد، همه به گریه افتادند و دست بیعت به وی داده به گونه ای که هجده هزار نفر از آنان با وی بیعت نمودند.^(۲۶۵)

نامه مسلم به امام حسین (علیه السلام)

مسلم بن عقیل هم چنان به گرد آوری نیروهای مردمی پرداخت و از آنان برای امام (علیه السلام) بیعت می گرفت و هیئت ها با ورود پیاپی خود خدمت حضرت مسلم مراتب

۲۶۰. ارشاد ۳۹/۲، اعلام الوری ۴۳۶/۱، فتوح ابن اعثم ۳۵/۵، مقتل خوارزمی ۱۹۵/۱.

۲۶۱. فتوح ۳۶/۵، مقتل خوارزمی ۱۶۵/۱.

۲۶۲. ارشاد ۴۱/۲، اعلام الوری ۴۳۷/۱.

۲۶۳. الاصابه ۳۳۲/۱.

۲۶۴. تهذیب التهذیب ۳۴۹/۲.

۲۶۵. ارشاد ۴۱/۲، مناقب ال ابوطالب ۹۰/۴، تذکره الخواص ۲۲۰.

وفاداری خود را ابراز نموده و انبوه جمعیت شادی و سرور خویش را اعلان می داشتند و ملاحظه کردیم وقتی مسلم نامه امام حسین (علیه السلام) را که در آن به مردم درود و تحیّت فرستاده و آمادگی خود را برای حضور نزد آنان و پذیرش رهبری قیام بر ضد حکومت ستمبار یزید اعلان داشته بود، بر ایشان قرائت می کرد چگونه گریه می کردند و بدان گوش فرا می دادند.

مسلم پس از مشاهده هواداران فراوان، فوراً طی نامه ای به امام (علیه السلام) چهره ای زنده از وقایع و رخدادهایی را که در برابر دیدگانش در کوفه در جریان بود، بدان حضرت گزارش داد و اوضاع را ارزیابی و آن را به فال نیک گرفت و از امام (علیه السلام) خواستار آمدن به آن دیار شد.

در نامه مسلم به امام حسین (علیه السلام) آمده بود:

«امابعد؛ (اماما!) سفیر و پیشتاز هیچ قومی، کاروانیان خود را نمی فریبید و بدانان دروغ نمی گوید و حقیقت را گزارش می کند، اکنون هجده هزار تن از مردم کوفه به من دست بیعت داده اند. بنابراین، هرگاه نامه ام به دست مبارکت رسید، بدین سامان بشتاب، زیرا همه مردم شما را می خواهند و به هیچ وجه سودای خاندان معاویه را ندارند.» (۲۶۶)

نامه امام (علیه السلام) به سران بصره

به گفته مورخان: امام حسین (علیه السلام) پس از آن که تصمیم گرفت رهسپار عراق گردد، نامه ای به سران و بزرگان بصره نوشت که در آن آمده بود: (۲۶۷)

اما بعد؛ خدای متعال حضرت محمد (صلی الله علیه وآله) را از میان مردم برگزید و با نبوتش به وی کرامت بخشید و او را به رسالتش برگزید و پس از آن که بندگان الهی را پند و موعظه داده و احکام خدا را به آن ها رساند. او را به پیشگاه خود فرا خواند (قبض روح نمود) و ما خاندان، اولیا و واصیا و وارثان وی و از همه مردم نسبت به مقام و جایگاه وی سزاوارتر بودیم، ولی قبیله ما این حق را از ما ستانده و به خود اختصاص دادند و ما برای حفظ وحدت و آسایش مردم، ناگزیر بدان تن دردادیم، در صورتی که به خوبی می دانیم ما بیش از کسانی که زمام امور را به دست گرفته اند شایستگی این مقام را داریم، اکنون پیک خود را همراه این نامه به سوی شما می فرستم و شما را به کتاب خدا و سنت پیامبرش فرا می خوانم، زیرا سنت،

کاملاً از میان رفته و بدعت زنده شده است، اگر به سخنم گوش فرا دهید، شما را به راه سعادت و خوشبختی رهنمون خواهم شد.

امام (علیه السلام) تعدادی نسخه از این نامه را توسط غلام خود سلیمان ابورزین، به هر یک از شخصیت هایی نظیر: مالک بن مسمع بکری، احنف بن قیس، منذر بن جارود، مسعود بن عمرو، قیس بن هیثم، عمرو بن عبید بن معمر و یزید بن مسعود نهشلی فرستاد و جز احنف بن قیس و یزید بن مسعود، کسی به نامه آن حضرت پاسخ مثبت نداد. منذر بن جارود فرستاده حضرت را به ابن زیاد - که در آن زمان فرمانروای بصره بود - تحویل داد و او همان شبی که صبح آن از کوفه خارج شد وی را به دار آویخت.^(۲۶۸) دختر منذر همسر ابن زیاد بود و منذر ادعا کرد این کار را بدان جهت انجام داده که بیم داشته مبادا این پیک، از جاسوسان ابن زیاد بوده که خواسته است از اهداف و مقاصد منذر آگاه گردد.

پاسخ احنف بن قیس

وی یکی از سران و بزرگان بصره بود که طی نامه ای در پاسخ نامه امام (علیه السلام) تنها به ذکر این آیه شریف اکتفا کرد و مطلب دیگری ننوشت: (فاصبر انّ وعد الله حقّ ولا يستخفّنك الذین لایوقنون)^(۲۶۹) صبر و بردباری پیشه کن که وعده الهی حق است و افراد بی ایمان تو را به سبکسری وادارند.

این پاسخ حاکی از این است که وی تا چه پایه در برابر جور و ستم و تبهکاری های حکومت وقت، از ضعف و سستی برخوردار بوده است.

پاسخ یزید بن مسعود نهشلی

یزید بن مسعود نهشلی که شخصیت بزرگ قبایل را تشکیل می داد به ندای حق طلبانه امام حسین (علیه السلام) پاسخ مثبت داد و با الهام از ایمان و عقیده و آرمان خویش به یاری امام (علیه السلام) شتافت، وی با تشکیل گردهمایی بزرگی، قبایل هوادار خویش نظیر: بنی تمیم، بنی حنظله و بنی سعد را به آن فرا خواند و با ایراد خطابه ای در جمع آنان چنین اظهار داشت:

«(مردم!) معاویه به هلاکت رسید و خود حقیر و مرگش نیز حقارت بار بود، به هوش باشید! اینک با مردن او پایه های جور و ستم و بیداد درهم شکسته و ارکان ستم و

۲۶۸. بحار الانوار ۳۳۹/۴۴ و اعیان الشیعه ۵۹۰/۱.
۲۶۹. سیر اعلام النبلاء ۳۰۰/۳ و ۶۰ / سوره روم.

جور ویران گردید. او دستور به بیعتی داد که به پندارش بدین وسیله آن را استوار ساخته است، هیهات به هدفی که در پی آن بود برسد. او کوشید، ولی به خدا سوگند! شکست خورد، به مشورت رو آورد، ولی کامی بر نگرفت و اکنون یزید باده نوش و سرمست و سردسته تبهکاران به پا خاسته و بدون رضایت مسلمانان و بی آن که از دانش و بینش لازم برخوردار باشد، ادعای زمامداری مسلمانان را دارد و به اندازه جای پایش از حق اطلاعی ندارد و به خدای بزرگ سوگند راستین یاد می کنم که فضیلت و پاداش پیکار و مبارزه بر ضد یزید، از کار زار بر ضد مشرکان فزونتر و برتر است.

(مردم!) اینک حسین فرزند علی و نواده رسول خدا(صلی الله علیه وآله) برخوردار از شرافتی والا، بینشی ژرف، فضایی وصف ناشدنی و علمی بی کران است و با سابقه درخشان و سنّ و سال و تجربه و کار آمدی و پیوند نزدیک با رسول خدا(صلی الله علیه وآله) به خلافت سزاوارتر است. او نسبت به خردسالان مهربان و به بزرگسالان نیکی و احترام و احسان قائل است. چه رهبری نکو و پیشوایی شایسته برای مردم که خداوند حجّت خود را به وسیله او بر آنان تمام گردانده و اندرزهای خود را توسط وی به آنان رسانده است. اکنون شما از درخشش فروغ تابناک حق جلوگیری نکنید و در راه باطل گام برندارید... به خدا سوگند! اگر کسی از شما در یاری آن بزرگ مرد کوتاهی کند خدای متعال به کيفر کارش، خواری و خفت را در نسل و تبار او و بی برکتی را در عشیره و قبیله اش قرار خواهد داد و اکنون خود، پیش از همه، لباس رزم به تن کرده وزره بر می گیرم... (مردم!) هرکس در راه خدا به شهادت نرسد، سر انجام خواهد مرد و هر کس از مرگ با افتخار بگریزد، از مردن نجات نخواهد یافت، خداوند شما را مضمول وحی خویش گرداند، مرا به شایستگی پاسخ دهید.»

پس از پایان سخنان نهشلی، هر یک از سران و بزرگان قبایل به پا خاسته و مراتب پشتیبانی کامل خویش را از وی اعلان داشتند و نامه نگاری نهشلی به امام(علیه السلام) دلیل بر مجد و شرف و وارستگی آن مرد بزرگ است که در نامه اش چنین آمده:

«اما بعد؛ (اماما!) نامه (روح بخت) به دستم رسید و هر آن چه به من سفارش فرموده و مرا بدان ها فرا خوانده بودی، با همه وجودم دریافتم. در آن مرا خوانده بودی، با اطاعت و فرمانبری از تو و یاری ات، بهره ای بزرگ نصیبم شود، به راستی خداوند هیچگاه زمین را از راهنما و راهگشای راه نجات و سربلندی تهی نمی گرداند.

شما! حجت خدا بر بندگانش و امانت الهی در زمین او هستید، شما از درخت تناور احمدی به شمار می آید که وجود مقدس رسول خدا(صلی الله علیه وآله) اصل و تنه و شما شاخسار آن درخت تناورید، اینک به سوی هدفت بشتاب که با بهترین پیک او روبرو

خواهی شد، (امام!) پس از دریافت نامه ات گردن های قبیله «بنی تمیم» را برایت رام ساخته ام، آنان را چنان مجذوب اطاعت و پیروی از تو نموده ام بسان شترانی که در روز نبرد، تشنه کام و سوخته دل به آب رو می آورند، تشنه دیدار تو باشند» و قبیله «سعد» را نیز در برابر تو خاضع ساخته ام و زنگار دل های آنان را با آب باران روح افزای الهی چنان شست و شو داده ام که صیقل یافته و می درخشند» (۲۷۰)

به نقل برخی از مورخان: نامه نهشلی روز دهم محرم پس از شهادت یاران و اعضای خاندان اباعبدالله الحسین که تنها و بی یار و یاور مانده و در محاصره دشمنان قرار داشت به دست حضرت رسید. امام (علیه السلام) با قرائت نامه چنین فرمود: خداوند تو را از بیم و هراس مصون دارد و در روز تشنگی سخت رستاخیز، سیرابت گرداند.

زمانی که ابن مسعود خود را مهبای یاری با امام (علیه السلام) نمود خبر شهادت جانسوز آن بزرگوار به وی رسید و ناله و فغان سرداد و از حسرت و اندوه، جانش به لب آمد. (۲۷۱)

موضع فرماندار کوفه

نعمان بن بشیر در آن زمان فرمانروای کوفه بود و با این که طبیعت و منشی عثمانی داشت و متمایل به بنی امیه بود، ولی از خلافت یزید ناراضی بود و پس از مرگ معاویه به عبدالله بن عمر پیوست و دست به مبارزه زد و به همراه ابن زبیر کشته شد.

بر همین اساس، وی در قبال فعالیت های مسلم بن عقیل در کوفه، موضع تندی اتخاذ نکرد و در آن مرحله حساس جز خطابه ای که در حضور جمعی از مردم ایراد کرد - به نظر می رسد - آن را در جهت رفع نکوهش و تظاهر عمل به وظیفه به عنوان یکی از فرمانروایان پیرو حکومت شام، انجام داد.

وی در خطابه اش اظهار داشت:

«اما بعد؛ بندگان خدا! از خدا پروا داشته باشید و در ایجاد فتنه و تفرقه شتاب نکنید، زیرا در این صورت مردم به هلاکت می رسند، خون ها به زمین می ریزد و اموال به یغما می رود. من با کسی که به جنگم بر نخیزد سر ستیز ندارم، و نسبت به کسی که با من خصومت نکند، ستم روا نمی دارم، خفتگانان را بیدار نخواهم کرد و به فتنه و آشوب ترغیب نمی کنم، هیچ کس را به جرم و گناهی که انجام نداده و به صرف تهمت و

۲۷۰. لهوف/۳۸، اعیان الشیعه ۵۹۰/۱، بحار الانوار ۳۹۹/۴۴.

۲۷۱. لهوف/۳۸، اعیان الشیعه ۵۹۰/۱، بحار الانوار ۳۹۹/۴۴.

بدگمانی کیفر نمی‌کنم، مگر این که از من روگردان شوید و دست از بیعت خود بردارید و با پیشوای خود (یزید) به مخالفت برخیزید، به خدایی که جز او معبودی نیست، تا قبضه شمشیر در دستم بماند، شما را از دم تیغ می‌گذرانم، هر چند کسی مرا یاری نکند، ولی امید آن دارم شمار حق شناسان فزونتر از کسانی باشد که باطل آنان را به ورطه هلاکت می‌اندازد» (۲۷۲)

عبدالله بن مسلم بن ربیعہ حضرمی از هم پیمانان بنی امیه به پا خاست و گفت: ای فرمانروا! آشوب و فتنه ای را که از مردم کوفه می‌بینی، جز جنگ و خونریزی بدان سامان نمی‌دهد، این نرمخویی که تو با دشمن خود داری، دیدگاه انسان‌های عاجز و ناتوان است. نعمان در پاسخ گفت: اگر در راه اطاعت از خدا عاجز و ناتوان باشم برایم دوست داشتنی‌تر است تا از قدرتمندترین افراد، در معصیت الهی باشم» (۲۷۳)

دسته بندی هواداران بنی امیه

در آن زمان کوفه شاهد حضور گروهی از هواداران بنی امیه و مخالفان اهل بیت (علیهم السلام) بود، جمعی از منافقانی که تظاهر به پیروی از امیرمؤمنان (علیه السلام) کرده ولی دوستی و محبت امویان را در دل نهان داشتند، در جمع آنان به چشم می‌خوردند و همین امر آنان را در پی ایجاد تفرقه میان صفوف شیعیان اهل بیت و جاسوسی به سود حکومت اموی، کمک کرد. از جمله این افراد می‌توان عبدالله حضرمی را نام برد که نعمان را مورد نکوهش قرار داد و اندکی قبل آن را یاد آور شدیم.

وی طی نامه ای به یزید، بدو نوشت: «اما بعد؛ مسلم بن عقیل به کوفه آمده و پیروان حسین بن علی بن ابی طالب با او بیعت کرده اند، اگر کوفه را می‌خواهی، فردی قوی و جنگجو بدان جاگسیل دار تا دستورت را به اجرا در آورد و در مورد دشمنانت مانند تو عمل نماید، زیرا نعمان فردی ضعیف و ناتوان است و یا خود را ناتوان جلوه می‌دهد» (۲۷۴)

تاریخ نگاران می‌افزایند: عمارة بن عقیبه و سپس عمر بن سعد بن ابی وقاص نیز، نظیر آن نامه را به یزید نوشتند. (۲۷۵)

نگرانی یزید و مشورت با سرجون: (۲۷۶)

۲۷۲. الکامل فی التاریخ ۲۶۷/۳.
۲۷۳. ارشاد ۴۲/۲، انساب الاشراف ۷۷، الفتوح ۷۵/۵، عوالم بحرانی ۱۸۲/۱۳.
۲۷۴. ارشاد ۴۲/۲، اعلام الوری ۲۳۷/۱.
۲۷۵. همان.

خبرهایی که از کوفه به یزید رسید و حاکی از مخالفت مردم کوفه با حکومت اموی و بیعت با امام حسین (علیه السلام) بود، وی را به شدت نگران ساخت.
از این رو، سرجون غلام معاویه را فرا خواند و به او گفت: حسین، مسلم بن عقیل را به کوفه اعزام داشته تا برای وی از مردم بیعت بگیرد، از سویی در مورد عجز و ناتوانی نعمان سخنان ناروایی به من رسیده است، نظرت چیست؟ به نظر تو چه کسی را بر کوفه بگمارم؟ البته یزید از عبیدالله بن زیاد دل خوشی نداشت.^(۲۷۷) سرجون گفت: اگر معاویه زنده بود و در این زمینه نظر می داد آیا نظرش را پذیرا می شدی؟
یزید گفت: آری.

سرجون عهدنامه معاویه را مبنی بر فرمانروایی دادن عبیدالله بن زیاد بر کوفه را بیرون آورد و به یزید گفت: این نظر معاویه است که هنگام مرگ دستور داد به این نوشتار عمل شود. بدین ترتیب، فرمانروایی شهرهای بصره و کوفه را به عبیدالله که قبلاً از طرف معاویه فرماندار بصره بود، واگذار کرد.

یزید به سرجون گفت: همین کار را خواهم کرد و حکم عبیدالله بن زیاد را (در بصره) نزد او بفرست... سپس مسلم بن عمرو باهلی را خواست و توسط وی نامه ای به عبیدالله نوشت که در آن آمده بود: «اما بعد، طرفداران کوفی من طی نامه ای به من خبر داده اند که مسلم بن عقیل در آن سامان با گرد آوری مردم قصد دارد وحدت و

۲۷۶. سرجون غلامی مسیحی بود که معاویه وی را به عنوان کاتب و مشاور خویش انتخاب کرده بود، وی در دوران یزید که خود به آداب و رسوم مسیحیت تربیت یافته و به آن آیین نزدیکتر از دیگر مسلک ها بود هم چنان در منصب مهم خود باقی ماند. البته این نخستین باری نبود که جای انگشت اهل کتاب را در ساختار موضع گیری این زمامداران در قبال رسالت و میانی اعتقادی مسلمانان و رهبران امانت دار آن مشاهده می کنیم.
در واقع هر يك از افرادی نظیر تمیم داری (راهب مسیحی) و کعب الاحبار (یهودی) جایگاه ویژه ای نزد عمر داشتند به گونه ای که به آنان احترام قائل می شد و با آن ها به مشورت می پرداخت و بدان ها رخصت می داد افزون بر تدریس تورات و تفسیر قرآن، هر هفته قبل از نماز جمعه سخنرانی کنند و این کار در زمانی صورت می پذیرفت که اجازه نگارش و نقل احادیث رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) را به صحابه نمی داد بلکه برای این که روایات و سیره رسول خدا را منتشر سازد، آنان را در مدینه زندانی می کرد. کنز العمال حدیث ۴۸۶۵، تذکره الحفاظ در شرح حالات عمر: تاریخ ابن کثیر ۱۰۷/۸.

این داستان پردازان پس از عمر با نفوذ در دربار امویان به موقعیت های بالایی دست یافتند و با این که امام علی (علیه السلام) این افراد را همواره از مسجد بیرون رانده بود، در دربار عباسیان نیز به نشر اکاذیب می پرداختند. بعید نیست ورود بسیاری از اعتقادات انحرافی نظیر جسم دانستن خدا و عدم عصمت پیامبران و دیگر مفاهیم انحرافی که به منابع اسلامی راه یافته، نتیجه همین حضور جدی آنان با عنوان شعار اسلام و پند و موعظه فرمانروایان در عرصه اسلامی باشد.

معاویه با گزینش حاشیه نشینانی پر دامنه از اهل کتاب، انگشت نما بود، چنان که ملاحظه می کنیم سرجون کاتب و مشاورش و «أثال» پزشک معالج و «أخلط» شاعر دربار وی همه مسیحی بوده اند و شام قبل از اسلام پایتخت رومیان بیزانس بوده است. معالم المدرستین ۵۱/۲ - ۵۳.

۲۷۷. چون عبید الله بن زیاد از جمله کسانی بود که در خصوص ولایت عهدی یزید با معاویه به مخالفت برخاست. البداية و النهایة ۱۰۲/۸.

یکپارچگی مسلمانان را به هم بزند به مجرد این که نامه ام را خواندی به کوفه برو و چنان در جستجوی مسلم بن عقیل باش، که گویی در جستجوی گوهر ارزنده ای هستی، او را دستگیر نما و دست و پایش را ببند و یا او را بکش و یا تبعید کن والسلام»^(۲۷۸)

عبیدالله در راه کوفه

عبیدالله بن زیاد روز بعد با دریافت نامه یزید بن معاویه، به اتفاق مسلم بن عمرو با هلی و شریک بن اعور حارثی و غلامان و خاندانش (از بصره) راهی کوفه شدند^(۲۷۹) و مردم آن سامان در انتظار تشریف فرمایی امام حسین (علیه السلام) بودند و از آن جا که قبلا آن بزرگوار را زیارت نکرده بودند و بیشتر آن ها با شخصیت امام (علیه السلام) آشنایی نداشتند؛ ابن زیاد شتابان کوشید تا پیش از رسیدن امام حسین (علیه السلام) خود را به کوفه برساند.

وی غافلگیرانه با نهران ساختن علائم و نشان های شخصیت خویش، نقاب بر چهره و عمامه سیاه بر سر، بر مردم کوفه وارد شد و در شهر به حرکت در آمد و مردم به وی خوش آمده گفته و سلام می کردند و با سردادن شعار: ای فرزند رسول خدا! مقدمت مبارك باد، از او استقبال کردند.^(۲۸۰)

ابن زیاد از سرور و شادی مردم ناراحت شد و راه خود را به سرعت به سوی دار الاماره ادامه داد، نعمان فرمانروای شهر، از این صحنه مضطرب و پریشان شده و از فراز کاخ عبیدالله بن زیاد را به گمان این که امام (علیه السلام) است مخاطب ساخت و گفت: «تو را به خدا سوگند می دهم از این جا دور شو، به خدا سوگند! من امانت خویش را به تو نخواهم سپرد و تمایلی به نبرد با تو ندارم.»^(۲۸۱)

عبیدالله سکوت کرد و سخنی نگفت و به دار الاماره نزدیک شد، تا این که نعمان وی را شناخت و در را برایش گشود و ابن زیاد وارد دار الاماره شد و سپس در را بست و آن شب را در آن جابه سر برد و مردم کوفه نیز در دو راهی سیاسی سختی آن شب را با بیم و ترس و انتظار، سپری کردند.

۲۷۸. ارشاد ۴۲/۲ - ۴۳، اعلام الوری ۴۳۷/۱، سیر اعلام النبلاء ۲۰۱/۳.

۲۷۹. اعلام الوری ۴۳۷/۱.

۲۸۰. ارشاد ۴۳/۲، اعلام الوری ۴۳۸/۱.

۲۸۱. ارشاد ۴۳/۲، روضة الواعظین/۱۷۳، مقتل خوارزمی/۱۹۸، تهذیب التهذیب ۳۰۲/۲.

تلاش ابن زیاد در تسلط بر کوفه

مردم کوفه صبح روز بعد ناگهان با ابن زیاد که دارالاماره را با صدای «الصلاة جامعة» به اشغال خود در آورده بود، روبرو شدند و در جمع انبوه مردم، به سخنرانی پرداخت و اطاعت کنندگان و موافقان سیاست موجود را وعده فراوان و جناح مخالف حکومت یزید، را به مرگ تهدید کرد، تا آن جا که گفت: هر کس از فرمان من سرپیچی و با حکومتم به مخالفت برخیزد، با تازیانه و شمشیرم روبه رو خواهد شد.^(۲۸۲)

پس از پایان سخنانش مسئولیت جستجوی مخالفان را به حاضران سپرد و کسانی را که در انجام این عمل با او همکاری نکنند، به کیفر و قطع سهمیه بیت المال تهدید کرد و گفت: «... هر کس این افراد (مخالفان) رانزد ما آورد، متعرض او نخواهیم شد و اگر در این زمینه کسی کتباً گزارشی به ما ندهد، باید ضمانت کند که در قلمرو آنان کسی با ما مخالفت ننماید و خائنی به ما خیانت نرزد و کسی که با ما همکاری نکند، از امن و امان ما بیرون و جان و مالش برایمان حلال است و هر رئیس قبیله ای که در قلمروش فردی خائن به یزید وجود داشته باشد و او را تحویل ندهد، بر آستانه خانه اش به دار آویخته خواهد شد و نام آن قبیله از دفتر پرداخت سهمیه بیت المال حذف خواهد شد.»^(۲۸۳)

ابن زیاد میان مردم کوفه به سرسختی و قساوت معروف بود و طبیعی به نظر می رسید ورود او به این شهر و سخنرانی آتشین اش بر اندام مخالفان سیاست وی لرزه ای اندازد، از این رو، آثار دلسردی و عدم همکاری و ترس و بیم در مردم کوفه و رهبران آن ها پدیدار گشت، به همین دلیل مسلم بن عقیل در روند حرکت خویش به سمت هدف مورد نظر، به وسیله ای جدید متوسل شد و باانتقال به خانه هانی بن عروه تبلیغ و فعالیت های خویش را جز از یاران با وفایش، از دیگران نمان می داشت. هانی در آن روز رئیس قبیله مراد و در کوفه صاحب نفوذ بود و مردم به سخنان او ارج نهاده و فرمانش را می پذیرفتند.^(۲۸۴)

مسلم و ترور ابن زیاد

مسلم بن عقیل - رضوان الله علیه - حامل رسالتی والا و از اخلاق بسیار پسندیده ای برخوردار بود که آن را از خاندان نبوت آموخته بود و در جهت آشنایی به کلیه آداب و

۲۸۲. مقاتل الطالبيين/ ۹۷، اعلام الوری ۴۳۸/۱.

۲۸۳. ارشاد ۴۵/۲، فصول المهمة/ ۱۹۷، فتوح ابن اعثم ۶۷/۵.

۲۸۴. مروج الذهب ۸۹/۲ و اخبار الطوال ۲۱۳، و اعلام الوری ۴۳۸/۱.

رسوم جامعه ای که در آن می زیست، از بینش و آگاهی فوق العاده ای بهره مند بود. در موقعیتی که مسلم بن عقیل به آسانی می توانست با ترور ابن زیاد او را از سر راه بردارد، به علل و انگیزه های مختلفی، از انجام این کار سرباز زد.

روایت شده، وقتی شریک بن اعور در خانه هانی بن عروه اقامت گزید، به بیماری شدیدی گرفتار شد. عبیدالله بن زیاد با شنیدن خبر بیماری شریک به عیادت وی آمد، همین جا شریک به مسلم پیشنهاد ترور ابن زیاد را داد و بدو گفت: (مسلم!) هدف تو و پیروانت به هلاکت رساندن این فرد ستم پیشه است، که اکنون خداوند او را در دسترس تو قرار داده، او برای عیادت من بدین جا می آید، تو به پاخیز و خود را در اتاق انباری منزل مخفی ساز، تا او مطمئن شود نزد من کسی نیست، سپس بیرون بیا و او را به قتل برسان و آن گاه به دارالاماره برو به مسند خلافت تکیه بزن و هیچ يك از مردم در این خصوص با تو مخالفت نخواهد کرد.

مسلم دریافت که هانی از کشته شدن عبیدالله در خانه اش ناراضی است. از این رو، پیشنهاد شریک را پذیرا نشد و آن گاه که عبیدالله از خانه هانی بیرون رفت، شریک با آه و حسرت گفت: چرا او را نکشتی؟

مسلم گفت: دو چیز سبب این کار شد، یکی: ناراضی بودن هانی از این که عبیدالله در خانه اش کشته شود. دوم: سخن رسول خدا(صلی الله علیه وآله) را به یاد آوردم که فرمود: «ان الایمان قید الفتک لا یفتک مؤمن»^(۲۸۵) ایمان مانع قتل ناگهانی می شود و شخص با ایمان کسی را از روی غفلت به قتل نمی رساند»

خیانت به مسلم بن عقیل

ابن زیاد برای پایان دادن به حضور سیاسی و فعالیت هایی که با وجود مسلم بن عقیل، نسبت به حکومت بنی امیه خطر و تهدیدی جدی تلقی می شد، کلیه ابزار و وسایل پست و ناجوانمردانه را به کار گرفت و به سرعت دست به کار شد، تا مسلم و تمام هوادارانش را پیش از رسیدن امام حسین (علیه السلام) به کوفه، از سر راه بردارد و با این کار بتواند قیام و نهضت حضرت را به شکست وا دارد. از این رو، برای جاسوسی از فعالیت ها و یافتن مکان حضور مسلم و هوادارانش، دست به توطئه زد و موفق شد به

مخفیگاه و محل حضور آن حضرت دست یابد^(۲۸۶) و این ماجرا آغاز عقب نشینی مردم به شمار می آمد که از استقامت و پایداری در برابر جور و ستم، دست برداشتند.

عبیدالله فرمانروای جدید توانست با به کار گرفتن حيله و نیرنگ، هانی بن عروه که فرستاده حسین (علیه السلام) را پناه داده بود و به بهترین شکل ممکن از او پذیرایی نموده و در نظر خواهی و اندیشه و تدبیر با وی تشریک مساعی داشت، دستگیر نماید و پس از گفت و گوی طولانی که بین آن دو صورت گرفت وی را به شهادت رسانده و دستور داد، پیکر پاکش را در برابر دیدگان انبوه جمعیت از بلندی دارالاماره به زیر افکندند. با این عمل ترس و بیم در دل مردم راه یافت، دست از یاری خود برداشتند و همه روانه خانه های خویش شدند و گویی این قضیه اصلاً ارتباطی با آن هانداشت^(۲۸۷).

وقتی مسلم از ماجرای هانی اطلاع حاصل کرد و شاهد دست برداشتن قبیله بزرگ مذحج از یاری وی بود، با یاران خود از جایگاهش خارج و جارچی وی میان مردم، آنان را به همراهی دعوت کرد و با آن جمعیت دارالاماره را به محاصره در آورد محاصره ابن زیاد تنگتر و کار برایش فوق العاده دشوار شد، ولی با زیرکی و مکر و حيله توانست، بر این دشواری فائق آید و مردم را از اطراف مسلم پراکنده سازد.^(۲۸۸)

ابن زیاد جاسوسانی را میان مردم فرستاد تا با تظاهر به فرا خواندن مردم به حفظ امنیت و آرامش و عدم خونریزی، آنان را پراکنده سازند و در جهت به دست آوردن فرصت و متفرق ساختن نیروهای شورشی، آنان را از حرکت سپاهی گران از شام، بترسانند و وضعیت همین گونه ادامه یافت و در نتیجه، مردم از اطراف مسلم متفرق و پراکنده شدند.

مسلم با فرا رسیدن شب، با جمعی که وی را همراهی می کردند در مسجد نماز گزارد و از مسجد تنها و بی یاور و بی پشتیبان و بی آن که حتی کسی راه را بدو نشان دهد، از آن جا خارج شد. مردم در خانه های خود را به روی مسلم بستند، او در جستجوی خانه ای بود تا آن شب را در آن جا سپری کند. او که در تاریکی شب گام بر می داشت، زنی را بر در خانه اش دید که گویی در انتظار کسی بود، خود را به آن زن معرفی کرد و از او جویا شد آیا امکان دارد آن شب را در خانه اش به سر ببرد؟ آن زن

۲۸۶. اعلام الوری ۱/۴۴۰، اخبار الطوال/ ۱۷۸، مناقب آن ابوطالب ۴/۹۱، فتوح ابن اعثم ۵/۶۹، تاریخ طبری ۴/۲۷۱، انساب الاشراف/ ۷۹.

۲۸۷. الکامل فی التاریخ ۳/۲۷۱، فتوح ابن اعثم ۵/۸۳، اعلام الوری ۱/۴۴۱.

۲۸۸. سیره الانمه الائتی عشر، بخش دوم/ ۶۳، اعلام الوری ۱/۴۴۱، مناقب آل ابوطالب ۴/۹۲، الکامل فی التاریخ ۳/۲۷۱.

ضمن خوش آمدگویی به وی، او را وارد خانه اش ساخت و برایش سفره شام گسترد، مسلم از خوردن غذا امتناع ورزید. فرزند آن زن از محل حضور مسلم آگاه شده بود. از سویی، ابن زیاد برای کسانی که وی را از محل اقامت مسلم آگاه می ساخت، جایزه تعیین کرده بود، صبح زود، فرزند آن زن به سوی کاخ ابن زیاد شتافت و محل اقامت مسلم را به محمد بن اشعث اطلاع داد. به مجرد این که خبر به ابن زیاد رسید، جمع انبوهی از سربازانش (۲۸۹) را به فرماندهی ابن اشعث به محل اقامت مسلم اعزام کرد. حضرت مسلم با شنیدن مهمه جمعیت متوجه شد که سربازان دشمن در جستجوی وی هستند. از این رو، شمشیر از نیام بر آورد و از خانه بیرون آمد. سپاهیان دشمن برای دستگیری وی وارد خانه شدند. مسلم شمشیر از نیام کشید و آن ها را از خانه بیرون راند. بار دیگر بر گشته و با حضرت درگیر شدند. مسلم (علیه السلام) نیز بر آنان حمله برد، پس از آن که بدن شریف او زخم فراوان برداشت، جمعیت وی را در میان گرفته و مردی از پشت سر او نیزه وارد کرد که در اثر آن روی زمین افتاد و او را به اسارت در آورده و براستری سوار کردند و ابن اشعث شمشیر و سلاح او را بر گرفت و او را به سمت دارالاماره بردند.

وقتی بر ابن زیاد وارد شد بر او سلام نکرد. پس از آن گفت و گویی طولانی میان آن دو صورت گرفت که حضرت مسلم - رضوان الله علیه - با آرامش و اطمینان و بی پروا سخن می گفت و دلایل قوی اقامه می کرد، به گونه ای که ابن زیاد را به عجز و ناتوانی کشاند و رگ های گردنش بر جسته و به خشم آمد و علی و حسن و حسین (علیهم السلام) را ناسزا گفت. سپس به مأمورانش فرمان داد، مسلم را بر بلندای ساختمان دارالاماره برده و به قتل برسانند و پیکر بی جانش را میان مردم بر زمین بیفکنند و در کوچه و خیابان های کوفه بکشانند و سپس در کنار هانی بن عروه به دار آویزند و مردم کوفه ساکت و آرام، تماشاگر صحنه بودند و گویی از ماجرای مسلم هیچ گونه اطلاعی ندارند!

مسلم از محمد بن اشعث خواست تا طی نامه ای به امام حسین (علیه السلام) وی را در جریان اوضاع کوفه قرار دهد و به او سفارش نماید از آمدن به آن دیار خود داری کند، ابن اشعث نیز به مسلم چنین و عده ای داد ولی به وعده اش وفا نکرد. (۲۹۰)

۲۸۹. بنا به نقل «ارشاد»: تعداد آنان هفتاد نفر بود.

۲۹۰. برای شرح بیشتر به اعیان الشیعه ۵۹۲/۱، اعلام الوری ۴۴۲/۱، الکامل فی التاریخ ۳۲/۴، الفتوح ۸۸/۵ تاریخ طبری ۲۸۰/۴، مقاتل الطالبیین/ ۹۲.

مبحث پنجم: حرکت امام(علیه السلام) به عراق

کوفه را که ابن زیاد در آن دست به خیانت زد و پیروان امام حسین (علیه السلام) را تحت پیگرد قرار داده می گذاریم و می گذریم و به مکه باز می گردیم تا حرکت کاروان اباعبدالله الحسین (علیه السلام) را تا کربلا و حادثه بزرگ آن پی بگیریم.

به گفته تاریخ نگاران حضرت مسلم - رحمة الله علیه - روز سه شنبه هشتم ذی حجه سال ۶۰ در کوفه دست به قیام زد و روز چهارشنبه نهم همان ماه در روز عرفه به شهادت رسید و حرکت امام حسین(علیه السلام) از مکه به عراق پس از اقامت وی در باقیمانده ماه شعبان و رمضان و شوال و ذی قعدة و هشت روز از ذی حجه سال ۶۰ در مکه دقیقاً همان روز قیام حضرت مسلم - روز ترویج - صورت پذیرفت و در مدت اقامت حضرت در مکه چند تن از مردم حجاز و بصره به خاندان و هوادارانش افزوده شدند .

هنگامی که امام حسین (علیه السلام) تصمیم گرفت رهسپار عراق گردد، خانه کعبه را طواف کرد و سعی بین صفا و مروه انجام داد و از احرام خارج شد و آن را عمره قرار داد. زیرا از بیم این که مبدا دستگیر شود و او را نزد یزید بن معاویه بفرستند، کامل کردن حج برایش میسر نبود. از این رو، حضرت به اتفاق اعضای خاندان و فرزندان و پیروان، حرکت خویش را آغاز کرد و تا آن زمان هنوز خبر شهادت حضرت مسلم به وی نرسیده بود. (۲۹۱)

گزینش هجرت به عراق

با همه تحلیل و بررسی هایی که پیرامون اوضاع جامعه کوفه صورت گرفته و منفی بافی هایی که اغلب آن ها را تحلیگران، بدون جزم و یقین پیش گویی کرده اند، ولی ما

بر این باوریم که وجود مقدس اباعبدالله الحسین (علیه السلام) هجرت به عراق را به علل و انگیزه هایی برگزید که به مواردی از آن می توان اشاره می شود:

۱ . تکلیف الهی در مورد از میان بردن جور و ستم و انجام امر به معروف و نهی از منکر، بی استثنا همه مسلمانان را شامل می شود، ولی ما در هیچ يك از متون تاریخی به موضوعی برنخوردیم که دلالت داشته باشد یکی از کشورهای اسلامی غیر از کشور عراق در جهت رویارویی با حکومت بنی امیه از آغاز ظاهر شدن آنان در عرصه سیاسی و انقراض شان، اقدامی انجام داده باشد.

۲ . امام حسین (علیه السلام) تنها در آن روز که از او درخواست بیعت با یزید شد، برای رویارویی با ستم و بیداد امویان قیام و در جهت زنده نگاه داشتن رسالت اسلامی، دعوت خویش را اعلان نکرد بلکه دعوت آن بزرگوار درگذر زمان، فراتر از آن چه یاد شد، امتداد داشت.

ما به هیچ متن تاریخی بر نمی خوریم که دلالت داشته باشد یکی از ملل مسلمان جهان اسلام غیر از مردم عراق به ندای امام حسین (علیه السلام) و نهضت آن حضرت پاسخ مثبت داده باشند، بلکه دعوت های فراوان و اصرار و پافشاری که از ناحیه مردم آن سامان متوجه امام (علیه السلام) بود، حاکی از دوستی و خیر خواهی و آمادگی حمایت از قیام، و نهضت آن بزرگوار و رویارویی با حکومت فاسد اموی تلقی می شد.

۳ . امام حسین (علیه السلام) قادر به گزینش و انتخاب سرزمینی دیگر غیر از عراق نبود، زیرا بقیه سرزمین ها یا در گرایش ها و سیاست های امویان، با آن ها موافق بودند و یا تسلیم و شکست خورده و از آمادگی همراهی با نهضت حسینی برخوردار نبودند. نظر به این که بیشتر ملل جهان اسلام در آن زمان کفر پیشه بوده و یا تازه به اسلام گرویده و یا غیر عرب هایی بودند که همزیستی و همگرایی با آنان بسیار دشوار به نظر می رسید و همین امر به تباهی کشاندن قیام و تلاش های امام (علیه السلام) می انجامید.

۴ . شهر کوفه مجموعه گروه هایی از افراد با ایمان و شایسته را در خود جای داده بود که تربیت یافته مکتب امام علی (علیه السلام) بودند و پایگاه مردمی علاقه مندان به اهل بیت (علیهم السلام) را تشکیل می دادند امام حسین (علیه السلام) که می دانست خواه نا خواه کشته خواهد شد، باقیام خود خواست خویش به هدر نرود، چنان که هدفش عمق بخشیدن به ایمان در دل مردم و ریشه دار ساختن دوستی و محبت اهل بیت (علیهم السلام) بود و عراق مناسب ترین خاستگاه این اهداف به شمار می آمد و پس از شهادت امام حسین (علیه السلام) به سرعت در این سرزمین نهضت و شورش پدیدار شد، و کشور عراق در

سال های بعد در جهت گسترش اصول و مبانی اسلام و فضایل اهل بیت (علیهم السلام) به سراسر جهان اسلام، به پایگاه و مرکزی پهناور تبدیل شد.

۵. اگر امام حسین (علیه السلام) کشوری غیر از عراق را انتخاب کرده بود، آثاری منفی در پی داشت زیرا دشمنان و بدخواهان اسلام و اهل بیت آن را مایه ننگ و عار به شمار می آوردند تا از مقام و منزلت امام (علیه السلام) و ارزش اهداف بلند آن بزرگوار بکاهند و رفتن امام به سرزمینی دیگر را به فرار از رویارویی قطعی، تفسیر و توجیه می کردند در صورتی که هدف امام (علیه السلام) زنده کردن روند حرکت رسالت و فضایل والای اخلاقی و برانگیختن روح پرخاشگری و عصیان در برابر ستم و بیداد و ستم پیشگان به شمار می رفت. به فرض اگر امام (علیه السلام) سرزمین دیگری انتخاب کرده بود، سلطه حکومت اموی بر او چنگ می انداخت و بی آن که اهداف رسالتی را که به خاطر آن بدان دیار آمده بود عملی سازد، وی را از سر راه بر می داشت.

۶. از آن جا که مردم عراق همواره با امویان در کشاکش بوده و دست و پنجه نرم می کردند، فضای آن دیار برای انتشار نهضت انقلابی ابا عبدالله الحسین (علیه السلام) و افکار و اندیشه آن بزرگ مرد، کاملاً آماده بود. و از همین جا بود که بنی امیه رسوا، و اعمال ننگین آنان که در پوشش شرع و دین انجام می پذیرفت فاش گردید، به گونه ای که حتی گرایش های عاطفی مورد ادعای مردم عراق خود، یکی از علل و انگیزه های دوام و استمرار شعله ور بودن نهضت حسینی و پیام های آن به شمار می آمد که تا کنون شاهد آن هستیم.

البته شاید علل و اسباب دیگری نیز وجود داشته باشد که ما بدان پی نبرده ایم، به ویژه وقتی ملاحظه می کنیم امام حسین (علیه السلام) با برهان و دلیل، از فرجام مبارزه خود کاملاً آگاهی داشت و از چگونگی ساختار اجتماعی و سیاسی جامعه ای که با بینش سیاسی فوق العاده اش به سمت آن در حرکت بود، اطلاع داشت و با سخنان خیرخواهانه ای که برخی از شخصیت ها بدو پیشنهاد دادند، افزون بر عصمت و مصونیت آن حضرت از هر گونه خطا و لغزش و هوا و هوس - به نحوی که ما معتقدیم - بنابراین و با تنها گذاشتن حضرت هر چند با جنایت فجیعی که صورت گرفت و مردم از یاری امام دست برداشته و لگه ننگینی را در دنیا و آخرت بر دامن خود نهادند، ولی گزینش و انتخاب عراق از ناحیه امام به عنوان خاستگاه نهضت و قیامش با بینش کامل و برنامه ریزی دقیقی صورت گرفته است.

سخنان امام (علیه السلام) به هنگام وداع مکه

زمانی که امام حسین (علیه السلام) تصمیم گرفت مکه را به قصد عراق ترك گوید، سخنانی ایراد فرمود که برخی از آن‌ها در پاسخ کسانی که خیرخواهانه و یا نکوهشگرانه، قصد داشتند وی را از رفتن به عراق باز دارند، عنوان شده است. سخنان امام (علیه السلام) که به طور کلی متوجه توده مردم بود، چنین آمده است:

۱. عبدالله بن عباس در مورد حرکت امام حسین (علیه السلام) به سمت عراق، از آن بزرگوار روایت کرده که فرمود:

به خدا سوگند! دشمنان، از من دست بر نخواهند داشت تا خونم را بریزند و هرگاه به چنین عملی دست بزنند، خداوند دژخیمی را بر آنان مسلط گرداند تا آن‌ها را چنان به ذلت و پستی بکشانند که مانند کهنه پارچه زنان، بی اعتبار شوند. (۲۹۲)

۲. محمد حنفیه در مدینه حضور داشت، وقتی از تصمیم امام در جهت رهسپاری به عراق اطلاع یافت، راهی مکه و در همان شبی که فردای آن امام (علیه السلام) تصمیم حرکت داشت، وارد مکه شد و بلافاصله خدمت برادر رسید و به محضر او عرضه داشت: «برادر! شما خود به خوبی آگاهید که مردم کوفه به پدر و برادرت خیانت ورزیدند، من از آن بیم دارم که تو نیز به سرنوشت آنان دچار گردی، اگر تصمیم داشته باشی در مکه بمانی، گرامیترین مردم نسبت به حرم و بیش از همه از امنیت برخوردار خواهی بود.»

امام (علیه السلام) در پاسخ فرمود:

بیم آن دارم که یزید بن معاویه مرا ترور نماید و بدین وسیله کسی باشم که به واسطه ریخته شدن خونش، حرمت این خانه (کعبه) بشکند.

محمد عرضه داشت: «اگر از این قضیه بیم داری، به سمت یمن و یا برخی مناطق دور دست و بیابانی برو تا از امنیت بیشتری برخوردار باشی و کسی به تو دست نیابد.» امام (علیه السلام) فرمود: در آن چه گفتمی خواهم اندیشید.

سحرگاهان به محمد حنفیه خبر رسید که حضرت رهسپار عراق است، وی که مشغول وضو گرفتن بود به گریه افتاد و شتابان خود را به برادر رساند، مهار شتر را گرفت و عرضه داشت: «مگر قول ندادی در آن چه به شما پیشنهاد دادم بیندیشی؟» امام (علیه السلام) فرمود:

چرا قول دادم، ولی پس از آن که تو از من جدا شدی رسول خدا(صلی الله علیه وآله) به خوابم آمد و فرمود: حسین! راهی را که قصد داری، در پیش گیر، زیرا مشیت و اراده خدا بر این تعلق گرفته که تو را کشته دست دشمن ببیند.

محمد عرض کرد: همراه بردن این زنان و کودکان چه توجیهی دارد، که تو با این وضع رهسپار آن دیار شوی؟

امام (علیه السلام) در پاسخ فرمود: خداوند خواسته است که آنان را نیز اسیر دشمنان ببیند.^(۲۹۳) البته در جامعه عربی و اسلامی، برای امام حسین (علیه السلام) به همراه بردن خانواده اش چندان شگفت آور به نظر نمی رسید، زیرا عرب ها در جنگ و نبردها خانواده هایشان را با خود به همراه می بردند و شخص پیامبر نیز در غزواتش چنین می کرد و میان همسران خویش قرعه می انداخت و آنان را با خود می برد، ولی در مورد وجود مقدس اباعبدالله الحسین (علیه السلام) همراه بردن اعضای خانواده اش نوعی اتمام حجت قوی بر مسلمانان در جهت یاری کردن آن حضرت تلقی می شد و معنایش این بود که اگر دوستدار حسین (علیه السلام) به شمار می آیند و سعی در یاری و دفاع از آن بزرگوار دارند، اکنون که میان خانواده اش قرار دارد، سزاوارتر به یاری و کمک است، هر چند با شخص آن حضرت مخالفت داشته باشند، ولی زن و فرزند او که دختران رسول خدا(صلی الله علیه وآله) هستند، گناهی مرتکب نشده اند، به ویژه که به ادعای امویان، اختلاف تنها بر سر خلافت بوده است.

۳ . به گفته تاریخ نگاران هنگامی که امام حسین (علیه السلام) تصمیم گرفت، از مکه بیرون رود، خطابه ای ایراد کرد که در آن آمده است:

«خَطُّ الموتِ على ولدِ آدمٍ مَخَطُ الفلادةِ على جيدِ الفتاةِ، و ما اولهني الى اسلافي اشتياقِ يعقوبِ الى يوسف، و خير لي مصرع انا لاقية، كائني بأوصالي تقطعها عسلان الفلوات بين النواويس و كربلاء، فيملان مني اكراشاً جوفاً و أجرية سغباً، لا محيص عن يوم خط بالقلم رضا الله رضانا اهل البيت، نصبر على بلانه و يوفينا أجور الصابرين، لن تشد عن رسول الله(صلی الله علیه وآله) لحمته و هي مجموعة له في حظيرة القدس، تقرّبهم عينه، و يُنجزهم وعده، من كان باذلاً فينا مهجته و موطناً على لقاء الله نفسه فليرحل معنا، فإني راحل مصباحاً ان شاء الله تعالى»؛^(۲۹۴)

۲۹۳ . لهوف/ ۲۷، اعيان الشيعه ۱/ ۵۹۲، بحار الانوار ۴۴/ ۳۶۴.
۲۹۴ . احقاق الحق ۱۱/ ۵۹۸، كشف الغمه ۲/ ۲۰۴.

ای همراهان! مرگ و رخت بر بستن از این دنیای ناپایدار، برای فرزندان آدم چونان گردنبندی است که بر گردن دختر کان جوان آویخته گردد، به همان اندازه که یعقوب به دیدار یوسفش اشتیاق داشت، من نیز مشتاق دیدار نیای خود هستم، برایم قربانگامی برگزیده شده که در آن فرود خواهم آمد، گویی با چشم خود می بینم گرگان درنده بیابان «نوایس» و «کربلا» پیکرم را پاره پاره کرده و بدین وسیله شکم های گرسنه و انبان های تهی خود را پر می کنند، از فرا رسیدن روزی که با قلم تقدیر الهی به نگارش در آمده، راه گریزی نیست، خشنودی خدای مهربان، خشنودی ما خاندان رسالت است، بر آزمون و امتحانش بردباری پیشه می کنیم و او قطعاً پاداش بزرگ بردباران را به ما عنایت خواهد کرد. میان پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) و پاره های تن او، هیچ گاه جدایی حاصل نخواهد شد، بلکه همگی در بهشت برین جای دارند، که دیده اش به وجود آن ها روشن می گردد و وعده و نویدش به واسطه آنان جامه عمل می پوشد (مردم!) هر يك از شما که آمادگی دارد تا خودش را در راه آرمان بلند ما ایثار نماید، جانش را برای دیدار با خدا بر طبق اخلاص نهد، می تواند همراهی ما را برگزیند، زیرا به خواست خدامن بامداد فردا (به سوی عراق) حرکت خواهم کرد.

امام (علیه السلام) در این سخنان در راستای عمل به تکلیف الهی تصمیم خود را مبنی بر عدم بیعت با یزید و سبب بیرون رفتن خویشتن را از مکه تشریح می کند، و از سر نوشتی که در انتظار وی و تمام اعضای خاندان اوست خبر می دهد، و آن دسته از کسانی که جان خویش را بر طبق اخلاص نهاده اند، به پیوستن به جمع خود فرا می خواند و آشکارا، رضایت الهی را در رضایت و خرسندی خاندان رسول خدای دانند.

خلاصه قیام در يك نامه

امام حسین (علیه السلام) به عنوان رهبری دینی و آگاه و ایثارگری با عظمت و انقلابگری که در راه عقیده و آرمان خویش دست به قیام زد؛ با دور اندیشی و تدبیر تصمیم گرفت از مکه رهسپار عراق گردد و در این جهت بخش بزرگی از اهداف و علل و انگیزه های نهضت خویش را تشریح نمود و خبر آن سراسر جهان اسلام را فرا گرفت.

امام (علیه السلام) طی نامه ای به بنی هاشم در مدینه، آنان را به استفاده از آخرین فرصت به دست آمده، به یاری دین اسلام و مبانی و ارزش های الهی و درخشیدن در سپهر ایثار و از خود گذشتگی در دنیا، و جاودان ماندن یاد و نام نیک آنان، به عنوان

سمبل حق و عدالت و ذلت ناپذیری و توفیق دست یابی به برجسته ترین درجات بهشت در آخرت، فرا خواند. در این نامه پس از یاد و نام خدا، چنین آمده است:

«من الحسين بن عليّ الی اخیه محمد و من قبله من بنی هاشم اما بعد؛ فانه من لحق بی منکم استشهد، و من لم یلحق بی لم یدرک الفتح و السلام»؛^(۲۹۰)

از حسین بن علی به برادرش محمد حنفیه و سایر بنی هاشم، اما بعد، هر یک از شما در این راه به من پیوند، قطعاً شربت شهادت خواهد نوشید و آن کس که همراهی مرا برنگزیند، هیچ گاه به پیروزی و سرافرازی دست نخواهد یافت.

با رسیدن نامه امام (علیه السلام) به بنی هاشم در مدینه، جمعی از آنان برای پیوستن به آن حضرت و دست یابی به پیروزی و توفیق شهادت در رکاب گل خوشبوی رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) به حرکت در آمدند.^(۲۹۱)

دشمن در جستجوی امام (علیه السلام)

امام حسین (علیه السلام) از مکه چندان فاصله نگرفته بود که دسته ای از مأموران دشمن به دستور عمرو بن سعید، به فرماندهی یحیی بن سعید، به تعقیب آنان پرداختند، تا امام (علیه السلام) را از سفر باز دارند در بین راه میان دو طرف جنگ و گریزهایی رخ داد و هر طرفی به دفاع از خود پرداخت، و با تازیان به زد و خورد پرداختند و امام حسین (علیه السلام) و یارانش در برابر آنان به شدت از خود پایداری نشان دادند.^(۲۹۲)

در تنعیم

کاروان حسین (علیه السلام) بدون این که مسیر خود را تغییر دهد هم چنان به حرکت خویش ادامه داد. در مسیر راه شان در منطقه تنعیم^(۲۹۳) به کاروانی حامل هدایایی برای یزید بن معاویه برخوردند که آن ها را از یمن به شام می بردند، امام حسین (علیه السلام) از مسئولین کاروان چندین شتر برای باروبنه و یاران خود از آنان اجاره کرد و به صاحبان شتر فرمود:

هر کس از شما دوست داشته باشد ما را به سوی عراق همراهی کند، کرایه شترانش را تا آن جا بدو خواهیم پرداخت و در این سفر از رفتار نیک و احسان ما بهره مند خواهد گشت و هر کس بخواهد در بین راه از ما جدا شود، کرایه وی را تا همان جا که آمده بدو می پردازیم.^(۲۹۴)

۲۹۰. مناقب آل ابوطالب ۴/۷۶، بصائر الدرجات/ ۴۸۱، دلایل الامامه/ ۷۷.

۲۹۱. تاریخ ابن عساکر به بیان شرح حال امام حسین ع مراجعه شود.

۲۹۲. ارشاد ۲/۹۸.

۲۹۳. محلی در مکه خارج از حرم بین مکه و سرف در دو فرسخی مکه، معجم البلدان ۲/۴۹.

۲۹۴. ارشاد ۲/۶۸.

بدین ترتیب، عده ای حضرت را همراهی کرده و دسته ای پذیرای آن نشدند.

در منطقه صفاح

امام (علیه السلام) به راه خویش ادامه داد تا به منطقه «صفاح»^(۳۰۰) رسید و در آن جا به فرزدق شاعر برخورد و وضعیت مردم کوفه را از او جویا شد، فرزدق بدو عرضه داشت: دل های مردم با شما و شمشیرهایشان با بنی امیه است و مقدرات در پیشگاه خداست.

امام (علیه السلام) فرمود:

(فرزدق)! درست گفתי، قدرت در دست خداست و او هر زمان فرمان تازه ای دارد، اگر رخدادها بر طبق مراد باشد، خدا را در قبال نعمت هایش سپاسگزاریم و در سپاس و شکر گزاری اش مدد کارماست و اگر پیش آمدها مانع دست یابی به اهدافمان شد نیز، آن کس که دارای نیّتی راستین و اهل تقوا و پروا پیشه است، از مسیر صحیح خارج نگردیده است.^(۳۰۱)

امام (علیه السلام) هم چنان با عزم و اراده به راه خویش ادامه داد و سخنان فرزدق در زمینه بریدن مردم از او و هماهنگی با امویان، وی را از تصمیم خود منصرف نساخت.

نامه امام (علیه السلام) به مردم کوفه

هنگامی که امام حسین (علیه السلام) به «حاجر» در منطقه بطن ذی الرمه - یکی از توقف گاه های حاجیانی که از صحرا و بیابان وارد می شوند - رسید، طی نامه ای به پیروانش در کوفه خواست آنان را از جریان آمدنش آگاه سازد و هنوز خبر شهادت مسلم بن عقیل به آن حضرت نرسیده بود. متن نامه بدین شرح است:

بسم الله الرحمن الرحيم

از حسین بن علی به برادران با ایمان و مسلمانان، درود بر شما!
خدای یکتا را در پیشگاه شما سپاس می گویم که جز او معبودی وجود ندارد.
اما بعد؛ نامه مسلم بن عقیل به دستم رسید و مرا در جریان دیدگاه به حق و گردهمایی سران و بزرگان مبنی بر یاری رسانی و مطالبه حقوق به یغما رفته ما قرار داد، از خدای متعال مسئلت دارم فرجام کار ما را به خیر گرداند و در این راستا بزرگترین پاداش را به شما عنایت فرماید، من

۳۰۰. محلی بین حنین و علانم و نشانه های حرم، سمت چپ ورودی مکه از طریق مشاش. معجم البلدان ۳/ ۴۱۲ .
۳۰۱. مقتل مقرر/ ۲۰۳، البدایة و النهایه ابن کثیر ۸/ ۱۸۰، در بیان خروج حسین (علیه السلام) به سمت عراق.

نیز روز سه شنبه هشتم ذی حجه روز ترویج از مکه به سویتان رهسپار شدم، با رسیدن بیکم نزدتان، به سرعت کارهایتان را سر و سامان دهید و در انجام آن ها بکوشید، که من خود نیز در چند روز آینده، نزد شما خواهم آمد والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته» و نامه را توسط قیس بن مسهر صیداوی به کوفه فرستاد. (۳۰۲)

اقدامات جنایت آمیز امویان

خبر حرکت امام (علیه السلام) به سمت کوفه میان مردم منتشر شد و موقعیت امویان دچار آشفتگی شد و نیروهای حاکم احساس بیم و هراس نموده و خود را در تنگنا دیدند، سوارانی که از راه می رسیدند، اخبار مربوط به حسین (علیه السلام) انقلابگر بزرگ را بازگو می کردند. بدین ترتیب، خبر به عبیدالله بن زیاد رسید، وی نیروها و سربازانش را بسیج کرده و طرحی را به اجرا گذاشت که راه بر امام حسین (علیه السلام) ببندد و از رسیدن آن حضرت به کوفه جلوگیری به عمل آورد. از این رو رئیس پلیس خود حصین بن نمیر تمیمی را به اجرای این مأموریت، موظف ساخت، حصین منطقه ای استراتژیک انتخاب کرد تا بتواند از آن جا بر مسیر حرکت امام (علیه السلام) مسلط باشد، به همین دلیل در منطقه قادسیه فرود آمد و آن جا را مقر فرماندهی خود قرار داد.

دستگیری و شهادت قیس بن مسهر

قیس بن مسهر صیداوی نامه امام (علیه السلام) را به کوفه برد، وقتی به قادسیه رسید، حصین بن نمیر، او را دستگیر و نزد عبیدالله بن زیاد فرستاد، عبیدالله به قیس گفت: باید بر منبر بالا روی و حسین بن علی دروغگو را ناسزا بگویی، قیس بر فراز منبر رفت و حمد و ثنای خدا را به جا آورد و سپس اظهار داشت: (مردم!) حسین بن علی بهترین آفریده خدا، فرزندان فاطمه دخت نبی اکرم (صلی الله علیه وآله) است و من فرستاده او نزد شما هستم و در منطقه «حاجر» از آن بزرگوار جداشدم، اکنون شما بدو پاسخ مثبت دهید، پس از آن عبیدالله زیاد و پدرش را لعنت فرستاد و برای علی بن ابی طالب آمرزش خواست و بر او درود فرستاد. در پی این سخنان، عبیدالله فرمان داد او را از فراز دار الاماره به زیر افکنند، مأموران، بیکر پاک قیس را به زمین افکندند و قطعه قطعه کردند. (۳۰۳)

روایت شده!

قیس بن مسهر، دست بسته به زمین افکنده شد و استخوان های او در هم شکست، هنوز

۳۰۲. ارشاد ۷۰/۲، البدایة و النهایة ۱۸۱/۸، بحار الانوار ۳۶۹/۴۴.

۳۰۳. ارشاد ۷۱/۲، مثير الاحزان/ ۴۲، البدایة و النهایة ۱۸۱/۸.

رمقی در بدنش باقی مانده بود که مردی به نام عبدالملک بن عمیر لخمی از راه رسید و سر او را از بدن جدا ساخت، وقتی علت این کار را از او جویا شدند و مورد نکوهش قرار گرفت، در پاسخ گفت: خواستم او را راحت کنم.

باز هیر بن قین

کاروان امام (علیه السلام) به منطقه «زرود» رسید و ساعاتی در آن جا درنگ کرد، زهیر بن قین بجلی که از هواداران عثمان به شمار می آمد و در آن سال حج انجام داده بود، در همان نزدیکی فرود آمد. کاروان زهیر به موازات کاروان امام در حرکت بود ولی از بیم اجتماع با امام تمایل نداشت با امام در يك منزل فرود آید، ولی ناگزیر شد در نزدیکی کاروان اباعبدالله الحسین (علیه السلام) فرود آید، امام (علیه السلام) کسی را نزد وی فرستاد و او را پیش خود فرا خواند و در لحظه ورود فرستاده امام، زهیر و همراهانش مشغول غذا خوردن بودند، فرستاده، پیام امام را به او ابلاغ کرد، همراهانش به وحشت افتادند و لقمه های غذایی را که در دست داشتند به زمین افکنده و کاملاً سکوت اختیار کردند. همسر زهیر به شوهر گفت: سبحان الله پسر دختر پیامبر کسی را در پی تو می فرستد و تو از رفتن به نزدش خود داری می کنی؟ اکنون باید نزد آن بزرگوار بروی و سخنانش را بشنوی و برگردی.

زهیر خدمت امام (علیه السلام) رسید، دیری نپایید که مسرور و شادمان با چهره ای شکفته به کاروان خود بازگشت و دستور داد خیمه اش را برکنند و بارو بنه و مرکب و اثاثیه او را به سمت کاروان امام حسین منتقل سازند و آن گاه به همسرش گفت: تو از این لحظه طلاق داده هستی و می توانی به خانواده ات بپیوندی و دوست دارم از ناحیه من جز خوبی به تو نرسد و به یارانش گفت: هر يك از شما دوست دارد مرا همراهی کند، با من بیاید و گرنه، این آخرین دیدار ماست و اکنون سخنی با شما دارم بدان گوش فرا دهید.

ما زمانی در جنگی دریایی شرکت جستیم و خداوند برای ما فتح و ظفر نصیب کرد و به غنایمی دست یافتیم. سلمان فارسی رحمة الله علیه به ما گفت: آیا واقعاً از فتح و گشایش و غنایمی که به دست آورده اید بسیار شادمانید؟

در پاسخ گفتیم: آری؛

وی گفت: اگر شما سرور جوانان خاندان نبی اکرم را ببینید، از جنگ و غنایمی که امروز به دست آورده اید، شادمانتر خواهید شد. آری، اکنون (همان روز فرار سیده) من شما را به خدا می سپارم.

گفته اند: به خدا سوگند! زهیر رحمة الله علیه همواره در رکاب امام حسین(علیه السلام) بود تا به فیض شهادت نایل آمد. (۳۰۴)

اطلاع امام (علیه السلام) از پیمان شکنی مردم

شهر کوفه در اضطراب و آشفتگی به سر می برد و آثار و نشانه های عقب نشینی جدی آشکار می گشت و توازن قدرت به سود سلطه گران اموی آغاز شده و ضعف و سستی و از هم پاشیدگی به تشکیلات جبهه مخالف، راه یافته بود و آدم کشی و جاسوسی و رشوه، بیداد می کرد.

بدین ترتیب، جبهه مخالف، فرو پاشید و بیعت کنندگان پیمان شکستند و مسلم بن عقیل، هانی بن عروه و قیس بن مسهر صیداوی به شهادت رسیدند و مختار بن عبیده ثقفی به زندان افتاد و اوضاع کوفه به آشفتگی قبلی بازگشت.

امام حسین (علیه السلام) هم چنان به راه خود ادامه می داد و اخبار و اطلاعات جدیدی از روند پیشامدها نداشت. از این رو، عبدالله بن یقطر را نزد مسلم فرستاد تا وضعیت را برایش روشن تر اعلام کند، ولی در مسیر خود در منطقه ای به نام «ثعلبیه» از شکست قیام و شهادت مسلم بن عقیل اطلاع حاصل نمود. دومین فرستاده امام (علیه السلام) به نزد مسلم نیز توسط سربازان حصین به اسارت در آمد و پیش عبیدالله بن زیاد انتقال یافت و او نیز در پایداری و مقاومت و بی باکی و اخلاص، نظیر اولین فرستاده حسین (علیه السلام) به شمار می رفت.

خبر اسارت و شهادت فرستاده حضرت در منطقه «زباله» به امام رسید و هم چنان اخبار پیمان شکنی جدی پدیدار گشت. حضرت از پیمان شکنی مردم احساس تنهایی نمود. از این رو، در جمع یاران و اعضای خاندان خویش به ایراد سخنرانی پرداخت تا آنان را از رخدادهای جاری آگاه سازد و حقایق را فرا روی آنان قرار دهد تا در کار خود با دور اندیشی تصمیم بگیرند و بدان ها فرمود:

به نام خداوند بخشنده مهربان، اکنون خبر دردناک و فاجعه انگیز شهادت مسلم بن عقیل و هانی بن عروه و عبدالله یقظر به دستمان رسید، پیروان ما در حقیقت دست از یاری ما بر داشته اند و اینک هر يك از شما بخواهد می تواند بدون هیچ مشکلی به خانه و کاشانه خویش باز گردد و من بیعتم را از او برداشتم.

مردم از اطراف حضرت پراکنده شده و به این سو و آن سو رفتند، تنها کسانی که از مدینه حضرت را همراهی کرده و اندک افرادی که در مسیر راه به آن بزرگوار پیوسته بودند، باقی ماندند، آن چه سبب شد امام (علیه السلام) دست به این کار بزند حضور گروهی از اعراب در جمع یاران حضرت بود که امام (علیه السلام) به خوبی می دانست این افراد به تصور این که حضرت به شهری رو می آورد که مردم اش کاملاً مطیع و فرمانبردار آن حضرت اند، وی را همراهی کنند. از این رو، می خواست آنان را از ماجرا آگاه سازد تا بدانند در چه راهی گام بر می دارند^(۳۰۵) و از سر نوشت خویش با خبر باشند. با فرا رسیدن وقت سحر، امام (علیه السلام) به یارانش فرمان داد آب فراوانی با خود بگیرند و به راه افتند.

برخورد امام حسین (علیه السلام) باخرّ

امام حسین (علیه السلام) که به اتفاق باقیمانده یاران وفادار و اعضای خاندان و عموزادگانش در حرکت بود ناگهان در اثناء راه مشاهده کردند، از مسافت دور سیاهی ای به سمت آنان می آید. برخی تصور می کردند سیاهی نخل هاست، ولی نه تنها درختان خرما نبود بلکه سیاهی لشکریانی بود که به سوی آنان پیش می آمدند. دیری نپایید که کاملاً متوجه شدند سیاهی ای که به سمت آنان می آمد، يك هزار سرباز ابن زیاد هستند که به دستور وی به فرماندهی حرّ بن یزید ریاحی برای بستن راه بر امام حسین (علیه السلام) و بردن وی به مسیر دلخواهشان، بدین سامان آمده اند. هنگامی این سپاه به کاروان امام حسین (علیه السلام) نزدیک شد حضرت از آنان پرسید برای انجام چه کاری بدین جا آمده اند؟

حرّ در پاسخ گفت: ما مأموریت داریم، شما را همراهی کرده و دست از شما بر نداریم تا در بیابانی خشک و بی آب و علف و حصار، فرود آوریم و یا به حکومت یزید و عبیدالله بن زیاد تن در دهید.^(۳۰۶)

۳۰۵. ارشاد ۷۵/۲ - ۷۶، البدایة و النهایة ۱۸۲/۸، اعیان الشیعة ۵۹۵/۱.

۳۰۶. تاریخ طبری ۳/۳۵۵، مقتل خوارزمی ۲۲۹/۱، البدایة و النهایة ۱۸۶/۸، بحار الانوار ۳۷۵/۴۴.

بین دو طرف گفت و گو و مشاجره ای طولانی رخ داد که در آن به نتیجه قطعی مورد رضایت دو طرف دست نیافتند و حرّ به امام حسین (علیه السلام) رخصت نداد به حجاز باز گردد و یا راهی را که به کوفه منتهی می شد، ادامه دهد و امام حسین (علیه السلام) نیز از تسلیم شدن به یزید و ابن زیاد سر باز زد. (۳۰۷)

از جمله سخنانی که امام حسین (علیه السلام) در جمع آنان ایراد فرمود، این بود:

مردم! نامه هایی که شما توسط پیک های خود فرستاده بودید، مرا به این جا آورد، خود در آن ها نوشته بودید به سوی ما بیا که پیشوا و رهبری نداریم، شاید خداوند به واسطه حضور تو ما را به هدایت و حق رهنمون گردد، اکنون اگر به آن چه نوشته اید وفادارید، نزدتان آمده ام. با من عهد و پیمانی ببندید که به وفای شما اطمینان حاصل کنم و اگر حاضر نیستید چنین کاری انجام دهید و از آمدن من ناخرسندید، از نزد شما به جایی که از آن جا آمده ام باز خواهم گشت». همه سکوت کردند و کسی حتی يك کلمه سخن نگفت. (وقت نماز که فرا رسید). امام (علیه السلام) به حرّ فرمود: «**ترید ان تصلی بأصحابك؟**؛ تو نمازت را با یارانانت به جا می آوری؟»

عرض کرد: خیر، شما نماز بگزارید و ما به شما اقتدا می کنیم و امام حسین (علیه السلام) با آنان نماز گزارد. (۳۰۸)

حضرت پس از پایان نماز عصر آنان را چنین مخاطب ساخت:

اما بعد؛ اگر شما از خدا پروا داشته باشید و حق را به اهل ایمان بسپارید، بیشتر مورد رضایت خدا هستید ما خاندان نبی اکرم از مدعیانی که آن چه راحقشان نیست در پی آنند و بر شما جور و ستم روا می دارند به خلافت سزاوارتریم، اگر از آمدن ما ناخرسندید و به حق ما آشنایی ندارید و اکنون دیدگاه شما با آن چه در نامه های خود نوشته اید و فرستادگانتان به دست من رساندند، تفاوت دارد، از نزد شما باز می گردم. (۳۰۹)

حرّ گفت: به خدا من از نامه ها و فرستادگانی که می گویی بی خبرم.

امام (علیه السلام) به یکی از یارانش فرمود: ای عقبه بن سمان، خورجین های حامل نامه هایشان را بگشا، آن مرد دو خورجین پر از نامه بیرون آورد و در برابر حرّ به زمین ریخت. «حرّ به حضرت عرضه داشت: ما از کسانی که به شما نامه نوشته اند نیستیم، تنها مأموریت یافتیم هر کجا با شما دیدار کردیم از شما جدا نشویم تا شما را در کوفه بر عبیدالله بن زیاد وارد کنیم.»

۳۰۷. همان.

۳۰۸. ارشاد ۷۹/۲، فتوح ابن اعثم ۸۵/۵، مقتل خوارزمی ۵۹۶/۱.

۳۰۹. فتوح ابن اعثم ۸۷/۵، تاریخ طبری ۲۰۶/۳، مقتل خوارزمی ۳۳۲/۱.

امام حسین (علیه السلام) فرمود: مرگ برایت از این خواسته که داری نزدیکتر است.
سپس رو به یارانش کرد و فرمود: «به پا خیزید و سوار شوید.» آنان نیز سوار شده و در
انتظار ماندند تا زانشان نیز سوار شوند. سپس حضرت به یاران خود فرمود: «حرکت
کنید» وقتی به حرکت در آمدند، سربازان حرّ از رفتن آنان جلوگیری به عمل آوردند،
امام حسین (علیه السلام) فرمود: مادرت به عزایت بنشیند، چه قصد داری؟»
حر اظهار داشت: هر يك از اعراب غیر از شما با شرایطی که اکنون داری اگر با من
چنین سخن گفته بود، همین گونه مادرش را یاد می کردم، هر چه رخ می داد پروایی
نداشتم، ولی به خدا سوگند! چه کنم که جز به بهترین نام نمی توانم از مادرت (زهرا) یاد
کنم. (۳۱۰)

سرزمین موعود

خبر پیشروی امام حسین (علیه السلام) به سمت کوفه، این زیاد و هوا خواهان حکومت
اموی را سخت نگران ساخت و در اندیشه چاره ای بر آمدند. این زیاد فوراً طی نامه ای
به حرّ بن یزید ریاحی از او خواست اجازه پیشروی به امام (علیه السلام) ندهد تا سپاهیان
کمکی بنی امیه به او بپیوندند و از بیم این که بار دیگر مردم سر به شورش بر ندارند،
در منطقه ای دور از کوفه با حسین روبرو گردند و بدین سان، این زیاد از شرایط سخت
و دشوار منطقه برای تحت فشار قرار دادن امام (علیه السلام) و به تسلیم او، بهره
گیرد.

حامل نامه این زیاد، از سر جهل و نادانی و سادگی - در پاسخ به یزید بن مهاجر -
یکی از یاران اباعبدالله الحسین (علیه السلام) به دفاع از حکمی که آورده بود پرداخت و
گفت: با این کار از پیشوایم اطاعت کرده و به بیعت خویش وفا کرده ام، این مهاجر به او
گفت: (این گونه نیست) بلکه پروردگارت را نافرمانی و پیشوایت را برای سرنگونی
خویش فرمان برده ای، و برای خود ننگ و عار خریده ای. بدترین پیشوا، پیشوای
توست. زیرا خداوند فرمود: (وجعلناهم ائمة يدعون الى النار و يوم القيامة لا ينجسون); آنان

را پیشوایانی قرار دادیم که مردم را به سوی آتش دوزخ فرا می خوانند و روز رستاخیز کسی به دادشان نمی رسد^(۳۱۱).

سپاهیان ابن زیاد، کاروان اباعبدالله (علیه السلام) را از ادامه مسیر باز داشتند. در حقیقت سربازان حرّ بن یزید مانع آن ها شده و در جهت وا داشتن امام در حرکت به سمت بیابان بی آب و علف، از خود پا فشاری نشان دادند.

زهیر بن قین برای پیکار با سپاهیان حرّ قبل از حضور نیروهای کمکی بنی امیه، فوق العاده پا فشاری داشت و به امام حسین (علیه السلام) عرضه داشت: (اماما!) اکنون نبرد با آنان آسانتر از جنگ با نیروهای کمکی آن هاست» ولی امام (علیه السلام) به دلیل این که سپاه دشمن با او آغاز جنگ نکرده بود، نظر زهیر را پذیرا نشد. این عملکرد امام (علیه السلام) حاکی از روح بلند و با عظمت امام (علیه السلام) بود که گنجایش همه امت را دارا بود و به دلیل عظمت رسالتش چنین عمل کرد، رسالتی که با وجود دشمنی آشکار مردم، کوشید تا از آن و ارزش های والایش که هدف وی پیاده کردن آن، میان امت بود، به دفاع برخیزد. از این رو، فرمود: هیچ گاه در جنگ و نبرد با آنان، پیشگام نخواهم شد.

امام حسین (علیه السلام) روز پنج شنبه دوم محرم سال ۶۱ هجری^(۳۱۲) در کربلا فرود آمد، آن گاه زهیر به امام (علیه السلام) پیشنهاد کرد به منطقه ای نزدیک که از امکانات دفاعی مناسبی برخوردار باشد، بروند تا در صورت درگیری با دشمن بتوانند با لشکریان بنی امیه، رویارو گردند.

امام (علیه السلام) نام آن منطقه را پرسید: گفتند: نام آن کربلاست، با شنیدن این سخن اشک از چشمانش مبارکش جاری شد و فرمود: «اللهم اعدوْ بك من الكرب والبلا»؛ خدایا! از اندوه و گرفتاری به تو پناه می برم .

سپس اظهار داشت: آری، این سر زمین محنت و بلاست، پدر بزرگوارم در مسیر رفتن به صفین از این مکان عبور کرد و من نیز او را همراهی می کردم، در این مکان ایستاد، سبب توقف وی را در این مکان پرسیدند، نام آن جا را به زبان آورد و فرمود: این جا محل خواباندن شترانشان و این جا محل ریختن خون آن هاست. پرسیدند: منظور کیانند؟ فرمود: خاندان اهل بیت^(۳۱۳).

سپس امام حسین (علیه السلام) مشتی از خاک آن جا را برگرفت و بویید و فرمود:

۳۱۱. قصص/ ۴۱.

۳۱۲. تاریخ طبری ۳/۳۰۹، معجم البلدان ۴/۴۴۴، اعلام الوری ۱/۴۵۱، اخبار الطوال/ ۲۵۲، بحار الانوار ۴۴/۳۸۰.

۳۱۳. مجمع الزوائد ۹/۱۹۲، اخبار الطوال ۲۵۳، حیاة الحیوان دمیری ۱/۶۰.

«هذه والله هي الأرض التي اخبر بها من جبرئيل رسول الله أنني أقتل فيها، أخبرتني ام سلمة»؛ (۳۱۴)

به خدا سوگند! این همان سرزمینی است که جبرئیل به رسول خدا(صلی الله علیه وآله) خبر داد من در آن کشته می شوم و ام سلمه مرا در جریان قرار داد.
امام (علیه السلام) دستور داد کاروان در همان جا فرود آید و خیمه ها سر پا شود تا وضعیت روشن و در خصوص حرکتش تصمیم نهایی اتخاذ شود.

ورود سپاه کوفه

در همان اثناء عمر سعد با سپاهی گران که برخی تعداد آن را سی هزار و برخی بیش از آن گفته اند، از کوفه خارج شد و در روایت دیگری آمده است: ابن زیاد مردم کوفه و اطراف آن را برای نبرد با حسین فرا خواند و آن دسته از کسانی را که قدرت حمل سلاح داشته و به جنگ با حسین از شهر خارج نشوند، به کشتن و زندان تهدید کرد.

نتیجه این تهدید این بود که زندان ها از شیعیان پر شد و گروهی مخفی گشتند، و هواداران امویان و طمع ورزان و سود جویانی که بیشتر جمعیت کوفه را تشکیل می دادند، برای جنگ با امام حسین (علیه السلام) از شهر خارج شدند. روایتی که تعداد جنگجویان را به گفته مورخان پنج هزار تن دانسته، افزون بر این که روایتی مرسله است شرایط و اوضاع حاکم بر حادثه ای از این نوع نیز آن را تایید نمی کند، زیرا هیچ کس بدون آمادگی کامل برای رویارویی با همه احتمالات و احتیاط های لازم، قادر بر انجام چنین کاری نبود. به ویژه اگر کسی با مردم کوفه و بوقلمون صفتی و ناپایداری آنان در کارها، آشنایی داشت. (۳۱۵)

سپاهیان اموی به فرماندهی عمر سعد دسته دسته از راه رسیده و امام حسین(علیه السلام) و خاندان و یاران وی را به محاصره در آورده و میان آنان و آب فرات که در نزدیکی آن ها قرار داشت، فاصله انداختند. در گفت و گوهای محدودی که بین عمر سعد و امام حسین (علیه السلام) صورت گرفت، حضرت موضع خویش و آنان و دعوتی را که از او انجام داده بودند، به خوبی روشن ساخت و در جهت روشن شدن حق، تمام دلایل و براهین خود را بر آنان اقامه فرمود و رفتار زشت و مکر و نیرنگ آنان و شکستن عهد

۳۱۴. تذكرة الخواص/ ۲۶۰، نفس المهموم/ ۲۰۵، ناسخ التواریخ ۱/ ۱۶۸، ۲، ینابیع الموده/ ۴۰۶.

۳۱۵. سيرة الائمة الاثنی عشر، بخش دوم/ ۶۸.

و پیمان هایی که در آن ها به وی وعده یاری و پشتیبانی داده بودند و ضرورت از میان برداشتن فساد و تباهی را بر ایشان تشریح کرد.

ولی عنصر تبهکاری چون عمر سعد که خود، مجری فساد و تباهی و ستم و بیداد اموی تلقی می شد، تمام توجهش اجرای دستورات ابن زیاد و بیعت گرفتن از امام (علیه السلام) برای یزید و یا کشتن وی و اعضای خاندان و یارانش^(۳۱۶) بود بی آن که هیچ گونه حرمتی به خاندان پیامبر (صلی الله علیه و آله) قائل شود بلکه آن گونه که در نامه ابن زیاد به عمر سعد آمده وی حقد و کینه خاندان پیامبر را در دل داشت، آن جا که گفت: میان حسین و یارانش با آب فاصله بیندازید و اجازه ندهید حتی قطره ای آب بنوشند تا همان گونه که عثمان بن عفان جان داد، اینان نیز از تشنگی از پا در آیند.^(۳۱۷)

مبحث ششم: در کربلا چه گذشت

شب عاشورا

عمر سعد، عصر روز پنج شنبه نهم محرم آهنگ نبرد با حسین نمود و شمر جلو آمد تا در نزدیکی یاران حسین (علیه السلام) قرار گرفت و صدازد، خواهر زاده گان ما کجایند؟ منظورش عباس، جعفر، عبدالله و عثمان فرزندان علی (علیه السلام) بودند. این بزرگواران پاسخ وی را ندادند. امام حسین (علیه السلام) فرمود: هر چند وی فردی فاسق است، ولی به اعتبار خویشاوندی اش وی را پاسخ دهید.

امام حسین (علیه السلام) این سخن را به این اعتبار فرمود که: مادر آنان ام البنین از قبیله کلاب و شمر نیز از همان قبیله به شمار می آمد.

این بزرگ مردان به شمر گفتند: «چه کار داری؟» وی گفت: شما خواهرزاده گانم در امان هستید و خود را همراه برادران به کشتن ندهید و از یزید اطاعت کنید. در پاسخ وی اظهار داشتند: لعنت خدا بر تو و امان نامه ات، آیا به ما امان می دهی و پسر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) امان ندارد؟

عباس بن امیر المؤمنین بر شمر بانگ زد و فرمود: ای دشمن خدا! دستت شکسته باد و لعنت بر امان نامه ات، آیا از ما می خواهی برادر و سرورمان حسین پسر فاطمه را رها کرده و به اطاعت لعنت شدگان و فرزندان آنان در آییم؟

۳۱۶. ارشاد شیخ مفید ۲/۸۵، الفتوح ۵/۹۷، بحار الانوار ۴۴/۲۸۴، اعلام الوری ۱/۴۵۱ البدایة و النهایه ۸/۱۸۹، مقتل مقرر ۱/۲۴۵.

۳۱۷. اعلام الوری ۱/۴۵۲.

آن گاه عمر سعد بر سربازان فریاد زد و گفت: لشکریان خدا سوار شوید! که شما را به بهشت مژده باد. سربازان سوار شده و عمر سعد پس از نماز عصر پیشروی خود را به سمت حسین (علیه السلام) و یارانش آغاز نمود. امام (علیه السلام) مقابل خیمه هایش نشسته و بر شمشیر خود تکیه زده بود و سربر زانوی مبارک نهاده و خواب خفیفی بر او عارض گشته بود، که ناگاه خواهرش زینب با شنیدن مهمه سپاه، به برادر نزدیک شد و عرضه داشت: برادر! صدای مهمه لشکریان دشمن را که به ما نزدیک می شوند، نمی شنوی؟ امام (علیه السلام) سرش را بلند کرد و فرمود:

هم اکنون رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را در خواب دیدم که به من فرمود: تو نزد ما خواهی آمد. زینب (علیها السلام) با شنیدن این جمله سیلی به صورت زد و فریادش بلند شد. امام حسین (علیه السلام) بدو فرمود: خواهر! وای و ویل بر تو نیست، آرام باش، خداوند تو را مشمول رحمت خویش گرداند.

عباس به امام عرضه داشت: برادر! سپاهیان دشمن به سمت شما می آیند، حضرت به پاخواست و بدو فرمود: برادر عباس! جاتم فدایت، اکنون سوار شو و به سمت دشمن برو و به آنان بگو: چه کار دارید و چه می خواهید؟ و از آنان پرس، چه چیز سبب شده بدین جا بیایید؟

عباس (علیه السلام) به اتفاق بیست سوار از جمله زهیر بن قین و حبیب بن مظاهر نزد آنان رفته و آن چه را امام فرموده بود، بدانان ابلاغ کرد، آن ها گفتند: از امیر فرمان رسیده که پذیرش حکومت وی را بر شما عرضه کنیم. اگر پذیرا نشدید با شما بجنگیم.

عباس (علیه السلام) فرمود: شتاب نکنید تا من نزد ابو عبدالله باز گردم و پیشنهادتان را بر او عرضه نمایم، آن ها از حرکت ایستادند، عباس (علیه السلام) نزد امام برگشت و ماجرا را به اطلاع وی رساند و یاران حضرت در این فاصله همواره سپاهیان دشمن را پند و موعظه داده و از نبرد با حسین (علیه السلام) بر حذر می داشتند.

هنگامی که عباس (علیه السلام) پیشنهاد دشمن را به امام عرضه داشت: امام (علیه السلام) بدو فرمود:

برادر! به سوی آنان باز گرد و اگر موفق شدی آنان را از انجام کارشان تا فردا به تأخیر بینداز و مهلت بگیر و امشب آنان را از حمله به خیمه ها باز دار، تا امشب را برای پروردگاران نماز بگزاریم و به درگاهش دعا و نیایش و استغفار نمایم، خداوند خود به خوبی می داند تا چه اندازه نماز خواندن برای او و تلاوت قرآن و دعا و نیایش و استغفار را دوست دارم.

عباس (علیه السلام) برگشت و در خواست خود را از آنان مطرح کرد: ابن سعد سخنی نگفت، عمرو بن حجاج زبیدی به عمر سعد گفت: سبحان الله! به خدا سوگند! اگر اینان

ترك و دیلم بودند و چنین درخواستی از ما کرده بودند، بدانان پاسخ مثبت می دادیم، تا چه رسد که اینان خاندان پیامبرند؟ قیس بن اشعث بن قیس بدو گفت: بدانان پاسخ مثبت بده، به جانم سوگند! فردا قطعاً با تو به نبرد خواهند پرداخت، بدین ترتیب، خواسته آنان را پذیرفتند.

حسین(علیه السلام) شب هنگام یاران خویش را گرد آورد. امام زین العابدین(علیه السلام) در این زمینه فرمود: نزدیک پدرم رفتم تا بشنوم به آنان چه می گوید، در آن زمان من بیمار بودم. از پدرم شنیدم به یارانش می فرمود: خدا را به بهترین وجه سپاس می گویم و در آسایش و رنج و گرفتاری او را می ستایم، خدا یا تو را ستایش می کنم که بر ما با نبوت کرامت بخشیدی و قرآن را به ما آموختی و به دین و آیین ما آشنا ساختی و به ما گوش حق شنو و چشم حق بین و قلب روشن عطا فرمودی و در زمره سپاسگزاران مقرر داشتی.

اما بعد، من، اصحاب و یارانی بهتر از یاران خود و خاندانی با وفاتر از خاندان خویش سراغ ندارم، خداوند از ناحیه من به همه شما پاداش خیر عنایت کند. به هوش باشید! به تصور من فردا دشمن جنگ خود را با ما آغاز خواهد کرد، اکنون به شما رخصت می دهم. همه می توانید باز گردید و من بیعتم را از شما برداشتم، از تاریکی شب استفاده کنید و هر يك از شما دست مردی از خاندان مرا بگیرید و در تاریکی این شب پراکنده شوید و مرا با این مردم تنها بگذارید، زیرا آن ها تنها در پی منند.»

برادران و فرزندان و برادر زاده گان و فرزندان عبدالله بن جعفر، عرضه داشتند: امام! چرا چنین کنیم؟ برای این که پس از شما زنده بمانیم؟ هرگز! خداوند چنین چیزی را برای ما مقدر نکند و در آغاز، برادرش عباس بن امیرالمؤمنین لب به سخن گشود و سپس جمع دیگری از او پیروی نموده و نظیر سخنان وی را به زبان آوردند.

آن گاه امام(علیه السلام) رو به فرزندان عقیل کرد و فرمود: «حسبکم من القتل بصاحبکم مسلم اذهبوا قد اذنت لکم»؛ کشته شدن مسلم برای شما بس است، من به شما رخصت دادم، می توانید بروید.

عرضه داشتند: سبحان الله! در این صورت مردم به ما چه می گویند و ما در پاسخ آن ها چه بگوییم؟ آیا بگوییم ما از مولا و سرور و عموزاده گان خود که بهترین خویشاوندان ما بودند دست برداشته و در کنار آن ها در جنگ شرکت نجسته و حتی يك تیر و نیزه و شمشیر به کار نبردیم و از حال آنان بی خبریم و نمی دانیم چه کرده اند؟ به خدا سوگند! هرگز چنین کاری نخواهیم کرد، بلکه جان و مال و زن و فرزندانمان را

فدایت می کنیم و تا آخرین مرحله در رکابت خواهیم جنگید، خداوند زندگی پس از تو را نصیب ما نکند.

سپس مسلم بن عوسجه به پا خاست و عرضه داشت: (اماما!) اکنون که دشمن، تو را در محاصره قرار داده، دست از تو برداریم؟ با کدام عذر می توانیم در ادای حق تو به پیشگاه خدا عرض پوزش بریم، خدا هرگز آن روز را نیاورد که من دست به چنین کاری بزنم، آن قدر با دشمن می جنگم که نیزه ام را در سینه هایشان بشکنم و تا قبضه شمشیر در دستم بماند، دمار از روزگارشان بر می آورم، و اگر سلاحم را در نبرد با آنان از دست دادم، با سنگ به جانشان خواهم افتاد و تا دم مرگ از تو جدا نخواهم شد.

آن گاه سعید بن عبدالله حنفی برخاست و عرضه داشت: (مولا جان!) به خدا سوگند! هرگز تو را تنها نمی گذاریم تا خدا خود شاهد باشد که ما سفارش رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را درباره وجود نازنینت به خوبی حفظ کرده ایم. به خدا! اگر به این نتیجه برسیم که در راهت کشته می شوم و سپس زنده می گردم، پس از آن در آتشم بسوزانند و ذره های خاکسترم را به هوا بپاشند و این عمل را هفتاد بار تکرار کنند، تا جانم را قربانت نکنم، از تو جدا نخواهم شد ولی (افسوس که) يك بار کشته می شوم و پس از کشته شدن به سعادت ابدی ناپذیر الهی، نایل می گردم.

پس از آن دو بزرگوار زهیربن قین به پا خاست و عرضه داشت: (اماما!) مشتاقم در رکابت هزار بار کشته شوم و بلا گردان تو و جوانان و برادران و فرزندان و اعضای خانه ات گردم.

سایر یاران اباعبدالله (علیه السلام) نیز هر يك سخنی نظیر این سخنان به زبان آوردند و عرضه داشتند: (مولای ما!) جانمان به قربانت، ما تیر و شمشیر و نیزه های دشمن را با دست و صورتمان از وجود مقدست دور می کنیم و هرگاه در برابرت به فیض شهادت نایل گردیم، در حقیقت به عهد و پیمان خویش با خدا وفا کرده و انجام وظیفه نموده ایم. (۳۱۸)

امام حسین (علیه السلام) به یارانش فرمان داد خیمه های خود را به یکدیگر نزدیک و طناب های آن ها را داخل هم بکوبند و در برابر خیمه ها حضور داشته باشند که از يك جبهه با دشمن روبرو شوند به گونه ای که خیمه ها در سه طرف آن ها قرار داشته باشند، و تنها سمتی که روبروی دشمن است، باز بماند.

حضرت با یاران خود تمام آن شب را به نماز و استغفار و دعا و نیایش سپری کرد، در مناجات هایشان نوایی چون نوای زنبوران عسل داشتند و همواره در رکوع و سجود بودند و یا ایستاده و نشسته خدا را می خواندند. در آن شب گروهی سی و دو نفره از سپاه ابن سعد در کنار خیمه های آنان آمد و شد داشتند.

یکی از یاران اباعبدالله(علیه السلام) می گوید: دسته ای از سپاه ابن سعد که مراقب ما بودند از کنارمان گذشتند و امام حسین(علیه السلام) در حال تلاوت این آیات شریف بود:

(وَلَا يَحْسِبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمَلِي لَهُمْ خَيْرًا لِّأَنفُسِهِمْ إِنَّمَا نُمَلِي لَهُمْ لِيُذَاقُوا عَذَابَ مُهِينٍ وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُذِرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِي مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّى يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ):

آنان که کفر ورزیدند گمان نکنند مهلتی که به آنان می دهیم به سود آن هاست. بلکه این مهلت برای این است که بر بار گناهانشان بیفزایند و عذابی دردناک در انتظار آن هاست. خداوند مؤمنان را در وضعیتی که هستند به خود و انمی نهد تا بدی را از نیک و نا پاک را از پاک جدا سازد.

یکی از افراد یاد شده به نام عبدالله بن سمیر با شنیدن این آیه گفت: به خدای کعبه سوگند! پاکیزگان مائیم و از شما برتریم. بریر بن خضیر در پاسخ وی گفت: فاسق تبهکار، آیا خدا تو را از پاکیزگان قرار می دهد؟

مرد گفت: وای بر تو، کیستی؟

پاسخ داد: من بریر بن خُضیر هستم .

با فرا رسیدن سحر، خواب خفیفی بر وجود نازنین اباعبدالله (علیه السلام) عارض گردید و سپس بیدار شد و فرمود:

در خواب دیدم تعدادی سگ بر من حملهور شده و می کوشند بدنم را پاره پاره کنند و میان آن ها سگی ابلق (سیاه و سفید) دیدم که بیش از سایر سگ ها، در پاره کردن تنم تلاش دارد، از این رو، براین باورم که قاتلم مردی مبتلای به بیماری پیسی است.

روز عاشورا

شب آتش بس سپری شد. آن روز هراس انگیز، روز عاشورا، روز خون و مبارزه و شهادت، از راه رسید و همراهش سرنیزه ها و بغض و کینه ها پدیدار گشت، تا جسم پاک حسین را پاره پاره و خون حق جویانی را که در راه رسالت و مکتب دست به قیام زده بودند، به ناحق بر زمین بریزند.

حسین(علیه السلام) به سپاه گرانی که به سمت او می آمد نگریست و هم چنان بسان کوهی استوار، با قلبی مطمئن پایدار ایستاد و دنیا در چشمش بی ارزش و لشکریان دشمن در برابرش اندک و ناچیز تلقی می شد، دستان مبارکش را به درگاه خدای عزوجل بلند کرد و عرضه داشت:

«اللهم أنت ثقتي في كل كرب، و أنت رجائي في كل شدة و أنت لي في كل أمر نزل بي ثقة و عده، كم من هم يضعف فيه الفؤاد و ثقل فيه الحيلة و يخذل فيه الصديق و يشمت فيه العدو، أنزلته بك و شكوته اليك، رغبة مني اليك عمّن سواك ففرّجته عني و كشفته فأنت وليّ كل نعمة و صاحب كل حسنة و منتهى كل رغبة»^(۳۱۹).

خدایا! تو در هر غم و اندوه، پناهگاهم و در هر پیشامد ناگوار مایه امید من و در هر حادثه ای سلاح و ملجأ من هستی. آن گاه که غم های کمرشکن بر من فرو می ریخت و دل ها در برابرش ناتوان و راه و چاره در برابرش مسدود می شد و غم های جانکاهی که با دیدن آن ها دوستان، دوری جسته و دشمنان، زبان به شماتت می گشودند، تنها به پیشگاه تو شکایت آوردم و از دیگران قطع امید نمودم. تو بودی که به فریاد رسیدی و غم و اندوهم را برطرف ساختی. ای که صاحب هر نعمت و هر نیکی آخرین مقصد و مقصود من هستی.

سخنان امام حسین (علیه السلام) در برابر سپاه کوفه

لشکریان عمر سعد محاصره امام (علیه السلام) را تنگتر می کردند. وقتی حضرت، جمعیت انبوه دشمن و تصمیمشان به کشتن وی را در صورت پذیرا نشدن بیعت با یزید بن معاویه، ملاحظه کرد عمامه رسول خدا (صلی الله علیه وآله) را پوشید و بر ناقه آن حضرت سوار و سلاحش را به دست گرفت و به اردوگاه دشمن به گونه ای نزدیک شد که صدایش را به خوبی می شنیدند و به ایراد سخن پرداخت و فرمود:

ای عراقیان! همه صدایش را می شنیدند - سپس اظهار داشت:

مردم! سخنم را بشنوید و در جنگ و خونریزی شتاب نورزید تا وظیفه ام را در مورد پند و اندرز شما انجام دهم و انگیزه سفر به این دیار را تشریح کنم. اگر دلیل را پذیرا شدید و با من از در انصاف درآمدید، راه سعادت را دریافته اید و اگر نپذیرفتید و به انصاف عمل نکردید، همه دست به دست یکدیگر بدهید و هر تصمیم و اندیشه تبهکارانه ای دارید به اجرا درآورید و مهلتم ندهید (یار و پشتیبان من خدایی است که قرآن را فروفرستاد و او یار و یاور نیکان است.)»

به گفته راوی سپس امام (علیه السلام) حمد و ثنای الهی را به جا آورد و خدا را آن گونه که شایسته است یاد نمود و بر پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) و فرشتگان الهی و پیامبرانش درود فرستاد و در سخنوری کسی قبل و بعد از او آن چنان با بلاغت سخن نگفته بود و سپس اظهار داشت:

مردم! بگویید: من چه کسی هستم؟ سپس به خود آبیید و خویشتن را سرزنش کنید. آیا کشتن و هتک حرمت من برای شما رواست؟ مگر من فرزند دخت پیامبر شما نیستم؟ مگر فرزند وصی و پسرعموی پیامبرتان [علی] نیستم؟ مگر فرزند آن شخصی نیستم که قبل از همه مسلمانان به خدا ایمان آورد و رسالت پیامبر را پیش از همه تصدیق نمود؟ مگر حمزه سید الشهداء عموی پدر من نیست؟ مگر جعفر طیار که در بهشت با دو بال پرواز می کند - عموی من نیست؟ آیا شما سخن پیامبر را در حق من و برادرم شنیده اید که فرمود: این دو، سروران جوانان اهل بهشت اند؟ اگر مرا در گفتارم تصدیق کنید آن چه را گفتم: واقعیت است، زیرا از روز نخست هیچگاه دروغ نگفته ام، چون دریافته ام که خداوند بر دروغگویان خشم گرفته و ضرر و زیان دروغ را به گوینده اش برمی گرداند و اگر تکذیب می کنید، اکنون در جمع شما کسانی حضور دارند که اگر در این زمینه از آن ها بپرسید واقعیت را به شما خواهند گفت. از جابرین عبدالله انصاری، ابو سعید خدری، سهل بن سعد ساعدی، زید بن أرقم، انس بن مالک بپرسید آنان به شما خبر خواهند داد که این سخنان را درباره من و برادرم از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) شنیده اند، آیا آن چه گفتم نمی تواند شما را از ریختن خونم باز دارد؟

سپس امام حسین (علیه السلام) به آنان فرمود:

اگر درباره سخن رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) در مورد من و برادرم تردید دارید لابد در این واقعیت نیز تردید دارید که من، پسر دختر پیامبر شما هستم! به خدا سوگند: در شرق و غرب گیتی و میان شما و پیروان دیگر آیین ها، فرزند پیامبری جز من وجود ندارد. وای بر شما! آیا کسی از شما را کشته ام؟ یا مالی از کسی ستانده ام؟ یا جراحی بر شما وارد ساخته ام که مرا سزاوار کیفر می پندارید؟

همه سکوت کردند. حضرت صدا زد:

ای شَبْت بن ربیع! ای حَجَّار بن أجرد! ای قیس بن اشعث! و ای یزید بن حارث! آیا شما به من نامه نوشتید که [امام] میوه هایمان رسیده و درختانمان سرسبز و خرم است و در انتظار مقدمت لحظه شماری می کنیم و در کوفه بر لشکریان مجهّز و آماده خویش وارد خواهی شد؟

اشعث بن قیس در پاسخ امام (علیه السلام) گفت: ما منظور شما را نمی دانیم، ولی [از من بشنو] به حکومت عموزاده ات تن دریده. امام (علیه السلام) بدو فرمود: به خدا سوگند! نه دست دلت در دستت می نهم و نه همچون بردگان از برابری با دشمن می گریزم.

آن گاه با صدای بلند فرمود:

(یا عبادالله! ائی عذت برّبی و ربکم أن ترجمون اعوذ برّبی و ربکم من کل متکبر لا یؤمن بیوم الحساب)^(۳۲۰);

من به پروردگار خویش و پروردگار شما پناه می برم از این که مرا متهم کنید و از شر هر انسان متکبری که به روز جزا ایمان ندارد، به پروردگار خود و پروردگار شما پناه می جویم. دشمن بر جنگ با حضرت و استمرار در باطل گرایی خویش پافشاری نشان داده و در پاسخ آن بزرگوار همان سخن اهل مدین به پیامبرشان را بر زبان آوردند که خدای عزوجل در قرآن کریم به آن اشاره فرموده است: (ما نفقه کثیراً مما تقول، و انا لنراک فینا ضعیفاً)^(۳۲۱); بیشتر سخنانت را نمی فهمیم و شما را بین خود فردی عاجز و ناتوان می پنداریم.

حرّ، بین بهشت و دوزخ

حرّ بن یزید ریاحی سخت تحت تأثیر سخنان امام حسین (علیه السلام) قرار گرفت و از کارهای گذشته خویش نادم و پشیمان شد و اسب خویش را گاهی به اردوگاه حسین نزدیک می ساخت و گاهی به جای خود بازمی گشت و پریشانی و اضطراب در او پدیدار شد، وقتی سبب آن را از وی پرسیدند؛ گفت: «به خدا سوگند! خود را میان بهشت و دوزخ و دنیا و آخرت مخیر می بینم و انسان عاقل هیچ گاه چیزی را با آخرت و بهشت سودا نمی کند» این را گفت و تازیانه ای محکم بر اسبش نواخت و به امام حسین (علیه السلام) پیوست و بر در خیمه حضرت ایستاد، امام حسین (علیه السلام) از خیمه بیرون آمد و به سمت حرّ رفت. حرّ از روی اسب خم شد و دست امام را بوسه زد و با درخواست عفو و بخشش از او پرسید: آیا خدا او را می بخشاید؟ حضرت بدو فرمود: آری، خدا توبه ات را می پذیرد و او بسیار توبه پذیر و مهربان است.

حرّ عرضه داشت: به خدا سوگند! برای خود راه توبه ای جز جنگ در رکاب تو و جان دادن در راهت نمی بینم و سپس به میدان تاخت و کوفیان را پند و اندرز داد و رفتار زشتشان را با امام، بدان ها یادآور شد و آنان را به یاری ابا عبدالله الحسین (علیه السلام) دعوت کرد.

۳۲۰. ارشاد ۹۸/۲، اعلام الوری ۴۵۹/۱.

۳۲۱. هود/۹۱.

السلام) فرا خواند و از نبرد با آن حضرت بر حذر داشت. آن گاه خود به معرکه شتافت، سربازان دشمن او را از یارانش جدا ساخته و سپس دسته جمعی بر او یورش برده و وی را به شهادت رساندند. (۳۲۲)

پیکاری به یادماندنی

امام حسین (علیه السلام) سرآورده خود را ایمنی بخشید و با ایجاد خندق اطراف آن ها آتش در آن خندق افکند تا از حمله غافلگیرانه و محاصره دشمن از ناحیه پشت خیمه ها جلوگیری به عمل آورد و زنان و کودکان خویش را از یورش حتمی حفظ و حراست نماید.

شمر بن ذی الجوشن با نگاهی به آتش درون خندق، فریاد زد: ای حسین! قبل از قیامت، برای ورود به آتش شتاب کردی. امام (علیه السلام) بدو پاسخ داد: تو در افتادن به آتش سزاوارتری. (۳۲۳)

مسلم بن عوسجه یکی از یاران ابا عبدالله (علیه السلام) خواست با تیری شمر را هدف قرار دهد که امام (علیه السلام) او را از این کار بازداشت و فرمود: بدو تیر شلیک مکن زیرا من دوست ندارم آغازگر جنگ با آنان باشم. (۳۲۴)

به گفته تاریخ نگاران: برخی از یاران امام (علیه السلام) پس از ایراد نخستین سخنرانی حضرت با مردم به گفت و گو پرداختند و امام (علیه السلام) در برابر دشمن قرآن را گشود و بر سر گرفت و بار دوم آنان را مخاطب ساخت و فرمود:

مردم! حاکم و داور میان من و شما کتاب خدا و سنت جدّم رسول خداست .

و سپس آنان را بر خود و شمشیر و زره و عمامه رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) گواه گرفت و جمعیت نیز سخنانش را تصدیق کردند. حضرت سبب اقدام آنان به کشتن خود را از آن ها جویا شد در پاسخ گفتند: ما برای اطاعت از فرمان عبیدالله بن زیاد دست به چنین کاری می زنیم.

امام (علیه السلام) بدانان فرمود:

۳۲۲. ارشاد ۹۹/۲، الفتوح، ۱۱۳/۵، بحار الانوار ۱۵/۵.

۳۲۳. مقتل مقرّم/ ۲۷۷.

۳۲۴. مقتل مقرّم/ ۲۷۷، تاریخ طبری ۳۱۸/۳.

مرگتان باد! و خواری و ذلت قرینتان باشد. آیا پس از آن که با شور و شوق فراوان دست یاری خواهی به سمت ما دراز کرده و ما را به یاری خویش خواندید و آن گاه که به درخواست شما پاسخ مثبت داده و بی درنگ به یاری شما شتافتیم، شمشیرهایی را برای دفاع از ما به دست گرفته بودید، به روی خودمان کشیدید و آتش ستم سوزی را که ما بر ضد دشمنان مشترک خود و شما برافروخته بودیم، بر ضد ما شعلهور ساختید، در نتیجه به حمایت و پشتیبانی دشمنان و به زیان دوستان و پیشوایتان به پا خاستید؟ بی آن که دشمنانتان عدل و دادی در جامعه شما حاکم ساخته باشند و یا امید چشم انداز آینده بهتری برایتان وجود دارد.

وای بر شما! - آیا سزاوار بلا نیستید - که از ما رو برتافتید و زمانی که شمشیرها در نیام، تیغ ها در غلاف و دل ها آرام و رأی و اندیشه ها بی تشویش بود، شما آتش مبارزه را دامن زدید و مانند مور و ملخ از هر سو به جانب ما رو آوردید ولی بسان پروانه از هر طرف فرو ریختید و عهد و پیمان خود را شکستید.

ای بردگان امت! مرگ و خواری و ذلت قرینتان باد!

ای پس مانده های گروه ها و احزاب تبهکار!

ای پشت سراندازان کتاب الهی!

ای تحریف کنندگان سخنان پیامبر!

ای جمع تبهکار و جنایت پیشه!

ای فرو افتادگان از دماغ شیطان!

ای خاموش کنندگان شیوه و روش نورانی رسول اکرم!

آیا شما حاضر شده اید به یاری این طغیانگران تبهکار و استبدادگر بشتابید و دست از یاری ما بشوید؟ آری، به خدا سوگند! فریبکاری و پیمان شکنی، صفت پلید دیرینه شماست، میان شما ریشه دوانیده و شاخه هایتان با آن پیوند خورده است، شما به پلیدترین میوه ای می مانید که در گلوی باغبان و نگهبان رنج دیده اش گلوگیر شود و در کام تجاوزکاران غاصب، گوارا و لذت بخش باشد.

مردم! به هوش باشید! اینک این شخص فرومایه فرزند فرومایه (ابن زیاد) مرا بین انتخاب یکی از دو راه ذلت پذیری و یا مرگ با افتخار، مخیر ساخته است. چقدر دور است از همت ما که ذلت و خواری را برگزینیم. خدا و پیامبر او و اهل ایمان و غیرتمندان دوراندیش و دامن های پاک و اصل و تبار پاکیزه و جان های ستم ستیز و با شرافت، نخواهند پذیرفت که ما فرمانبرداری از فرومایگان و استبدادگران پست را بر مرگ شرافتمندانه ترجیح دهیم.

بدانید! من با اعضای همین خاندان و یاران اندکم، با این که مردم دست از یاری ام شسته اند برای مبارزه با ستم پیشگان دورانم به پیش خواهم تاخت.

سپس امام (علیه السلام) به خواندن اشعار فروة بن مسیك مرادی پرداخت و اظهارداشت:

اگر ما در این پیکار بر دشمن نابکار پیروز گردیم، درگذشته نیز پیروز بوده ایم و اگر به ظاهر، شکست نصیبمان شود باز هم شکست از ما به دور است و ترس و بیم زبنده ما نیست، اما اکنون رخدادهایی پدیدار گشته که به ظاهر سودی به دیگران رسیده است. به سرزنشگران ما بگو: بیدار باشید که آنان نیز همانند ما با سرزنشگران روبرو خواهند شد. هرگاه مرگ، شتر خویش را بر در خانه ای حرکت داد، آن را در کنار در دیگری نیز خواهد خواباند.

به خدا سوگند! پس از این پیمان شکنی و پیوستن به دشمنان جز اندک فرصتی نظیر فرصت سوار شدن پیاده ای بر مرکب، نخواهید یافت و گردش آسیای روزگار شما را به گرد خویش می چرخاند و به اضطراب و نابودی سوق می دهد. این آینده نگری و پیشگویی از آینده را پدر بزرگوارم از جدّ گرانقدرم پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) به من خبر داده است (... همدلان و همفکران خویش را گردآورده و دست در دست هم نهید و مهلتم ندهید)^(۳۲۵) (من بر خدای بی همتا که پروردگار ما و شماسست اعتماد کرده ام و بر این باورم که او مهار هر جنبنده ای را به کف گرفته و هستی و حیات همه در دست قدرت اوست، به راستی پروردگارم بر راهی راست و بدون انحراف قرار داد.)^(۳۲۶)

آن گاه امام (علیه السلام) دستان مبارکش را به آسمان بلند کرد و عرضه داشت:

خدایا! قطرات باران رحمت خویش را از آن ها دریغ دار و سال های سخت و دشوار خشکسالی و قحطی نظیر خشکسالی و گرفتاری سال های دوران حضرت یوسف بر آنان بفرست و مردنمایی برده صفت از قبیله ثقیف را بر آن ها مسلط گردان تا جام تلخ ذلت و حقارت را بیشتر بر کامشان فرو ریخته و سیرابشان سازد، چرا که آنان بر ما دروغ بستند و دست از یاریمان شستند.^(۳۲۷)

خدایا! تویی پروردگار ما! بر تو توکل و اعتماد نمودیم و به سویت رو خواهیم آورد.»

با این همه، عمر سعد هم چنان بر نبرد با امام حسین (علیه السلام) پافشاری داشت و حضرت با مردم گفت و گو می کرد و آنان را پند و اندرز می داد و به بهترین شکل ممکن به ارشاد آنان می پرداخت و آن گاه که بر پند و موعظه سودی مترتب ندید، رو به ابن سعد کرد و فرمود:

ابن سعد! تو خیال می کنی با کشتن من و ریختن خونم به جایزه ای ارزنده و به فرمانروایی ری و گرگان نائل خواهی شد؟ به خدا سوگند! چنین ریاستی بر تو گوارا نخواهد شد و این ماجرابی است پیش بینی شده. اینک آن چه از دستت برمی آید انجام ده که پس از من نه در دنیا و نه در آخرت روی خوشی و راحتی نخواهی دید،

۳۲۵. یونس / ۷۱ .

۳۲۶. هود / ۵۶ .

۳۲۷. مقتل مقرر / ۲۸۹ - ۲۸۶، مقتل خوارزمی ۶/۲ تاریخ ابن عساکر شرح حالات امام حسین(علیه السلام)/ ۲۱۶،

اعلام الوری ۱ / ۴۵۸ .

دیری نمی‌پاید که سر بریده‌ات را در همین شهر، بر بالای نی می‌زنند و کودکان این شهر سرت را اسباب بازی قرار داده و سنگبارانش خواهند کرد. (۳۲۸)

عمر سعد از این سخن برآشفته و بی آن که پاسخی به امام بدهد از آن حضرت روبرو تافت. شیطان بر ابن سعد مسلط شد، وی تیری در چله کمان خود نهاد و به سمت سراپرده امام حسین (علیه السلام) پرتاب کرد و گفت: «سپاهیان! گواهی دهید من بودم که نخستین تیر را به سمت حسین شلیک نمودم» و سپس باران تیر از سوی دشمن به سوی یاران امام حسین (علیه السلام) باریدن گرفت و با یکدیگر درگیر شدند. (۳۲۹)

امام (علیه السلام) یاران خویش را مخاطب ساخت و فرمود:

یاران! به پاخیزید و به سوی شهادت پرافتخاری بشتابید که راهی جز آن نمانده است، این تیرها پیک‌های

مرگند که از سمت دشمن به سوی شما می‌آیند. (۳۳۰)

یاران امام (علیه السلام) پس از شنیدن این سخنان چون شیران خشمگین بی آن که از مرگ پروایی به خود راه دهند و از شادی دیدار خدای عزوجل در پوست خود نمی‌گنجیدند، نبرد را آغاز کردند به گونه‌ای که گویی در حالت نبرد، جایگاه خویش را در کنار پیامبران و صدیقین و بندگان شایسته خدا می‌دیدند و هر یک از آنان در لحظه شهادت عرضه می‌داشتند: «السلام عليك يا ابا عبدالله!» و به یاران و هم‌زمان خویش سفارش می‌کردند که امام و پیشوایشان را با بذل جان و خون خویش یاری کنند. کارزار سختی میان دوطرف درگرفت و هر یک از یاران حسین (علیه السلام) تا ده‌ها تن از سپاه دشمن را به هلاکت نمی‌رساندند از پای نمی‌افتادند. (۳۳۱)

همراه با گردش آسیای نبرد خونین در بیابان کربلا، سیلی از خون‌های پاک و مقدس یاران ابا عبدالله (علیه السلام) در آن جا روان گشت تا راه خویش را به نهر خلود و جاودان الهی بگشاید در آن گیر و دار یاران حسین یکی پس از دیگری روی زمین می‌افتادند. قهرمانانی که سپاه دشمن را با زخم‌های کاری از پادر آورده و سخت کشتار نمودند، به گونه‌ای که عمر سعد فریاد زد: سربازان! اگر جنگ به همین گونه میان ما و آن‌ها درگیر باشد، همه شما را از دم تیغ خواهند گذراند. بنابراین، باید یکباره بر آن‌ها یورش برده و آنان را آماج تیر و سنگ قرار دهید.

۳۲۸. مقتل مفرّم / ۲۸۹.

۳۲۹. ارشاد ۱۰۱/۲، لهوف / ۱۰۰، اعلام الوری ۱/۴۶۱.

۳۳۰. مقتل مفرّم / ۲۹۲.

۳۳۱. سیرة الائمة الاثنی عشر / ۷۶/۲.

بدین سان، حمله و پیشروی دشمن به سوی باقیمانده یاران حسین(علیه السلام) آغاز گردید و آن ها را از هرسو به محاصره درآورده و کلیه ابزار و شیوه های پست و پلید قتل و کشتار را به کار گرفتند و بیشتر یاران حاضر را که در اردوگاه حسینی حضور داشتند به شهادت رساندند.

در نیمروز عاشورا، وقت نماز ظهر فرا رسید و اینک این حسین است که مردم را به نماز فرا می خواند و میدان کارزارش به محراب جهاد و عبادت تبدیل شده و شمشیر و نیزه ها در ایجاد مانع میان او و میان حضورش در عرصه مناجات و نیایش و عروج به جایگاه قدسیان و عرصه های جمال و جلال الهی، قادر نبودند.

یارانش یکی پس از دیگری به میدان کارزار شتافته و به شهادت می رسیدند تا آن جا که جز اعضای خاندانش یار و یآوری برایش باقی نمانده بود. فرزند دلبند و جگرگوشه اش علی اکبر(علیه السلام) - پسر لیلی دخت ابومرّة بن مسعود ثقفی - که چهره ای از همه زیباتر داشت با این رجز خود را به قلب سپاه دشمن زد.

انا علی بن الحسین بن علی * نحن و بیت الله اولى بالنبی**

تالله لا یحکم فینا ابن الدّعی

من علی بن حسین بن علی ام. ما و خانه خدا به رسول اکرم سزاوارتریم، به خدا سوگند! نباید این فرزند نابکار فرومایه (پزید) بر ما حکومت براند.

وی چندین بار بر دشمن سخت حمله برد و مردم کوفه از کشتن او دریغشان می آمد. ناگهان چشم مرّة بن منقذ عبدی به او افتاد و گفت: گناه عرب به گردنم اگر این جوان به نزدیکم گذارش افتد و دست به کشتار بزند، پدرش را به عزایش ننهانم. علی اکبر نظیر مرحله نخست بار دیگر بر دشمن یورش برد، که مرّة بن منقذ نیزه ای بر پشت او وارد ساخت و به شهادت رسید. دشمن او را در میان گرفته و پیکر نازنینش را با شمشیر پاره پاره کردند. حسین (علیه السلام) خود را به بالین وی رساند و فرمود:

«قتل الله قوماً قتلوك یا بنی، ما أجرأهم علی الرحمن و علی انتهاك حرمة الرسول»؛

پسرم! خدا بکشد مردمی که تو را کشتند، چقدر اینان نسبت به خدا و بی حرمتی به رسول گرامی اش بی پروا و گستاخ شده اند و اشک از چشمان مبارکش جاری شد.

و فرمود: پس از تو آف بر زندگی دنیا.

در این هنگام زینب کبری(علیها السلام) به سرعت از خیمه ها بیرون دوید و فریاد می زد: وای برادرم! وای پسر برادرم! وقتی به علی رسید خود را روی بدن عزیزش افکند و امام حسین (علیه السلام) سر مبارک خواهر را گرفت و بلند کرد و او را به خیمه ها

بازگرداند و به جوانان بنی هاشم فرمود: بیایید و برادران را به سمت خیمه هابیرید . جوانان، بدن نازنین علی اکبر را برداشته و مقابل خیمه ای که در برابرش پیکار می کردند، قرار دادند.

سپس مردی از هواداران عمر سعد به نام عمرو بن صبیح، عبدالله بن مسلم بن عقیل را با تیر هدف قرارداد، عبدالله دست خود را به پیشانی نهاد تا از اصابت تیر به آن جلوگیری کند که تیر به دستش اصابت نمود و آن را به پیشانی اش دوخت و نتوانست آن را حرکت دهد و فرد دیگری با نیزه بر او حملهور شد و آن را در قلبش فرو برد و وی را به شهادت رساند. عبدالله بن قطبه طایی بر عون بن عبدالله بن جعفر بن ابوطالب یورش برد و او را به شهادت رساند.

عامر بن نهشل تمیمی با حمله بر محمد بن عبدالله بن جعفر بن ابوطالب، وی را به شهادت رساند.

عبدالرحمان بن عقیل بن ابوطالب، با حمله عثمان بن خالد همدانی به شهادت رسید. حمید بن مسلم می گوید: در همین گیر و دار بودیم، نوجوانی که چهره اش چون پاره ماه می درخشید، شمشیر به دست و پیراهن و ردا و کفش خویش را پوشیده بود، از خیمه ها بیرون آمد. بند یکی از کفش هایش باز شده بود. عمر بن سعید بن نفیل ازدی به من گفت: به خدا سوگند! بر او حمله خواهم کرد. بدو گفتم: سبحان الله! با این کار می خواهی چه کنی؟ او را به خود واگذار، همان سربازانی که با او درگیرند و کسی را از آن ها زنده نگذاشته اند، برایش کافی است.

وی در پاسخ گفت: به خدا! حتماً بر او حملهور خواهم شد و چنین کرد و با شمشیر بر او یورش برد و فرق مبارکش را شکافت و جوان به صورت روی زمین افتاد و صدا زد: عموجان! مرا دریاب. حسین (علیه السلام) چون باز شکاری بر بالین وی حاضر شد و سپس چونان شیری خشمگین بر دشمن یورش برد و شمشیری بر دست عمر بن سعید بن نفیل فرود آورد و آن را از آرنج به پوست آویزان کرد. مرد فریادی برآورد که لشکریان همه شنیدند و آن گاه حسین(علیه السلام) از او فاصله گرفت و سپاه کوفه با حمله ای خواستند وی را نجات دهند که زیر سم ستوران به هلاکت رسید.

راوی می گوید: گرد و غبار میدان که فرونشست، دیدم حسین بالین آن جوان ایستاده و او از شدت درد، پای خود را به زمین می سایید و حسین می گوید: از رحمت الهی دور باد مردمی که تو را کشتند و روز رستاخیز جدت رسول خدا با آنان دشمنی خواهد کرد. و سپس اظهار داشت: به خدا سوگند! بر عمویت چقدر دشوار است که از او یاری بخواهی و نتواند به تو پاسخ مثبت دهد و

یا زمانی که پاسخ دهد سودی به حالت نبخشد، به خدا سوگند! صدای یاری خواهی ات به کسی می ماند که کشته شده گانتش زیاد و یار و یارانش اندک باشند. آن گاه حسین آن جوان را به سینه گرفت و به سمت خیمه ها برد، گویی می بینم که پاهای آن نوجوان به زمین کشیده می شود. امام جنازه وی را به خیمه ها آورد و کنار پیکر فرزندش علی اکبر و دیگر شهدای اهل بیت قرارداد. پرسیدم صاحب آن جنازه کیست؟ گفتند: وی قاسم بن حسن بن علی بن ابی طالب (علیه السلام) است.

سپس حسین (علیه السلام) مقابل خیمه نشست و فرزند خردسالش عبدالله را نزدش آوردند و حضرت او را روی زانوی محبت خود نشانید که ناگاه مردی از بنی اسد با شلیک تیری گلولی او را پاره کرد. حسین خون گلولی آن کودک را برگرفت وقتی دستش پر از خون شد آن را به زمین ریخت و سپس به پیشگاه حضرت حق عرضه داشت: پروردگارا! اگر در دنیا ظفر و پیروزی آسمانی ات را از ما دریغ داشتی در عوض بهتر از پیروزی را در آخرت نصیبمان گردان و انتقام ما را از ستم پیشگان بستان. این را گفت و جنازه کودک را بغل گرفت و در کنار جنازه های دیگر اعضای خاندانش قرار داد.

عبدالله بن عقبه غنوی، ابوبکر بن حسن بن علی بن ابی طالب (علیه السلام) را با شلیک تیری به شهادت رساند.

عباس بن علی با مشاهده تعداد زیاد شهدای خاندانش رو به برادران مادری خود عبدالله، جعفر، عثمان، نمود و بدانان فرمود: ای فرزندان مادر! به میدان بشتابید تا خود شاهد باشم که خیرخواهانه در راه خدا و رسولش جان باخته اید، زیرا شما دارای فرزندی پس از خود نیستید.

نخست عبدالله به میدان رفت و پیکاری سخت آغاز کرد و با هانی بن ثبیت حضرمی درگیر و دو ضربت بین آنان رد و بدل شد و توسط هانی به شهادت رسید. پس از او جعفر بن علی به صحنه کارزار شتافت و او نیز توسط هانی به شهادت رسید و خولی بن یزید اصبحی با عثمان بن علی که در جایگاه برادرانش ایستاده بود، به نبرد پرداخت و با تیری که به سوی او شلیک کرد وی را بر زمین افکنده و مردی از بنی دارم، بر او حمله ور شد و سر از بدن او جدا کرد.

لشکریان یکپارچه بر حسین یورش بردند تا او را به اردوگاهش عقب برانند. در اینجا تشنگی بر امام چیره شد و به اتفاق برادرش عباس از دژی خاکی عبور کرد تا به آب فرات دست یابد. ولی جمعی از سپاهیان ابن سعد مانع حضرت شدند. و مردی از قبیله دارم از جمع سپاه خطاب به آن جمعیت گفت: وای بر شما! بین او و آب فرات

فاصله بیندازید و نگذارید به آب دست یابد. امام حسین (علیه السلام) به پیشگاه خدا عرضه داشت: «خدایا! او را همواره تشنه کام بدار» مرد دارمی از سخن امام به خشم آمد و با شلیک تیری گلولی مبارک حضرت را نشانه رفت. امام حسین (علیه السلام) تیر را از گلو خارج و دستان مبارکش را زیر گلولی خود گشود، پر از خون که شدند، آن ها را به آسمان پاشید و عرضه داشت: «اللهم انی اشکو الیک ما یفعل باہن بنت نبیک»؛ خدایا! از مردمی که با فرزند دخت پیامبرت چنین رفتار کردند، نزدت شکایت می آورم.

شهادت امام حسین (علیه السلام)

جز عباس بن علی برادر بزرگوار امام حسین (علیه السلام) یار و یآوری برای آن حضرت باقی نمانده بود. وی برای مبارزه با خصم از امام (علیه السلام) اجازه میدان خواست امام حسین (علیه السلام) گریان شد و برادر را در آغوش کشید و سپس به او رخصت داد. قمر بنی هاشم هرگاه به لشکریان کوفه حمله می برد، انبوه جمعیت آنان چونان بزغاله هایی که از چنگ گرگ درنده بگریزند، از مقابل حضرت متفرق و پراکنده می شدند و کوفیان از کشته های فراوانی که عباس (علیه السلام) از آنان گرفت، به ستوه آمدند و آن گاه که حضرت به شهادت رسید، حسین (علیه السلام) فرمود: «الآن انکسر ظہری و قلت حیلتي و شمت بی عدوی»^(۳۳۲) برادر! هم اکنون با شهادت تو پشتم شکست و چاره جوییم اندک و زبان شماتت دشمن به رویم باز شد.

در روایتی دیگر آمده که: امام حسین (علیه السلام) همراه با برادرش عباس رهسپار سمت نهر فرات گردید، عده ای از سپاهیان ابن سعد - ملعون - مانع حرکت آن بزرگوار شدند، مردی از قبیله دارم از جمع سپاه خطاب به همراهانش گفت: وای بر شما! میان آب فرات و حسین فاصله بیندازید و نگذارید به آب دست یابد، حسین (علیه السلام) فرمود: «خدایا! او را همواره تشنه کام بدار» مرد دارمی خشمگین شد و با پرتاب تیری به سوی امام، گلولی مبارک حضرت را هدف قرار داد، امام (علیه السلام) تیر را از گلولی خود خارج ساخت و دستان مبارکش را زیر گلو نگاهداشت پر از خون که شد آن ها را به آسمان پاشید و عرضه داشت: «خدایا! از رفتاری که این مردم با پسر دختر پیامبرت انجام می دهند نزدت شکایت می آورم» و سپس با تشنگی طاقت فرسا به جایگاه خویش

بازگشت و دشمن، وجود مقدس عباس را به محاصره درآورده و بین او و امام فاصله انداختند، وی يك تنه با آنان به نبرد پرداخت تا این که به فیض شهادت نائل آمد. (۳۳۳)

امام حسین (علیه السلام) با نگاهی به اطراف خود، به آخرین نقطه میدان نگریست، همه یاران و اعضای خاندانش را در دریای خون شناور دید و پیکرهای پاك قطعه قطعه شده آنان روی زمین افتاده بود.

بدین ترتیب، امام (علیه السلام) که شمشیر رسول خدا را حمایل و قلب علی را در سینه و پرچم سفید حق را در دست و کلمه تقوا را بر زبان جاری داشت، میان انبوه دشمن، یکه و تنها ماند.

حسین تنها در میدان

وقتی ابا عبدالله الحسین (علیه السلام) به این سو و آن سو نگریست و کسی را نیافت تا از حرم رسول خدا (صلی الله علیه وآله) حمایت و پشتیبانی کند با صدای بلند فرمود: «آیا کسی هست از ما حمایت کند؟» امام زین العابدین (علیه السلام) با حالت بیماری که قادر بر حمل سلاح نبود با شنیدن این سخن از خیمه بیرون آمد و ام کلثوم از پشت سر صدا می زد عزیزم بازگرد. فرمود: عمه جان مرا به خود واگذار تا در رکاب فرزند رسول خدا (صلی الله علیه وآله) بجنگم، که حسین (علیه السلام) صدا زد: [خواهرم] ام کلثوم! از رفتن او به میدان جلوگیری کن تا زمین از نسل خاندان پیامبر (صلی الله علیه وآله) تهی نماند».

به گفته تاریخ نگاران: هنگامی که امام حسین (علیه السلام) از فراز دژ خاکی به سراپرده خیمه گاه خویش بازگشت، شمر بن ذی الجوشن با عده ای از هوادارانش به سمت حضرت آمده و آن بزرگوار را به محاصره درآوردند. یکی از آن گروه به نام مالک بن نسر کندی به حسین (علیه السلام) ناسزا گفت و با شمشیر ضربتی بر سر مقدس امام (علیه السلام) وارد ساخت، کلاه حضرت را شکافت و به سر مبارکش اصابت کرد و از آن خون جاری و کلاه پر از خون شد، امام (علیه السلام) وی را نفرین کرد و فرمود: امید است با این دست غذا نخوری و آب نیاشامی و خداوند تو را در قیامت با ستم پیشگان محشور گرداند.

سپس امام (علیه السلام) کلاه را به سویی افکند و سر مبارکش را با پارچه ای بست و کلاه دیگری خواست و آن را پوشید و عمامه بر سر نهاد. شمر و همراهانش از حضرت

فاصله گرفتند و پس از لحظه ای درنگ، امام بازگشت و آنان نیز مجدداً به سوی او بازگشته و وی را احاطه کردند. (۳۳۴)

امام حسین (علیه السلام) شمشیر از نیام برآورد و آن گونه که در جنگ ها و مبارزه جویی ها معمول است، فریاد زد و با جنگاوران دشمن درآویخت و قهرمانانه و با شجاعتی بی نظیر ضربات آنان را پاسخ می داد، هر یک به مبارزه اش می شتافت از دم تیغش می گذشت و به خواری و ذلت می افتاد.

حُمید بن مسلم می گوید: به خدا سوگند! هرگز کسی را مانند حسین ندیده بودم که در محاصره انبوه دشمن قرار گیرد و فرزندان و اعضای خاندان و یارانش همه کشته شده باشند و او هم چنان قهرمانانه و بیباک، بر قلب دشمن بتازد. هرگاه پیاده نظام دشمن بر حضرت یورش می برد، امام به گونه ای بر آنان حملهور می شد که دشمن از چپ و راستش نظیر گله بزغاله ای که از حمله گرگ بگریزند، پا به فرار می گذاشتند. (۳۳۵)

وقتی سپاه دشمن از رویارویی با آن بزرگوار عاجز و درمانده شد، به شیوه بزدلان ترسو متوسل شدند، شمر سواره نظام لشکر را فراخواند تا پشت سر پیاده نظام قرار گرفتند و به تیراندازان فرمان داد حسین (علیه السلام) را آماج تیرهای خود قرار دهند و آنان نیز چنین کردند، به نحوی که جسم شریف آن حضرت از پیکان های تیر، گویی پر درآورده بود، حضرت از حرکت باز ایستاد و دشمنان در مقابلش صف کشیدند، خواهرش زینب تا در خیمه بیرون آمد و بر عمر سعد فریاد زد و گفت: عمر! وای بر تو! ابا عبدالله کشته می شود و تو تماشا می کنی؟ عمر بدو پاسخی نداد، زینب بار دیگر فریاد زد: وای بر شما! آیا میان شما حتی یک مسلمان نیست؟ کسی به او پاسخ نداد. شمر به نیروهای سواره و پیاده تحت فرمانش فریاد زد و گفت: وای بر شما! منتظر چه هستید؟ مادرانتان به عزایتان بنشینند. سربازان یکباره از هرسو بر وجود مقدس ابا عبدالله الحسین حملهور شدند.

زُرعة بن شریک با ضربتی بر کتف چپ حضرت، آن را قطع نمود و دیگری ضربه ای بر سر مبارکش فرود آورد که در اثر آن به صورت، روی زمین افتاد و سنان بن انس نخعی نیزه ای بر آن حضرت وارد ساخت و خولی بن یزید اصبحی از اسب به زیر آمد تا سر مقدس حسین را از بدن جدا کند که بدنش به لرزه افتاد، شمر بدو گفت: دستت شکسته باد چرا می لرزی؟ و خود فرود آمد و سر مطهر حضرت را جدا و به

۳۳۴. ارشاد ۲ / ۱۱۰، اعلام الوری ۱ / ۴۶۷.

۳۳۵. ارشاد ۲ / ۱۱۱، اعلام الوری ۱ / ۴۶۸.

خولی بن یزید سپرد و گفت: آن را نزد امیر عمر بن سعد ببر. آن گاه به تاراج بدن شریف او پرداختند، پیراهنش را اسحاق بن حیوه حضرمی، زیرپوش وی را ابجر بن کعب، عمامه اش را اُخنس بن مرثد و شمشیر او را مردی از بنی دارم بر گرفت و بدین ترتیب، بار و بنه و شتر و کالای زندگی وی را چپاول کرده و اشیاء گرانبهای همسرانش را به یغما بردند. (۳۳۶)

سرخی آسمان

با شهادت امام حسین (علیه السلام) زمین به لرزه درآمد و آفاق هستی تیره و تار شد و سرخی وحشت زایی آسمان را فرا گرفت. در دل نابکاران خون آشامی که به هرگونه حرمت شکنی دست زدند، بیم و هراس انداخت. (۳۳۷)

اسب بی صاحب اباعبدالله (علیه السلام) پیشانی خود را به خون مقدس پیشوای مظلوم و شهید رنگین نموده و دوان دوان و وحشت زده خود را به خیمه های امام رساند تا زنان و کودکان آن بزرگوار را در جریان شهادت حضرت قرار دهد، این صحنه جانسوز در زیارت ناحیه مقدسه این گونه به تصویر کشیده شده است.

«فَلَمَّا نَظَرَتْ النِّسَاءُ إِلَى الْجَوَادِ مَخْزِيًّا وَالسَّرِجِ عَلَيْهِ مَلُوبِيًّا خَرَجْنَ مِنَ الْخُدُورِ، نَاشِرَاتِ الشُّعُورِ، عَلَى الْخُدُودِ لَاطِمَاتٍ، وَ لِلْجُوهِ سَافِرَاتٍ وَ بِالْعَوِيلِ دَاعِيَاتٍ وَ بَعْدَ الْعَزِّ مَذَلَّاتٍ وَ إِلَى مَصْرَعِ الْحُسَيْنِ مَبَادِرَاتٍ»؛

آن گاه که بانوان حرم چشمشان به اسب بی صاحب امام (علیه السلام) که سرافکنده و با زین و ازگون به خیمه ها نزدیک شده بود، افتاد، همه با موهای پریشان از خیمه ها بیرون دویدند و با زدن بر سر و صورت و ناله و فریاد و خواری پس از عزّت، به سمت قتلگاه حسین، شتافتند.

عقیله بنی هاشم، زینب داغ دیده، دخت علی بن ابی طالب (علیه السلام) فریاد زد:

«وَا مُحَمَّدَاهُ! وَ أَبْتَاهُ! وَ أَعْلِيَاهُ! وَ أَجَعْفَرَاهُ! وَ أَحْمَزْتَاهُ! هَذَا حُسَيْنٌ بِالْعِرَاءِ صَرِيحٌ بِكَرْبَلَاءَ لَيْتَ السَّمَاءِ أَطْبَقَتْ عَلَى الْأَرْضِ! وَلَيْتَ الْجِبَالِ فَتَدَكَّدَتْ عَلَى السَّهْلِ»؛ (۳۳۸)

ای رسول خدا، پدرجان! ای علی! ای جعفر! ای حمزه! کجایی؟ این پیکر آغشته به خون، حسین است که در بیابان کربلا افتاده، کاش، آسمان بر زمین فرو می افتاد و کوه ها متلاشی می شد و در دشت ها فرومی ریخت.

۳۳۶. ارشاد ۲/ ۱۱۲، اعلام الوری ۱/ ۴۶۹.

۳۳۷. به کشف الغمه ۲/ ۹، سیر اعلام النبلاء ۳/ ۳۱۲، تاریخ الاسلام ذهبی/ ۱۵ حوادث سال ۶۱، اعلام الوری ۴۲۹/۱ مراجعه شود.

۳۳۸. مقتل مرقم/ ۳۴۶.

آتش زدن و تاراج خیمه ها

تبهکاران فرومایه یزیدی در کمال بی اعتنائی حضور بانوان و محذرات رسالت و نبوت در خیمه ها، سرآورده ابا عبدالله (علیه السلام) را به آتش کشیدند، امام زین العابدین (علیه السلام) فرمود:

به خدا سوگند! هرگاه به عمه ها و خواهرانم می نگرم اشک از چشمانم جاری می شود و یادم از آن لحظه می آید که پس از آتش زدن خیمه ها در روز عاشورا از خیمه ای به خیمه ای دیگر و از پناهگاهی به پناهگاه دیگر فرار می کردند و جارچی دشمن فریاد می زد: خیمه های ستمکاران را در آتش بسوزانید^(۳۳۹). در پی آن، ارادل و اوباش کوفه به تاراج سرآورده امام (علیه السلام) پرداخته و اشیاء گرانبها و زر و زیور مخدرات حرم و کالاهای موجود در آن را چپاول کردند.

اسب تاختن بر پیکر مقدس امام حسین (علیه السلام)

پستی و فرومایگی امویان که حاکی از بدسرشتی آنان بود، بر همگان روشن شد. اینان تبهکارانی بودند که بویی از انسانیت نبرده و اجساد متحرک و پلیدشان به موجودات وحشی ردلی تبدیل شده بود که ذره ای رحم به دل نداشته و مانعی درونی و ذره ای وجدان انسانی آنان را از کارهای زشتشان باز نمی داشت.

آن گاه که سپاهیان فریب خورده و گمراه دشمن، اهل بیت پیامبر (علیهم السلام) را در عرصه کربلا به محاصره درآوردند، ابن زیاد طی نامه ای به عمر سعد به تبیین هدف خود از نتیجه این کارزار پرداخت و حقد و کینه های دیرینه نفس تبهکارش را به رسالت و رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) و هرچه به این دو ارتباط داشت، ابراز نمود. در آن نامه آمده است:

اما بعد؛ [ای عمر] من تو را به سوی حسین نفرستادم تا از نبرد با او خودداری و یا در انجام آن مسامحه و یا عرصه کارزار را به درازا بکشانی و به او امید و آرزوی سلامتی و زندگی بدهی و یا از ناحیه وی نزد من به واسطه گری و شفاعت بپردازی. دقت کن، اگر حسین و یارانش به حکومت من تن در داده و تسلیم شدند، آنان را سالم نزد من بفرست و اگر امتناع ورزیدند، با سپاهی گران برآن ها بتاز و به کشتارشان بپرداز و بدن هایشان را مثله «قطعه قطعه» کن چرا که سزاوار چنین کیفری هستند، هرگاه حسین

کشته شد، اسب بر جنازه اش بتازان و سینه و پشتش را زیر سُم ستوران لگدکوب نما، زیرا حسین انسانی نافرمان! تفرقه افکن! قطع کننده پیوند خویشاوندی و ستم پیشه است! هرچند لگدکوب کردن بدنش پس از کشته شدن زبانی به او نمی رساند ولی من با خود عهد کرده ام هرگاه او را کشتم با جنازه اش چنین کنم.^(۳۴۰)

ابن زیاد خود از سران حکومت بنی امیه به شمار می آمد ولی سراغ نداریم از افراد تحت فرمان او دستوری صادر شده باشد که نسبت به مقام و منزلت فرزند نبی اکرم (علیه السلام) که عظمت آن جایگاه بر هیچ يك از زمامداران اموی پوشیده نبود، اندکی حرمت قائل شده باشند.

بدین ترتیب، ابن سعد پس از به شهادت رساندن گل رخشنده رسول خدا (صلی الله علیه وآله) تصمیم به اجرای دستورات ارباب کینه توزش ابن زیاد گرفت. از این رو، میان هوادارانش فریاد برآورد و گفت: چه کسی برای اسب تاختن بر جنازه حسین داوطلب است؟ ده تن برای انجام این کار داوطلب شده و با اسبان خود بر پیکر عزیز زهرا تاخته و استخوان های سینه و پشتش را درهم شکستند.^(۳۴۱)

زینب در کنار نازنین پیکر برادر

عقیله بنی هاشم حضرت زینب (علیها السلام) نواده رسول اکرم (علیه السلام) و دخت گرامی امیرمؤمنان (علیه السلام) کنار پیکر پاره پاره برادر با عظمتش حسین ایستاد و عرضه داشت: «اللهم تقبل هذا القربان»^(۳۴۲) خدایا! این قربانی را از ما پذیرا شو» انسانیت، در برابر ایمان و اعتقادی که تنها راز جاودانگی شهادت ابا عبدالله الحسین (علیه السلام) و یارانش رضوان الله تعالی علیهم اجمعین بود، سر تعظیم و کرنش فرود آورده است.

۳۴۰. تاریخ طبری ۴/۳۱۴، اعلام الوری ۱/۴۵۳.

۳۴۱. اعلام الوری ۱/۴۷۰، مقتل خوارزمی ۲/۳۹.

۳۴۲. حیاة الامام الحسین ۳/۳۰۴.

بخش سوم نتایج قیام حسینی

خاستگاه قیام و انقلاب امام ابو عبدالله الحسین (علیه السلام) را وجدان بیدار امت و وحی و رسالت مقدس اسلام و خاندان اصیلی تشکیل می داد که رسالت الهی از آن آغاز و به بشریت ارزانی شد و همواره حامی و مدافع رسالت و پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) به شمار می آمد تا این که پایه و اساس دین استوار گردید.

این قیام خجسته در تاریخ بشر، ثنوری ایجاد نمود که پایه های ذلت پذیری و تسلیم در برابر بیداد و ستم را فروریخت و تاج و تخت ستم پیشگان را درهم کوبید و به مشعل فروزان طریق رهپویان وفاداری تبدیل شد که در سایه اطاعت از خدای متعال، به زندگی آزادنشانه و ارزشمندی نظر داشتند.

با این که دشمنان کوشیدند با تحریف و درهم آمیختن موضوعات، از درخشش حقیقت این قیام جلوگیری کنند اما هیچ کس نمی تواند از آثار و نتایجی که این نهضت در روزها و سال های بعد در پی داشت، غفلت ورزد و با این که بسیاری از این آثار و نتایج بر ما پوشیده است، به روشنی می توانیم آثار فراوان این قیام با عظمت را طی نسل های گذشته و عصر رسالت اسلامی، ملاحظه کنیم که مهمترین آن ها عبارتند از:

۱. رسوایی بنی امیه

با انقلاب حسین بن علی (علیه السلام) خوی سلطه گری امویان برای مردم پدیدار گشت و جانفشانی های انقلابگران، کلیه ترفندهای ساختگی دینی امویان را که با استفاده از آن بهره گیری از عدم آگاهی مردم و بی خبری و نادانی ناشی از سقیفه، توانستند در جهت نابودی این انقلاب دست به لشکرکشی بزنند، از ریشه و بُن برگند و بدان ها پایان دهد. این قبیل ترفندها را در سخنان مسلم بن عمرو باهلی که مسلم بن عقیل پرورش یافته مکتب نبوت و بنده شایسته خدا را در راستای شورش بر یزید، مورد نکوهش قرار

می دهد به خوبی می توان یافت. وی با افتخار به موقعیت خویش در پاسخ مسلم می گوید: من آن کسی هستم که زمانی که تو از حق دست برداشتی با آن آشنا بودم و آن گاه که تو در حق پیشوایت خیانت کردی، من خیرخواه اش بودم و وقتی تو نافرمانی اش نمودی، از او پیروی و اطاعت کردم.^(۳۴۳)

اینک عمرو بن حجاج زبیدی - از سران سپاه اموی - وقتی سربازانش را در شك و تردید می بیند که به دستوراتش تن در نمی دهند، آنان را در نبرد و رویارویی با امام حسین (علیه السلام) تحریک کرده و اظهار می دارد:

مردم کوفه! هم چنان بر اطاعت و وحدت و یکپارچگی خویش باقی باشید و در قتل و کشتار کسانی که از دین خارج شده و با پیشوایشان به مخالفت برخاسته اند، تردیدی به خود راه ندهید^(۳۴۴)، [ملاحظه کنید] دین از دیدگاه امویان یعنی اطاعت از یزید و نبرد با حسین (علیه السلام)!

اما قیام ابا عبدالله الحسین (علیه السلام) و تن به بیعت ندادن و جانفشانی های بزرگ وی، امت را از خواب غفلت بیدار و اموری را که با گمراهگری امویان از میان رفته بود برایشان روشن ساخت. امام حسین (علیه السلام) با مخاطب قرار دادن آنان جایگاه خود را در رسالت و جامعه اسلامی برایشان تشریح کرد و فرمود:

مردم! با بیان نسب من ملاحظه کنید من چه کسی هستم، سپس به خود آییند و خویشان را ملامت کنید و ببینید آیا کشتن و هتک حرمت من برای شما جایز است؟ مگر من فرزند دخت پیامبر شما و فرزند وصی و پسرعمویش نیستم؟ مگر من فرزند آن کسی نیستم که پیش از همه مسلمانان اسلام آورد و رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و دستوراتی را که از نزد پروردگارش آورده بود، تصدیق کرد؟!

آن چه از آن یاد شد افزون بر کلیه خطابه ها و گفت و گوهایی است که در آن وضعیّت آشفته و حساس، ایراد گردید و در آن ها موقعیّت دو طرف نزاع و سپس رفتار و اندیشه پلید امویان را به عنوان آثار و نتایج کارزار، تشریح نمود و بدین سان، پستی و فرومایگی و حقه بازی بنی امیه آشکار گردید.

سخنان عقیده بنی هاشم حضرت زینب (علیها السلام) دختر بزرگ امیر مؤمنان آن گاه که جنایات بنی امیه را برشمرد و سپس به تشریح رسالت امام حسین (علیه السلام) پرداخت و بی آن که سلاحی خونین و مرگبار در کار باشد در استمرار نهضت حسینی تأثیری فوق العاده بسزا ایفا نمود.

۳۴۳. تاریخ طبری ۴ / ۲۸۱.

۳۴۴. تاریخ طبری ۴ / ۳۳۱.

همه مسلمانان - با مذاهب و مسلک های گوناگون - اتفاق نظر دارند موضعی که امام حسین (علیه السلام) در قبال ستم پیشگان اتخاذ فرمود، موضعی کاملاً اسلامی و دینی به شمار می آمد و یزید فردی برگشته از دین و عصیانگر به اسلام و شرع الهی و موازین دینی، تلقی می شد.

۲. زنده کردن رسالت اسلام

در واقع شهادت ابا عبدالله الحسین (علیه السلام) وجدان امت را تکان داد و عامل تحریک عزم و اراده شکست خورده آنان شد و در مسیر رهایی آن ها از ورطه سقوط ناشی از فریبکاری های بنی امیه و حاکمان پیش از آن ها که در جهت انتقال اسلام پیراسته، به نسل های بعدی، علاقه چندانی نداشتند، همواره عاملی هشدار دهنده به شمار می آمد. فرزندان رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) با شهادت خویش توانست جنبه های نظری و عملی اسلام را در برابر انحرافی که امت در نتیجه خودکامگی حکام، بدان گرفتار آمده بود، برای آنان تبیین نماید. آیا امام حسین (علیه السلام) در اجرای این هدف به پیروزی و موفقیت دست یافت؟

شاید پاسخ این پرسش را در سخن امام زین العابدین (علیه السلام) در پاسخ ابراهیم بن طلحة بن عبدالله به توان یافت که از او پرسید: در این مبارزه چه کسی پیروز شد؟ حضرت فرمود: هرگاه وقت نماز فرا رسید، اذان و اقامه بگو، پی خواهی برد که چه کسی پیروز شده است».

در حقیقت، حسین (علیه السلام) پیروز شده بود زیرا آن حضرت در راستای اجرای یکی از مهمترین اهداف والای خویش که دشمن در پی از میان بردن و خارج ساختن آن از عرصه زندگی بود، به موفقیت دست یافت.

۳. احساس گناهکاری و نارضایتی از امویان

جرقه احساس گناه در دل مردم زبانه کشید. خطابه های آتشین امام علی بن حسین (علیه السلام) و زینب دخت علی بن ابی طالب (علیها السلام) و سایر اعضای خاندان نبی اکرم (صلی الله علیه وآله) که ستم پیشگان اموی آنان را از کربلا به کوفه و شام به اسارت بردند، آن را شعله‌ورتر ساخت.

زینب کبری (علیها السلام) در جمع انبوه مردم کوفه که کاروان اسرا و سرهای شهداء را در میان گرفته و از جنایاتی که بر خاندان رسول خدا (صلی الله علیه وآله) روا داشته

بودند، اشك ندامت و پشیمانی می ریختند، به ایراد سخن پرداخت و با اشاره ای آنان را به سکوتی مرگبار واداشت و سپس فرمود:

کوفیان! گریه می کنید؟ اشك هایتان هیچگاه نخشد و شیون و فریادتان روی آرامش نبیند، وصف شما بسان وصف آن زن بی خردی است که رشته های خود را پس از تابیدن و مهیا ساختن دگر بار باز می نمود و پنبه می کرد. شما ایمان و باور دینی خود را بازیچه ساخته اید.

به هوش باشید! که کردار بس زشت و بدی برای سرای دیگران فرستادید، آری به خدا سوگند! به حال خود بسیار بگریید و کمتر بخندید. زیرا با این رفتار، تاریخ را به ننگ و عاری آلوده ساختید که هرگز قادر به شست و شوی آن نخواهید بود. چگونه می توانید خود را از ننگ و عار کشتن بزرگ مردی که نواده رسول اکرم(صلی الله علیه وآله) گنجینه رسالت و محور و مرکز حجت راستی و درستی و سعادت و سرور جوانان بهشتی به شمار می آمد، پاکیزه سازید؟!

آن گاه علی بن حسین (علیه السلام) لب به سخن گشود و چنین فرمود:

مردم! شما را به خدا سوگند می دهم، آیا شما نبودید که با نامه نگاری به پدرم، وی را فریب دادید و با او عهد و پیمان بسته و بیعت نمودید و سپس به جنگش برخاستید؟ مرگتان باد! که این عمل ننگین را برای خود به جهان آخرت فرستادید چه آراء زشت و ناپسندی دارید؟ اگر رسول(صلی الله علیه وآله) به شما بگوید: عترتم را کشتید و حرمتم را زیرپا نهادید و شما امت من نیستید، با کدام چشم به چهره مبارك رسول خدا(صلی الله علیه وآله) می نگرید؟(۳۴۵)

نقل شده: یزید بن معاویه از شنیدن خبر شهادت امام حسین(علیه السلام) بسیار شادمان شد و عبیدالله بن زیاد را ارج و احترام فراوان نهاد؛ ولی دیری نپایید با آگاهی از وضعیت مردم و خشم و لعن و ناسزای آنان نسبت به خود، نادم و پشیمان گشت و میان او و ابن زیاد اختلاف به وجود آمد.(۳۴۶)

در واقع احساس گنهکاری به حالتی از احساس و عاطفه سرشار از سوز و گداز و توان و نیرو و تمایل شدید مردم به انتقام جویی از حکومت اموی، تبدیل شد به گونه ای که بسیاری از مردم را بر آن داشت که برای جبران گذشته خود که دست از یاری امام حسین(علیه السلام) برداشتند، به جمعیت های اسلامی پیوسته و در برابر حکومت ستم پیشه اموی دست به شورش مسلحانه بزنند.

درست است که ما نمی توانیم این موضع گیری مسلمانان را موضعی عقلانی و برآمده از درك فساد و تباهی حکومت اموی و دور بودنش از اصول و مبانی رسالت اسلام بدانیم ولی موضعی صادقانه و راستین به شمار می آمد که زمامداران، به دشواری می توانستند همانند تسلط بر موضع عقلانی، بر آن استیلا یابند. به همین دلیل زمامداران

۳۴۵. حیاة الامام الحسین بن علی ۳ / ۳۴۱ به نقل از مثير الاحزان.

۳۴۶. تاریخ طبری ۴/۳۸۸، تاریخ الخلفاء/۲۰۸.

ستم پیشه با دشمنی و خصومتی که نسبت به خاندان پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) داشتند، برای این جنبه، حساب های فراوانی بازمی کردند.

۴. عزم و اراده امت و روح مبارزه جویی^(۳۴۷)

قیام حسین بن علی (علیه السلام) عزم و اراده انبوه مسلمانان را زنده و روح مبارزه جویی را در آنان برانگیخت و وجدان مسلمانانی را که به پستی و فرومایگی تن در داده و در جهت مبارزه با نفس خود عاجز و از رویارویی با زمامداران بیدادگری که امت را به دلخواه خود بازی می دادند ناتوان بودند، به شدت تکان داد. حکامی که اعمال ننگین خود را همراه با حقه بازی و نفاق و گاهی توسط و عاظ درباری و گاهی با زیرکی و مهارت در مکر و حيله و در قالب دین، ارائه می دادند.

مسلمانان، از قیام و نهضت امام حسین (علیه السلام) آموختند که نباید تسلیم دشمن شده و با آنان از در سازش درآمد، بلکه باید فریاد برآورده و دیدگاه و خواسته خویش را در جهت يك زندگی برتر در سایه حکومتی قانونی و یا حداقل برخاسته از رضایت مردم، اعلان دارد.

از این رو، شاهد به وجود آمدن جنبش های متعددی در تاریخ هستیم که هر چند به موفقیت چندانی دست نیافتند اما بر حکومت ستم پیشه اموی شوریده و تا سرحد نابودی آن نظام پیش رفتند و با این که هر يك اهدافی متفاوت از یکدیگر داشتند ولی همه آن ها از سرچشمه زلال قیام ابا عبدالله الحسین (علیه السلام) الهام گرفته و یا از شرایط به وجود آمده از نهضت آن بزرگوار، بهره می جستند از جمله: جنبش توّابین^(۳۴۸) که واکنش مستقیم نهضت حسینی محسوب می شد و جنبش^(۳۴۹) مردم مدینه و قیام مختار ثقفی^(۳۵۰) که توانست جنایتکارانی را که در به شهادت رساندن سرور آزادگان حسین بن علی (علیه السلام) شرکت داشتند در ازای اعمال ننگین و جنایات نفرت انگیزیشان به محاکمه کشانده و کیفر نماید. سپس جنبش مطرف بن مغیره و قیام ابن اشعث و قیام زید بن علی بن حسین (علیه السلام)^(۳۵۱) و شورش ابوسرایا^(۳۵۲) را می توان نام برد.

۳۴۷. برای آشنایی بیشتر از شرح ماجرا به کتاب «ثورة الحسين النظرية، الموقف، النتائج» نوشته شهید سید محمد باقر

حکیم/ ۱۰۰، مراجعه شود.

۳۴۸. تاریخ طبری ۴ / ۴۲۶، ۴۴۹.

۳۴۹. همان ۴ / ۶۴.

۳۵۰. همان ۴ / ۸۴.

۳۵۱. مقاتل الطالبیین ۱۳۵.

۳۵۲. همان/ ۵۲۳.

در حقیقت، نهضت و قیام حسینی، روح جهاد و مبارزه را در مردم زنده کرده و آن را برانگیخت و با وجود شکست های پیاپی برخی از آن جنبش ها، این قیام به عنوان قلب تپنده امت، هم چنان زنده و جاوید ماند و مسلمانان توان و نیروی خویش را به اثبات رسانده و از فساد و تباهی که می رفت توسط امویان و نیای آنان، آن ها را به نابودی بکشاند، رهایی یافتند.

بخش چهارم

میراث علمی امام حسین (علیه السلام)

چشم اندازی کلی به میراث علمی امام (علیه السلام)

حسین بن علی بن ابی طالب (علیهما السلام) رهبری الهی و یکی از اسوه های هدایت خداوندی به شمار می آمد که آنان را برای حفظ و حراست از دین و آیین اش برگزیده بود.

رنج و محنتی که امیرمؤمنان و امام حسن و امام حسین (علیهم السلام) با آن دست و پنجه در افکندن در مسیر آرمان و عقیده و مسلمانان، پر دامنه ترین رنج و دشواری به شمار می رفت، زیرا این رنج و مصیبت، با انحراف زمامداران از مسیر و خط رسالت آغاز و نه تنها به انحراف از اصول و مبانی دین در اداره حکومت اکتفا نشد، بلکه دامنه آن به اعماق مسلمانان و اسلام راه یافت.

این انحراف بزرگ، بر عزم و اراده پیشوایان و راهنمایان دین الهی افزود تا در راستای آموختن احکام دین به مسلمانان، پایه های آیین اسلام را در میان آنان تحکیم بخشیده و به گونه ای آن ها را تربیت کنند که از راهیابی سریع این انحراف میان آنان جلوگیری به عمل آورده و از فروپاشی توان و قدرت آن ها و تفرقه و پراکندگی، باز دارند. از همین رهگذر، تربیت کردن جمعی شایسته و کارآمد و تلاش توان فرسا در جهت پرورش و توجه به امور آنان، کاری فوق العاده مهم به شمار می آمد و ارج و عظمت این کار برای اهل تحقیق آن گاه روشن می شود که بخواد مواضع مسلمانان را طی پنجاه سال پس از وفات رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) در قبال خاندان آن حضرت، مورد مقایسه قرار دهد.

از همین جا، میراث به یادگار مانده از امام امیر مؤمنان و امام حسن و امام حسین سالار شهیدان کربلا برای ما میراثی بزرگ و بس گرانبها و ارزشمند تلقی شده و با وجود این ثروت فکری و علمی که از آن بزرگواران به دست ما رسیده از دیگران احساس بی نیازی می کنیم.

اهل تحقیق با مراجعه به کتبی نظیر موسوعة کلمات الحسین، و ثائق الثورة الحسينية، بلاغة الحسین و مجموع خطابه ها و نامه های آن بزرگوار، می توانند بر عظمت این ثروت بی کران آگاهی یافته و از آن بهره ها ببرند و اکنون نمایی از رهنمودهای این پیشوای بزرگ، از نظر تان می گذرد.

خرد و دانش و شناخت

امام حسین (علیه السلام) فرمود:

۱. «خمس من لم تکن فيه لم یکن فيه کثیر مستمتع: العقل والدين والأدب والحياء و حسن الخلق»^(۳۵۳).

کسی که دارای این پنج ویژگی نباشد، مردم از او بهره کافی نمی برند، خرد، دین، ادب، شرم و حیاء، اخلاق پسندیده.

۲. از حضرت پرسیدند، شرافتمندترین انسانها کیست؟

فرمود: «مَنْ اتَّعَظَ قَبْلَ أَنْ يُوَعَّظَ، وَ اسْتَيْقِظَ قَبْلَ أَنْ يَوْقَظَ»؛

کسی که پیش از پند و موعظه دیگران، خود پند و موعظه پذیر باشد و پیش از آن که در بیداری دیگران بکوشد، خود بیدار شود.

۳. فرمود: «لا یكمل العقل الا باتباع الحق»^(۳۵۴)؛

خرد، جز با پیروی از حق و حقیقت به کمال نخواهد رسید.

۴. العاقل لا یحدّث من یخاف تکذیبه، و لا یسأل من یخاف منعه و لا یثق بمن یخاف غدره،

ولا یرجو من لا یوثق برجانه»؛

انسان عاقل با کسی که بیم دارد او را تکذیب کند، سخن نمی گوید و از کسی که خواسته اش را بر نمی آورد خواهش و تمنايي انجام نمی دهد و به کسی که از خیانتش بیم دارد، اعتماد نمی کند و از کسی که بدو امیدی ندارد، درخواستی نمی کند.

۵. العلم لقاح المعرفة، و طول التجارب زیادة في العقل، والشرف التقوی، والفتنوع راحة

الأبدان و من أحبک نهاک و من ابغضک أغراک»^(۳۵۵)؛

۳۵۳. موسوعة کلمات امام الحسین/ ۷۴۳ به نقل از حیاة الامام الحسین ۱ / ۱۸۱.

۳۵۴. همان/ ۷۴۲ به نقل از اعلام الدین/ ۲۹۸، این مضمون از امام علی(علیه السلام) نیز وارد شده است.

۳۵۵. موسوعة الکلمات الامام الحسین/ ۷۴۲ به نقل از حیاة الامام الحسین ۱ / ۱۸۱.

علم و دانش، نخستین درجه معرفت و شناخت است، زیادی تجربه افزایش خرد است و شرافت، تقواست و قناعت راحتی و آسایش بدن است، هرکس دوستدار تو باشد تو را از انجام کار ناپسند بازمی دارد و آن کس که با تو سر دشمنی داشته باشد، تو را به انجام کارهای زشت و ناپسند وامی دارد.

۶. «من دلائل العالم انتقاده لحدیثه و علمه بحقائق فنون النظر»؛ (۳۵۶)

از جمله نشانه های دانشمند این است که سخن خویش را نقد می کند و با نظریات گوناگون آشناست.

۷. «لو أن العالم كل ما قال أحسن و أصاب لأوشك أن یجنّ من العجب، و انما العالم من

یکثر صوابه»؛

اگر هر چه را عالم و اندیشمند می گوید مطابق با واقع باشد به خودپسندی گرفتار می شود بلکه دانشمند و عالم کسی است که بیشتر گفته هایش مطابق با واقع باشد.

۸. در دعای عرفه امام حسین(علیه السلام) فزاهایی بس دل انگیز در ارتباط با شناخت آدمی و راه های دست یابی به آن و ارزش و اهمیت هر یک از آن راه ها و صحیح ترین راه سزاوار پیمودن برای فرد عاقلی که در پی هدف است، به چشم می خورد نمونه هایی مرتبط با بحث مان از آن را در این جا یادآور می شویم:

الف - «الهی انا الفقیر فی غنای فکیف لا اکون فقیراً فی فقری؟ الاهی انا الجاهل فی علمی

فکیف لا اکون جهولاً فی جهلی...؟»؛

خدایا! من که در عین بی نیازیم فقیر و تهیدستم پس چگونه در تهیدستی ام فقیر و بینوا نباشم؟ خدایا! من

که با وجود علم و دانشم جاهل و نادانم، پس چگونه در جهل و نادانی ام، سراسر جهل و نادانی نباشم؟

ب - «الهی علمت باختلاف الآثار و تنقلات الأطوار أن مرادک منی أن تتعرف الیّ فی کل

شیء حتی لا أجهلک فی شیء..»؛

خدایا! دانستم که در اثر دگرگونی آثار و جابجایی تحولات، هدف از آفرینش من است که خودت را در

هر چیزی به من بشناسانی تا در هر چیز نسبت به تو جهل نداشته باشم.

ج - «الهی ترددی فی الآثار یوجب بُعدالمزار فاجمعنی علیک بخدمة توصلنی الیک کیف

یستدل علیک بما هو فی وجوده مفتقر الیک؟ أیکون لغيرک من الظهور ما لیس لک حتی یكون

هوالمظهر لک؟! متی غبت حتی تحتاج الی دلیل یدل علیک؟! و متی بُعدت حتی تكون الآثار هی

التي توصل الیک؟ عمیت عین لاتراک علیها رقیباً، و خسرت صفقة عبد لم تجعل له من حبّک

نصیباً»؛

خدایا! هرچه در آثار جستجو کنم از تو دورتر می شوم، به من توفیق انجام وظیفه ای ده که مرا به تو برساند و نزدیک سازد، خدایا! تو چه زمانی از نظرها نهان شدی که نیاز به دلیل داشته باشی؟ و کی از نظرها دور شدی تا آثار ما را به تو نزدیک کند؟ کورباد چشمی که تو را نظاره گر خود نبیند و زیان می برد آن کس که نصیبی از محبت تو نبرد.

د - «الهي امرت بالرجوع الى الآثار فارجني إليك بكسوة الأنوار و هداية الاستبصار حتى ارجع اليك منها كما دخلتُ اليك منها مصون السر عن النظر اليها و مرفوع الهمة عن الاعتماد عليها»;

خدای من! دستور دادی بندگانت در پدیده های جهان هستی دقت و بررسی نمایند، اکنون مرا با انوار و بینایی به سوی خود فراخوان تا از آن ها روگردان شده و به سوی تو متوجه شوم چنانکه نخستین بار از آن موجودات به وجود تو پی برده بودم و نیازی به نگرستن به سوی آن ها نداشتم و همتم از اتکای بر آن موجودات ناچیز فراتر بوده است.

ه - « منك اطلب الوصول إليك و بك استدل عليك فاهدني بنورك إليك واقمني بصدق العبودية بين يديك»;

رسیدن به خودت را از تو می طلبم و به وسیله خودت به وجودت استدلال و استناد می کنم. خدایا! به وسیله نور خود مرا به سوی خویش هدایت فرما و در پیشگاه خود بر صدق بندگی مقیم فرما.

و - «الهي علمني من علمك المخزون و صني بسترک المصون. الهي حقني بحقائق اهل القرب...»;

خدایا! مرا از گنجینه علم و دانش خود بیاموز و با صیانت خود محفوظم بدار، تا حقایق اهل معرفت و مقربان را به من بنمایانی...

ز - «الهي أخرجني من دلّ نفسي و طهرني من شكي و شرکي قبل حلول رمسي»;

خدایا! مرا از دلت نفسم خارج کن و از تردید و شرکم قبل از آن که مرگم فرا رسد، پیراسته ام گردان.

ح - «الهي ان القضاء والقدر يُمني، و ان الهوى بوثنائق الشهوة اسرني، فكن أنت النصير لي حتى تنصرتي و تبصرتي»;

خدایا! قضا و قدر تو مرا امیدوار می کند و هوای نفس به زنجیر علاقه های شهوت اسیرم می گرداند، پس ای خدا! تو مرا یاری کن و بصیرت و بینایی ام ده.

ط - «أنت الذي أشرقت الأنوار في قلوب اوليائك حتى عرفوك و وحدوك، و أنت الذي أزلت الأغيار عن قلوب أحبائك حتى لم يحبوا سواك ولم يلجأوا إلى غيرك، أنت المونس لهم حيث أوحشتهم العوالم، و أنت الذي هديتهم حيث استبانتم لهم المعالم. ماذا وجد من فقدك؟! و ما الذي فقد من وجدك?!»

خدایا! تویی که انوار الهی را در قلوب اولیای خودت پرتو افکن ساختی تا تو را بشناسند و به یگانگی ات اعتراف نمایند و بیگانگان را از دل محبوبانت زایل نمودی تا به غیر تو محبت نورزد و به غیر تو پناه نبرند. آن گاه که حوادث و ناملایمات، آنان را به وحشت انداخت، تو مونس و همدم آن ها و آن گاه که آثار و نشانه ها برایشان روشن شد، تو هدایتگر آن ها بودی، هرکس تو را از دست دهد چه چیزی به دست آورده و آن که تو را به دست بیاورد چه چیزی از دست داده است؟!

ی - «أنت الذی لا اله غیرک، تعرفت لكل شیء فما جهلك شیء و أنت الذی تعرفت الی فی کل شیء فرأيتك ظاهرا فی کل شیء... کیف تخفی و أنت الظاهر؟ أم کیف تغیب و أنت الرقیب الحاضر؟!»^(۳۵۷)

تو آن خدایی که غیر از تو معبودی وجود ندارد، برای هر چیزی شناخته شده ای و هیچ چیز نسبت به تو جاهل نیست، تو خدایی که خودت را در همه چیز به من نشان دادی، به همین دلیل تو را در هر چیزی آشکار یافتیم... چگونه پنهان می مانی در صورتی که ظاهر هستی؟ و چگونه غایب می شوی در صورتی که حاضری؟!

قرآن کریم

اهل بیت عصمت و طهارت به قرآن کریم توجه و عنایت فوق العاده ای داشتند. آن بزرگواران زندگی خود را در جهت آموزش و تفسیر و فهماندن آیات و اجرای آن و حفظ و حراستش از چنگ تهبکاران و تحریفگران صرف نمودند. توجه اهل بیت(علیهم السلام) به قرآن کریم در رفتار و ارشادات و سخنانشان به خوبی جلوه گر شد. پیرامون تفسیر و تأویل قرآن و اجرای احکام آن سخنان بسیار ارزشمندی از امام اباعبدالله الحسین (علیه السلام) نقل شده که بسیار خواندنی و در خور دقت است از جمله که فرمود:

الف - «كتاب الله عزوجل على اربعة اشياء: على العبارة والاشارة واللطائف والحقائق، فالعبارة للعوام، والاشارة للخواص واللطائف للأولياء، والحقائق للأنبياء»^(۳۵۸)

۳۵۷. موسوعة كلمات الامام الحسين ۸۰۳ - ۸۰۶ به نقل از اقبال الأعمال ۳۳۹.

۳۵۸. موسوعة كلمات الامام الحسين ۵۵۱ به نقل از جامع الأخبار ۴۸.

در کتاب خداوند (قرآن) مطالب، به چهار نوع آمده است: عبارات، اشارات، لطایف و حقایق. عبارت ها ویژه عوام و توده مردم، اشارات آن برای خواص و لطایفش برای اولیاء الهی و حقایق آن ویژه پیامبران الهی است.

ب - هرکس در نمازش آن گاه که به عبادت ایستاده آیه ای از قرآن تلاوت کند، خداوند در نامه عملش برای هر حرف یکصد حسنه می نویسد و اگر در غیر نماز بخواند، برای هر حرف ده حسنه و اگر تنها به قرآن گوش فرا دهد برای هر حرف يك حسنه نوشته می شود و اگر قرآن را در شب ختم کند، فرشتگان برایش درود می فرستند تا شب را به روز برساند و اگر در روز ختم نماید فرشتگان تا شب بر او درود می فرستند و دعایش مستجاب می شود و ارزش آن از آن چه بین زمین و آسمان است برایش بهتر است.^(۳۵۹)

ج - امام (علیه السلام) در تفسیر این فرموده خدای متعال (تبدل الأرض غیر الأرض) و منظور از آن، فرمود: منظور زمینی است که در آن گناهی صورت نگرفته باشد و همان گونه که روز نخست آن را پدید آورده، برجسته و بدون کوه و گیاه باشد.^(۳۶۰)

د - مردی معنای (کهیصص) را از امام حسین (علیه السلام) پرسید، حضرت در پاسخ فرمود: اگر آن را برایت تفسیر کنم، قادر بر راه رفتن روی آب خواهی بود.^(۳۶۱)

ه - نصر بن مالک به امام حسین (علیه السلام) عرضه داشت: ای ابا عبدالله! منظور از آیه شریف: (هذان خصمان اختصموا فی ربهم) چیست؟
حضرت فرمود: ما و بنی امیه درباره خدا با یکدیگر به مخالفت پرداختیم، ما گفتیم: خداوند راست فرمود و آنان گفتند: خدا دروغ گفت. بنابراین، ما و آنان در قیامت با یکدیگر خصومت و دشمنی خواهیم نمود.^(۳۶۲)

و - امام (علیه السلام) در تفسیر آیه شریف (الذین إن مکناهم فی الأرض اقاموا الصلوة) فرمود: این آیه شریف در شأن ما نازل شده است.^(۳۶۳)

ز - در تفسیر آیه شریف (قل لا اسئلكم علیه اجراً الا المودة فی القربی) فرمود: خویشاوندی که خداوند دستور به برقراری پیوند به آن داده و آن را با اهمیّت تلقی نموده و خیر و برکت در آن

۳۵۹. موسوعة کلمات الامام الحسین ۵۵۱، به نقل از کافی ۶۱۱/۲، حدیث ۳.

۳۶۰. همان.

۳۶۱. همان ۵۶۱ به نقل از ینابیع الموده/ ۴۸۴.

۳۶۲. همان/ ۵۶۳ به نقل از حیاة الامام الحسین ۲/ ۲۳۴.

۳۶۳. موسوعة کلمات الامام الحسین/ ۵۶۴ به نقل از بحار الانوار ۲۴ / ۱۶۶.

قرار داده است، همان خویشاوندی ما اهل بیت به رسول خدا(صلی الله علیه وآله) است که حَقمان را بر هر مسلمانی واجب ساخته است. (۳۶۴)

ح - امام حسین(علیه السلام) در تفسیر نعمت در آیه شریف (و اَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ) فرموده است: خداوند به پیامبر فرمان داد نعمت هایی را که در دینش بدو عنایت کرده بازگو نماید. (۳۶۵)

ط - امام (علیه السلام) در تفسیر کلمه صمد فرمود: خدای متعال صمد را با این فرموده خود (لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ) تفسیر نموده است.

ی - نیز فرمود: «الصمد: الذي لا جوف له، والصمد: الذي قد انتهى سُودده والصمد: الذي لا يأكل ولا يشرب والصمد: الذي لا ينام والصمد: الدائم الذي لم يزل ولا يزال»؛ (۳۶۶) صمد یعنی کسی که میان تهی و اجوف نیست، صمد یعنی: کسی که حاکمیتش همه جا را فراگرفته، صمد یعنی: آن کس که نمی خورد و نمی آشامد، صمد یعنی: کسی که خواب به چشمش راه نمی یابد، صمد یعنی: کسی که همیشه بوده و همواره خواهد بود.

ک - روایت شده که عبدالرحمان سلمی سوره حمد را به فرزند امام حسین(علیه السلام) آموخت، وقتی فرزند آن آیه را برای پدر بزرگوارش قرائت کرد امام(علیه السلام) یکهزار دینار و یکهزار جامه به آموزگارش هدیه کرد و دهانش را پر از جواهر نمود، سبب آن را از امام (علیه السلام) پرسیدند: حضرت فرمود: این مبلغ در برابر عطا و بخشش وی ناچیز است. منظور امام از بخشش او آموزش قرآن [سوره حمد] بود. (۳۶۷)

سنت مبارک

امام حسین (علیه السلام) با جدّ بزرگوارش رسول خدا (صلی الله علیه وآله) معاصر و در کنف حمایت وحی و رسالت به سر برد و از سینه ایمان شیر نوشید. وی بسان پدر و مادر و برادرش، رنج و محنت رسالت را متحمل و به این حقیقت واقف گردید که سنت نبی اکرم (صلی الله علیه وآله) پس از قرآن کریم دومین مرکز نورافشانی دین الهی تلقی

۳۶۴. همان/ ۵۶۵ به نقل از بحار الانوار ۲۳ / ۲۵۱ حدیث ۳۷.

۳۶۵. همان/ ۵۶۷ به نقل از محاسن ۱/ ۳۴۴ حدیث ۱۱.

۳۶۶. همان/ ۵۶۹ به نقل از معادن الکلمة ۲ / ۵۱.

۳۶۷. همان ۸۲۷ به نقل از بحار الانوار ۴۴ / ۱۹۱.

می‌شود و به ضرورت توجه به این دو منبع یقین حاصل کرد. ایستادگی در برابر توطئه‌های تحریف و تباه‌سازی سنت را ضروری شمرد زیرا برخی از سران صحابه در کمال بی‌پروایی و از بیم این که مبادا پرده‌ها کنار رود و حقایقی که مانع دست‌یابی آن‌ها به قدرت است، آشکار گردد و یا لذت آن را به کامشان تلخ گرداند، از تدوین احادیث و روایات پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) جلوگیری به عمل آوردند.

از این رو، می‌بینیم امام حسین (علیه السلام) در برابر توطئه‌ای که این چنین بر ضد دین صورت گرفته در کمال شجاعت ایستاد و در جهت زنده کردن آیین جدش پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) گرانبهارترین موهبت‌هایی را که در اختیار داشت تقدیم و در طبق اخلاص نهاد و گواهی جاودانه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را در حق خود که فرمود: «حسین منی و أنا من حسین» «ألا و إنّ الحسین مصباح الهدی و سفینة النجاة» تحقق بخشید.

بدین گونه ملاحظه می‌کنیم که ابا عبدالله الحسین (علیه السلام) در میراث ارزشمند خود، به نقل سیره نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) و بیان روایات سنت آن حضرت و عمل بدان و زنده نگاه داشتن اش توجهی فوق العاده مبذول داشته و تا پایه قیام و شورش بر ضد کسانی که در تباه‌سازی و تغییر و تحول سنت آن بزرگوار برآیند، پیش رفته است. آن حضرت فرمود:

۱. رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) خوشخوترین آفریده خدا بود. «(۳۶۸)

۲. امام حسین (علیه السلام) نیز مانند برادر ارجمندش امام مجتبی (علیه السلام) رفتاری را که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در زندگی خود و با خاندان و یاران و نحوه نشستن و مجلسیانش داشت، به وصف کشیده است. این دو امام همام ویژگی‌های رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) را از پدر بزرگوارشان علی (علیه السلام) که از کودکی تا زمان رحلت نبی اکرم، پرورش یافته مکتب آن حضرت بود، دریافت کرده بودند که به بخشی از این شیوه رفتار اشاره می‌کنیم، امام حسین (علیه السلام) فرمود: از پدر بزرگوارم پرسیدم: سکوت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) چگونه بود؟

فرمود: سکوت وی بر چهارچیز بود: حلم و بردباری، پروا داشتن، به اندازه رفتار کردن و اندیشیدن، اما در اندازه رفتار کردن، ایشان در نگاه کردن و گوش فرا دادن به مردم، تفاوتی میان آنان قائل نمی‌شد، اما اندیشیدن اش در امور باقیماندنی یا ناپایدار بود، و حلم و بردباری اش با شکیبایی در او جمع آمده بود،

هیچ چیز او را خشمگین نمی ساخت و تحریک نمی کرد و بر چهارچیز مراقبت داشت: کارهای نیک انجام می داد تا مردم از او پیروی کنند، از انجام کارهای ناپسند خودداری می کرد تا مردم از انجام آن ها خودداری کنند و در جهت بهبود وضعیت و مصالح امتش دست به تلاش می زد و به آن چه خیر دنیا و آخرت را برایش در پی داشت می پرداخت.^(۳۶۹)

۳. امام (علیه السلام) روایت کرده روزی رسول خدا (صلی الله علیه وآله) اندوهگین بود، سبب اندوهش را پرسیدند، فرمود: در خواب دیدم که بنی امیه یکی پس از دیگری بر این منبرم بالا می روند» عرض شد: ای رسول خدا! بدان ها توجهی نکنید آنان تنها به پست و مقام دنیوی دست می یابند. و خداوند آیه شریف (وما جعلنا الرؤیا التي اريناك...) ^(۳۷۰) را در همین زمینه نازل فرمود.

۴. نیز آن حضرت روایت کرده که پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) هرگاه غذا تناول می کرد می فرمود: «اللهم بارک لنا فيه و ارزقنا خیراً منه»، خدایا! در این غذا برایمان برکت قرارده و بهتر از آن را نصیبمان فرما. و هرگاه شیر می نوشید می فرمود: «اللهم بارک لنا فيه، و ارزقنا منه»؛ ^(۳۷۱) خدایا! در آن برای ما برکت عنایت کن و از آن نصیبمان فرما و هرگاه به تضرع و زاری می پرداخت و دعا می کرد، دستان مبارکش را به آسمان بلند می کرد و نظیر فقیر و بینوایی که درخواست غذا بکند دستانش را از یکدیگر فاصله می داد. ^(۳۷۲)

۵. از امام حسین (علیه السلام) پرسیدند: کیفیت اذان چگونه بوده است؟ در پاسخ فرمود: در مورد اذان، وحی الهی بر پیامبرتان نازل می شود ولی شما مدعی هستید که وی اذان را از عبدالله بن زید دریافت کرده است؟ من از پدر بزرگوارم علی بن ابی طالب (علیه السلام) شنیدم می فرمود: آن گاه که نبی اکرم (صلی الله علیه وآله) به معراج رفت. خداوند فرشته ای را فرو فرستاد تا فقرات اذان و اقامه را دو تا دو تا ادا نماید و سپس جبرئیل به رسول خدا (صلی الله علیه وآله) عرضه داشت: ای محمد! اذان نماز به این کیفیت است. ^(۳۷۳)

۶. امام (علیه السلام) روایت کرده که رسول خدا (صلی الله علیه وآله) در غزوه ذات السلاسل سی تن سواره نظام همراه علی (علیه السلام) فرستاد و فرمود: ای علی! آیه ای درباره خرجی سواره نظام برایت تلاوت می کنم (الذین ینفقون اموالهم باللیل والنهار سرّاً و علانیه); آنان

۳۶۹. موسوعة کلمات الامام الحسین / ۵۷۱ - ۵۷۵ به نقل از مجمع الزوائد ۸ / ۲۷۴، معانی الأخبار / ۹۷.

۳۷۰. همان / ۵۷۵، به نقل از الغدير ۸ / ۲۴۸.

۳۷۱. موسوعة کلمات الامام الحسین / ۵۷۸ به نقل از عيون اخبار الرضا ۲ / ۴۲.

۳۷۲. همان به نقل از بحار الانوار ۱۶ / ۲۸۷.

۳۷۳. همان ۶۸۳ به نقل از مستدرک الوسائل ۴ / ۱۷.

که اموال خویش را در شب و روز و نهان و آشکار انفاق می کنند. ای علی! هزینه اسب سواران همین است که شخص اموال خویش را در نهان و آشکار انفاق نماید. (۳۷۴)

امام حسین (علیه السلام) رخدادهایی را که خود مستقیماً شاهد آن بوده و یا از پدر و مادر بزرگوار خویش که هر دو در نقل مطالب، مصون از خطا و مورد اعتماد بوده اند شنیده، روایت کرده است. (۳۷۵)

اهل بیت (علیهم السلام)

حدیث تقلین که به نحو تواتر نقل شده و مورد پذیرش تمام مسلمانان است، به خوبی دلالت دارد که جاودانگی آئین مقدس اسلام مرهون تمسک به دو رکن اساسی یعنی قرآن کریم و عترت پاک نبی اکرم (صلی الله علیه وآله) است که لازمه همنند. این دو، از یکدیگر جدایی ناپذیرند تا در کنار حوض کوثر بر رسول خدا (صلی الله علیه وآله) وارد شوند. بنابراین، مسلمانان برای در امان نگاهداشتن خود از لغزش و گمراهی در هر عصر و زمانی باید به این دو امانت گرانسنگ پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) تمسک جویند. از همین جا، دشمنان دیرینه اسلام گاهی به بهانه تحریف در لفظ و معنای قرآن کریم و گاهی با جلوگیری از تفسیر و اجرای احکامش و برخی احياناً با کاستن از مقام و منزلت اهل بیت و گاهی با دور ساختن آنان از ایفای نقش سیاسی و اجتماعی روشنگرانه آن بزرگواران و گاهی با مطرح کردن جایگزین و سردادن شعار بی نیازی از وجود و دانش و بینش آن ها می کوشیدند بین این دو رکن مهم جدایی بیندازند.

پیشوایان معصوم (علیهم السلام) - که به گفته صریح وحی الهی، حافظ سلامت رسالت الهی بوند - تمام تلاش و مبارزات خود را در جهت حفظ و حراست این دو پایه و رکن اساسی از چنگ تبهکاران، به کار گرفتند هرچند در این مسیر جان و مال بلکه هرآن چه را در اختیار داشتند در طبق اخلاص نهاده و در راستای حفظ رسالت نبی اکرم (صلی الله علیه وآله) فدا ساختند.

در همین زمینه به برخی از روایاتی که از وجود مقدس ابا عبدالله الحسین (علیه السلام) نقل شده اشاره ای گذرا خواهیم داشت:

۱. هنگامی که رسول خدا (صلی الله علیه وآله) مناسک حج خود را در حجة الوداع به پایان رساند، بر مرکب خویش سوار شد و این جملات را بر زبان جاری ساخت: «لا

۳۷۴. موسوعة کلمات الامام الحسین / ۷۱۰ به نقل از مستدرک الوسائل ۸ / ۲۰۳ ز
۳۷۵. به موسوعة کلمات الامام الحسین (علیه السلام) مراجعه شود.

يدخل الجنة الا من كان مسلماً»؛ جز مسلمان، کسی وارد بهشت نخواهد شد ابونر غفاری به پاخواست و نزد حضرت شرفیاب شد و پرسید: ای رسول خدا! معنی اسلام چیست؟ حضرت فرمود:

«الاسلام عريان و لباسه التقوى و زينته الحياء و ملاكه الورع و كماله الدين و ثمرته العمل و لكلّ شيء اساس و اساس الاسلام حبنا اهل البيت»؛^(۳۷۶)

اسلام خود، عریان است، پوشش آن تقوا، زینتش شرم و حیا، ملاک و قوامش ورع، کمال آن دین و میوه اش عمل است و هر چیزی اساس و بنیانی دارد و اساس و پایه اسلام دوست داشتن ما اهل بیت است».

۲. از حسین بن علی (علیه السلام) نقل شده که فرمود: «مَنْ أَحَبَّنَا كَانَ مَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ»؛ کسانی که ما را دوست داشته باشند از ما اهل بیت اند و در این خصوص به بیان فرموده خدای متعال در مورد عبد صالح (فمن تبعني فانه مني)^(۳۷۷)؛ هر کس از من پیروی کند از من است) استناد جست.

البته پر واضح است کسی که دوستی و محبت اهل بیت (علیهم السلام) را در دل داشته باشد، از آنان پیروی نیز خواهد کرد و آن کس که از آنان پیروی کند از زمره آن ها به شمار می آید.

۳. امام (علیه السلام) فرمود: «أَحَبُّونَا حَبَّ الْإِسْلَامِ فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) قَالَ: لَا تَرْفَعُونِي فَوْقَ حَقِّي، فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى اتَّخَذَنِي عَبْدًا قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَنِي رَسُولًا»؛^(۳۷۸)

ما را به خاطر اسلام دوست داشته باشید، زیرا رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) فرمود: مرا بیش از حقم بالا نبرید، چرا که خداوند پیش از آن که مرا به پیامبری خود برگزیند، به بندگی اش پذیرا شد.

۴. نیز فرمود: «مَا كُنَّا نَعْرِفُ الْمُنَافِقِينَ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) إِلَّا بِبَغْضِهِمْ عَلِيًّا وَوَلَدِهِ (عَلَيْهِمُ السَّلَام)»؛

ما در زمان رسول خدا (صلی الله علیه وآله) منافقان را تنها با نشان و علامت کینه و بغضی که از علی و فرزندان ابراز می داشتند می شناختیم.

۵. روایت شده روزی منذر بن جارود خدمت امام حسین (علیه السلام) شرفیاب شد و از آن حضرت پرسید: فدایت شوم، فرزند رسول خدا! حالتان چطور است؟ حضرت فرمود: عرب به این بهانه که پیامبر خدا از آن هاست، بر عجم جفا نمود و عجم نیز بدان اذعان می کرد. وضعیّت ما و

۳۷۶. موسوعة كلمات الامام الحسين/ ۵۲۸ به نقل از امالی طوسی ۸۲/۱.

۳۷۷. موسوعة كلمات الامام الحسين/ ۵۲۸ به نقل از نزهة الناظر و تنبيه خاطر/ ۸۵.

۳۷۸. همان به نقل از مجمع الزوائد ۲۱/۹.

قریش این است که آنان فضیلت ما را می دانند، ولی به مقام ما اعتراف نمی کنند و از جمله گرفتارهای مسلمانان این است که هرگاه آن ها را به حق دعوت می کنیم، نمی پذیرند و اگر رهایشان ساخته و به خود وانهم. جز از طریق ما هدایتی نمی یابند. (۳۷۹)

مژده حسین (علیه السلام) به وجود مقدس و دولت حضرت مهدی (علیه السلام)

از نبی مکرم اسلام مژده های فراوانی پیرامون غیبت و ظهور حضرت مهدی منتظر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) و ویژگی های دولت و اوصاف و نسب شریف آن بزرگوار وارد شده است، چنان که صحاح و مسانید در ابواب ملاحم و فتن (حوادث و رخدادها) و اشراط الساعة (علائم رستخیز) و دیگر ابواب، این حقیقت را تبیین نموده است.

توجه و عنایتی که پیشوایان اهل بیت (علیهم السلام) به این موضوع مبذول داشته اند کمتر از توجه و عنایت رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) نیست بلکه استمرار و ادامه راهی است که پیامبر خدا در جهت زمینه سازی برقراری دولت حق آن را، پیمود تا اجرای آمال و آرزوهای همه پیامبران و جانشینان آنان را در طول تاریخ عهده دار باشد.

در این راستا روایات فراوانی از سرور آزادگان ابا عبدالله الحسین (علیه السلام) به دست ما رسیده از جمله: آن بزرگوار، از جدش رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) از پدر بزرگوارش امیرمؤمنان، مجموعه سخنانی بی مانند درباره امام مهدی (علیه السلام) روایت نموده که به نمونه هایی از آن ها اشاره می کنیم:

۱. فرمود: خدمت جدم رسول خدا (صلی الله علیه وآله) رسیدم او مرا بر زانوی خود نشاند و به من فرمود: حسین جان! خداوند از نسل تو نه پیشوا برگزیده که نهمین فرد آنان قائم آن هاست و فضیلت و جایگاه همه آنان در پیشگاه خدا یکسان است. (۳۸۰)

۲. شعیب بن ابی حمزه از آن حضرت پرسید: آیا صاحب الأمر شما هستید؟

فرمود: خیر؛

پرسید: پس کیست؟

امام حسین (علیه السلام) فرمود: صاحب الامر کسی است که زمین را همان گونه که پر از جور و ستم شده، از عدل و داد آکنده می سازد و همان گونه که رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) در فاصله با پیامبران قبلی برانگیخته شد، وی نیز در فاصله با امامان قبل از خود، ظاهر می شود. (۳۸۱)

۳۷۹. موسوعة کلمات الامام الحسین / ۵۸۶ به نقل از نزهة الناظر / ۸۵.

۳۸۰. موسوعة کلمات الامام الحسین / ۶۵۹ به نقل از ینابیع المودة / ۵۹۰.

۳. نیز فرمود: صاحب الأمر (عج) دارای دو غیبت است، یکی به اندازه ای طولانی است که عده ای می گویند: وی از دنیا رفته و برخی از قتل و کشته شدنش خبر می دهند و دیگران از رفتن او به جای نامعلومی دم می زنند و هیچ کس جز خدای بزرگ از جایگاه او آگاه نیست. (۳۸۲)

۴. هم چنین فرمود: از رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) شنیدم می فرمود: اگر از عمر دنیا تنها يك روز باقی مانده باشد، خدای عزوجل آن روز را به اندازه ای طولانی می گرداند تا مردی از فرزندانم ظهور نماید و گیتی را همان گونه که پر از ستم و بیداد شده، از عدل و داد آکنده سازد. (۳۸۳)

۵. نیز فرمود: «للمهدي خمس علامات: السفیانی والیمانی والصیحة من السماء والخسف بالبيداء و قتل النفس الزکیة»؛ (۳۸۴)

امام مهدی (علیه السلام) دارای پنج نشانه است که عبارتند از: خروج سفیانی، خروج یمانی، سروش آسمانی، فرو رفتن دشمن در بیداد، کشته شدن نفس زکیه.

۶. همچنین فرمود: اگر مهدی (علیه السلام) ظهور نماید، مردم به انکار او پرداخته و او را نمی شناسند، زیرا می پندارند وی پیر و سالخورده است در صورتی که آن حضرت در اوج جوانی ظهور می کند. بزرگترین اندوه آن است که پیشوایشان مهدی (علیه السلام) در جوانی ظهور نماید و مردم تصور کنند وی پیری سالخورده است. (۳۸۵)

۷. نیز فرمود: در وجود نهمین فرزندم سنتی از حضرت یوسف و سنتی از حضرت موسی بن عمران است. او قائم ما اهل بیت به شمار می آید و خدای تبارک و تعالی امر ظهور او را يك شبهه سر و سامان می دهد. (۳۸۶)

۸. هم چنین فرمود: هرگاه حضرت مهدی (علیه السلام) ظهور نماید میان او و عرب و قریش چیزی جز شمشیر حاکم نیست و نسبت به ظهور مهدی شتاب نمی کنند؟ به خدا سوگند! لباسش ضخیم و خشن، غذایش نان جو و جز شمشیر چیزی حاکم نخواهد بود و زندگی اش جز مرگ در سایه شمشیر نیست. (۳۸۷)

اصول عقاید و علم کلام

در این زمینه گزیده ای از روایاتی را که از سرور شهیدان حسین بن علی (علیهم السلام) به دستمان رسیده یادآور می شویم:

-
۳۸۱. موسوعة کلمات الامام الحسین / ۶۵۹ به نقل از ینابیع المودة / ۵۹۰.
۳۸۲. همان به نقل از عقد الدرر / ۱۳۴.
۳۸۳. موسوعة کلمات الامام الحسین / ۶۶۱ به نقل از کمال الدین / ۳۱۷.
۳۸۴. همان / ۶۶۲ به نقل از عقد الدرر / ۱۱۱.
۳۸۵. همان / ۶۶۲ به نقل از عقد الدرر / ۱۱۱.
۳۸۶. موسوعة کلمات الامام الحسین / ۶۶۵ به نقل از کمال الدین / ۳۱۷.
۳۸۷. همان / ۶۶۳ به نقل از عقد الدرر / ۲۸۸.

۱. امام (علیه السلام) در مورد یگانگی خدای سبحان فرمود:

توصیفگران توان بیان بزرگی و عظمتش را ندارند، مقام جبروتش بر قلوب بشر خطور نمی کند، زیرا در میان آفریده ها نظیر و مانندی ندارد، دانشمندان با عقل و خرد خویش و متفکران با اندیشه های خود، توان درک او را ندارند، مگر به همین اندازه که با ایمان به غیب، او را تصدیق نمایند، چرا که نمی توان او را با صفات آفریده گان به وصف آورد او پروردگار یکتا و بی نیاز است، آن چه در او هام و افکار پدید آید، غیر اوست... او هر نیستی را هستی می بخشد و هر هستی را به نیستی می کشاند و برای کسی جز او، این دو صفت در يك زمان قابل جمع نیست. سرانجام اندیشیدن در ذات او، ایمان به وجود اوست و فراهم آمدن ایمان، صفتی را اثبات نمی کند. به وسیله خدا می توان صفات را وصف کرد ولی با صفات نمی توان خدا را به توصیف کشید. به واسطه خداوند می توان معارف و علوم را شناخت، نه با معارف و علوم بتوان خدا را شناخت. خدای سبحان همتا و نظیری نداشته و از هر عیبی منزّه است، او خدایی بی مانند و شنوا و بیناست.

امام حسین (علیه السلام) در پاسخ ابن ازرق می فرماید:

«اصف الهی بما وصف به نفسه و أعرفه بما عرف به نفسه، لا یدرك بالحواس

ولایقاس بالناس، فهو قریب غیر ملتصق، و بعید غیر مقتص (نقص) یوحّد ولا

یبعض، معروف بالآیات، موصوف بالعلامات، لا اله الا هو الکبیر المتعال»؛^(۳۸۸)

خداوند با حواس درک نمی شود و با مردم قیاس نمی گردد. او نزدیک است اما نه متصل به اشیاء و دور است ولی نه آن گونه که فاصله داشته باشد. او واحد است نه واحدی که بعضی از عدد است. به وسیله نشانه ها و آثارش شناخته شده و به وسیله علامت ها توصیف گشته است، معبودی جز او که خدای بزرگ و بلندمرتبه است، وجود ندارد.

۲. روزی امام حسین (علیه السلام) در جمع یارانش حضور یافت و فرمود: مردم! خدای با

عظمت، بندگان را تنها برای شناخت خود آفریده است، هرگاه او را شناختند به پرستش وی می پردازند و هر زمان ذات مقدسش را پرستش نمودند با پرستش وی از پرستش دیگران بی نیاز خواهند شد.^(۳۸۹)

آن گاه مردی درباره شناخت خدا از او نکته ای پرسید: حضرت در پاسخ وی

فرمود: «معرفة اهل کلّ زمان امامهم الذی یجب علیهم طاعته»؛^(۳۹۰) شناخت خدا یعنی: مردم هر

عصر و زمانی پیشوایی را که اطاعتش بر آن ها واجب است بشناسند.

۳. امام (علیه السلام) آن گاه که به بیان ملائک تکلیف می پردازد چنین می فرماید آن گاه

که خداوند توان کسی را بازگرفت اطاعت خود را از او برمی دارد و هرگاه قدرتش را سلب کرد، تکلیف خود را از او برخواهد داشت.^(۳۹۱)

۳۸۸. موسوعة کلمات الامام الحسین/ ۵۳۳ به نقل از توحید/ ۷۹.

۳۸۹. موسوعة کلمات الامام الحسین/ ۵۴۰ به نقل از علل الشرایع/ ۹.

۳۹۰. موسوعة کلمات الامام الحسین/ ۵۴۰ به نقل از علل الشرایع/ ۹.

۳۹۱. موسوعة کلمات الامام الحسین/ ۵۴۲ به نقل از تحف العقول/ ۱۷۵.

۴. امام حسین(علیه السلام) در پاسخ حسن بصری در معنای «قَدْر» فرمود: به راستی هرکسی به خیر و شر «قَدْر» ایمان نداشته باشد، کاملاً به کفر گراییده است و هرکس معاصی را به ذمه خدا ببندد، گناهی بس بزرگ مرتکب شده و به خداوند افتراء بسته است. خدا با کراهت بندگی نمی شود و با زور و جبر مورد عصیان قرار نمی گیرد و بندگان را به هلاکت نمی افکند، ولی هرچه را بدانان داده، مالک آن است و بر آن چه خود بدان ها توانایی داده، قادر و تواناست. اگر از خداوند فرمان بردند، از بندگی آن ها جلوگیری نمی کند و اگر به ارتکاب معصیت پرداختند، می تواند بر آن ها منت نهد و میان آنان و گناهانشان فاصله ببندد، اگر چنین نکند او نبوده که آن ها را به گناه واداشته و یا برانجام گناه مجبور کرده است، بلکه با بیم دادن و اتمام حجت بر آنان به آن ها توان و تمکین عنایت نموده و راه رسیدن به اوامر و نواهی خود را به بندگان نشان داده است.^(۳۹۲)

۵. دعاهاى امام حسین (علیه السلام) به ویژه دعای عشرات و دعای عرفه^(۳۹۳) که با معارف ارزنده و علوم بیکرانیش می درخشد، سرشار از گوهرهای گرانبهائی در یگانگی خدا و شناخت او و هدایت الهی می باشد بلکه می توان گفت: يك دوره کامل اصول عقاید تلقی می شوند، آنجا که در آغاز دعا عرضه می دارد:

«الحمد لله الذي ليس لقضائه دافع ولا لعطائه مانع ولا كصنعه صنع صانع و هو الجواد الواسع، فطر أجناس البدائع و أتقن بحكمته الصنائع، لا تخفى عليه الطلائع ولا تضيع عنده الودائع، أتى بالكتاب الجامع و (بشرع الإسلام) النور الساطع و هو للخليقة صانع و هو المستعان على الفجائع...»;^(۳۹۴)

حمد و ستایش خدایی را می سزد که قضایش واقع می شود و در بذل و بخشش او مانعی وجود ندارد و آفرینش هیچ آفریننده ای نظیر پدیده هایش نیست، او جواد و بخشنده و گشایش بخش است، انواع آفریده ها را خلق کرد و با حکمت خود، کارها را تحکیم بخشید، پدیده هایش نهان نیست و امانت ها نزدش به تباهی نمی رود. کتاب جامع (قرآن) را با نور ساطع نازل فرمود. او آفریدگار آفریده های خویش است و در حوادث ناگوار، تنها از او یاری خواسته می شود...

اخلاق و تربیت معنوی

۱. از امام حسین (علیه السلام) در مورد خیر دنیا و آخرت سؤال شد، آن بزرگوار در پاسخ مرقوم فرمود: به نام خداوند بخشنده مهربان، اما بعد؛ کسی که رضای خدا را هرچند به نارضایتی

۳۹۲. همان/ ۵۴۰ - ۵۴۱، به نقل از معادن الحکمه ۲ / ۴۵.

۳۹۳. البلد الامین کفعمی/ ۲۴.

۳۹۴. موسوعة کلمات الامام الحسين/ ۷۹۳ - ۸۰۶، به نقل از اقبال الأعمال/ ۳۳۹.

مردم بینجامد جلب کند، خداوند او را از مردم بی نیاز می کند و هرکس رضایت مردم را هرچند با نارضایتی خدا به دست آورد، خداوند او را به مردم وامی گذارد. والسلام. (۳۹۵)

۲. امام (علیه السلام) در بیان اقسام عبادت و درجات بندگان الهی می فرماید:

گروهی خداوند را با شوق به ثواب و پاداش، عبادت می کنند که این قسم پرستش، عبادت بازرگانان است، برخی او را به جهت ترس و بیم از عذابش می پرستند، این نوع پرستش، عبادت بردگان تلقی می شود و دسته ای خدا را از سر سپاس و شکر نعمت های بی کرانش می پرستند، این نوع پرستش، عبادت آزادگان و برترین نوع عبادت به شمار می آید. (۳۹۶)

۳. حضرت در مورد آثار و نتایج عبادت حقیقی می فرماید: «مَنْ عَبْدَ اللَّهِ حَقَّ عِبَادَتَهُ، آتَاهُ اللَّهُ فَوْقَ أَمَانِيهِ وَ كَفَايَتِهِ»؛ (۳۹۷)

کسی که خداوند را آن گونه که شایسته است، پرستش نماید خداوند موهبتی بالاتر از آرزوها و فراتر از آن چه او را کفایت می کند، بدو عنایت خواهد کرد.

۴. در پاسخ به پرسشی پیرامون ادب فرمود: ادب آن است که وقتی از خانه ات بیرون می روی، با هرکس روبرو شوی او را برتر از خود بدانی. (۳۹۸)

۵. امام حسین (علیه السلام) فرمود: اگر اموالت به حال تو سودمند بود از آن بهره برده ای، تو برای آن ماندگار نیستی و مال نیز برای تو ماندنی نیست. بنابراین، پیش از آن که خود طعمه آن شوی، از آن بهره برداری نما و هزینه اش کن. (۳۹۹)

پندهای ارزشمند

۱. شخصی به حضرت نوشت مرا با دو حرف اندرز دهید. حضرت در پاسخ او مرقوم فرمود:

«مَنْ حَاوَلَ امْرَأً بِمَعْصِيَةِ اللَّهِ تَعَالَى كَانُ أَفْوَتٌ لِمَا يَرْجُوا وَ أَسْرَعُ لِمَجِيءِ مَا يَحْذَرُ»؛ (۴۰۰)

آن کس که با ارتکاب معصیت و نافرمانی خدا، در پی انجام کاری باشد، دیرتر به خواسته اش می رسد و آن چه از آن بیم داشت زودتر به سراغش خواهد آمد.

۳۹۵. امالی صدوق / ۱۶۷.

۳۹۶. تحف العقول / ۱۷۵.

۳۹۷. بحار الانوار / ۱۸۴/۷۱.

۳۹۸. دیوان الامام الحسين / ۱۹۹.

۳۹۹. بحار الانوار / ۳۵۷/۷۱.

۴۰۰. کافی / ۳۷۳/۲.

۲. مردی خدمت امام حسین (علیه السلام) رسید و بدو عرضه داشت: من فردی معصیت کارم و نمی‌توانم از انجام آن خودداری کنم، مرا پندی دهید، امام (علیه السلام) فرمود:

«إفعل خمسة أشياء و أذنب ما شئت، فأول ذلك: لا تأكل رزق الله و اذنب ما شئت. والثاني: اخرج من ولاية الله و اذنب ما شئت. والثالث: اطلب موضعاً لا يراك الله و اذنب ما شئت. والرابع: إذا جاء ملك الموت ليقبض روحك فادفعه عن نفسك و اذنب ما شئت. والخامس: إذا أدخلك مالك النار فلا تدخل في النار و اذنب ما شئت»^(۴۰۱)؛

پنج چیز را انجام بده آن گاه هر گناهی را خواستی مرتکب شو.

نخست: رزق و روزی خدا را مخور و هر گناهی خواستی انجام ده.

دوم: از حکومت و ولایت الهی بیرون رو و هر گناهی خواستی مرتکب شو.

سوم: جایی را برای خود برگزین که خدا تو را نبیند، سپس هر گناهی که خواهی انجام ده.

چهارم: هرگاه فرشته مرگ برای گرفتن جاننت وارد شد او را از خود دور کن، پس از آن هر گناهی خواستی انجام ده.

پنجم: هر زمان مالک دوزخ خواست تو را وارد آتش دوزخ کند، داخل آتش مشو و آن گاه هر گناهی خواستی انجام ده.

۳. از جمله روایاتی که در خصوص پندهای سودمند امام حسین (علیه السلام) وارد شده می‌توان به این روایت اشاره کرد:

ای فرزند آدم! اندکی بیندیش و با خود بگو: پادشاهان و سلاطین و دنیا داران کجایند؟ آنان که به آبادانی زمین پرداخته و نه‌ها جاری ساختند و درخت‌ها کاشتند و شهرها ایجاد کردند ولی با نگرانی از آن‌ها جدا شدند و دیگران آن‌ها را به ارث بردند و دیری نمی‌پاید که ما نیز به آنان خواهیم پیوست.

ای فرزند آدم! مردنت را بیاد آور و استراحتگاه خویش را در قبر یادآور شو و آن زمان که در پیشگاه حق قرار می‌گیری و اعضای بدنت بر ضد تو گواهی می‌دهند، روزی که گام‌ها در آن می‌لرزد و نفس‌ها به گلوگاه می‌رسد و برخی چهره‌ها سفید و نورانی و برخی سیاه می‌شوند و رازها فاش می‌گردد و میزان الهی را که برای سنجش اعمال نصب می‌شود، به یاد آور.

ای فرزند آدم! مرگ پدران و فرزندان را متذکر شو که چگونه بسر بردند و در کجا اقامت گزیدند و گویی تو نیز به زودی در جایگاهشان قرار خواهی گرفت و درسی برای عبرت آموزان خواهی شد.

۴. امام حسین (علیه السلام) طی ایراد خطابه ای فرمود:

مردم! در کسب فضائل اخلاقی، با یکدیگر رقابت کنید و در به دست آوردن سود نیکوکاری بشتابید و در کار خیری که شتاب نداشته باشید آن را خیر و معروف ندانید، با انجام کار نیک سپاس دیگران را نسبت به خود به دست آورید و در اثر سستی در انجام کار پسندیده، زبان مردم را به مذمت و بدگویی خویش نگشایید. اگر فرد ناتوانی را توانایی بخشیدید و او محبت شما را سپاس نگفت، غمگین مشوید زیرا خداوند اهل فضل و کرم است و بزرگترین پاداش ها را به شما عنایت خواهد فرمود و یقیناً پاداش الهی با ارزش تر و بزرگ تر از پاداش دیگران است. به هوش باشید! که نیازمندی مردم به شما خود، یکی از بزرگترین نعمت های خداوند نسبت به شماست. بنابراین، هیچگاه از مراجعه آنان خسته نشوید که در این صورت این نعمت تبدیل به بلا خواهد شد. (۴۰۲)

فقه و احکام دین

معصومین (علیهم السلام) مرجعیت دینی خویش را پس از رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) در زمینه علمی و سیاسی با هم، به اثبات رساندند. خط و مشی خلافت به گونه ای حساب شده در جهت حذف و از میان برداشتن این شیوه پیامبر و دور ساختن آن از عرصه سیاسی و اجتماعی به فعالیت پرداخت و همان گونه که عنایت داشتید اهل بیت (علیهم السلام) برای رویارویی با این توطئه، دست به برنامه ریزی زدند. ولی در این گیرودار، بعد علمی بیشتر جلوه گر شد و بر بُعد سیاسی غلبه یافت به گونه ای که اهل بیت (علیهم السلام) پس از امام حسین (علیه السلام) به کناره گیری از عرصه سیاسی متهم گشتند، اما ناتوانی علمی خط حاکم با وجود امکانات فراوان مادی و نیروی انسانی آن ها در طول تاریخ به خوبی پدیدار گشت و مرجعیت ائمه اطهار (علیهم السلام) بر دیگر مرجعیت های رایج آن زمان برتری یافت. از سویی، نیاز مسلمانان به تشریح احکام شرع با توجه به رخدادهای جدیدی که همواره پیش آمد، سبب دیگری بود که به پدیدار شدن علوم و فضیلت و کمال اهل بیت (علیهم السلام) انجامید. حقایقی نظیر حقیقت عدم عجز و ناتوانی اهل بیت در برابر پرسش های گوناگون مردم و عدم دریافت علم و دانش خود از فردی غیر از رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) و خاندان معصوم آن بزرگوار که در تاریخ ثبت شده، بر هیچ انسان عاقلی پوشیده نیست و دلیل روشنی بر فضل و برتری آنان از دیگران تلقی می شود.

در این جا نمونه ای از روایاتی را که ارتباط به فقه به معنای رایج آن دارد در خور گنجایش آن، یادآور می شویم:

۱. در ارتباط با نماز؛ امام باقر (علیه السلام) نماز خواندن را در يك لباس جایز می داند و در این راستا به سخن کسانی که خود، شاهد بوده اند حسین بن علی (علیه السلام) نماز خود را در يك لباس به جای آورد، استناد کرده است و از آن بزرگوار نقل کرده که وی شاهد بوده رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) نمازش را در يك لباس به جای آورده است. (۴۰۳)

۲. در روایت آمده است که ائمه (علیهم السلام) جمله **بسم الله الرحمن الرحيم** را در نمازهای (صبح و مغرب و عشاء) که حمد و سوره آن ها بلند خوانده می شود و در آغاز سوره حمد و در ابتدای هر سوره ای در هر نمازی بلند می خواندند. از امام حسین (علیه السلام) روایت شده که فرمود: «اجتمعنا ولد فاطمة علی ذلك»؛ (۴۰۴) همه ما فرزندان فاطمه بر این سخن اتفاق نظر داریم.

۳. امام حسین (علیه السلام) مشغول نماز بود شخصی از مقابلش عبور کرد، یکی از مجلسیان حضرت وی را از این کار نهی کرد، امام (علیه السلام) پس از پایان نماز رو به او کرد و فرمود: چرا از عبور این مرد جلوگیری کردی؟

عرضه داشت: ای فرزند رسول خدا! وی میان شما و محرابتان فاصله ایجاد می کرد. حضرت فرمود: وای بر تو! خدای عزوجل به من نزدیک تر از آن است که کسی میان من و او فاصله ایجاد کند. (۴۰۵)

۴. روزی امام حسین (علیه السلام) در مکانی جلوس فرموده بود که جنازه ای را از مقابل حضرت عبور دادند، وقتی جنازه پدیدار شد مردم از جا برخاستند، در این جا امام (علیه السلام) برای روشن ساختن اشتباه مردم که به پاخاستن هنگام عبور جنازه را از سنت نبی اکرم می پنداشتند، فرمود:

رسول خدا (صلی الله علیه وآله) در مسیری که جنازه فردی یهودی را عبور می دادند جلوس فرموده بود، حضرت به پاخاست تا جنازه یهودی بلندتر از سر مبارکش قرار نگیرد. (۴۰۶)

مؤلف کتاب «موسوعة کلمات الإمام الحسين» به نقل نزدیک به دویست و پنجاه روایت در مورد احکام شرع که در ابواب گوناگون فقه اسلام از ابا عبدالله الحسین (علیه السلام) رسیده پرداخته است.

۴۰۳. دعائم الاسلام ۱ / ۱۷۵.

۴۰۴. مستدرک الوسائل ۴ / ۱۸۹.

۴۰۵. وسائل الشیعه ۳ / ۴۴۴ حدیث ۴.

۴۰۶. کافی ۳ / ۱۹۲.

سیره و روش امام حسین (علیه السلام) نیز مانند شیوه سایر ائمه اطهار (علیهم السلام) در جهت سامان دادن به رفتار فردی و اجتماعی مسلمانان و جامعه اسلامی، یکی از منابع اصیل دریافت احکام الهی به شمار می‌آورد.

دعاهای امام حسین (علیه السلام)

میراث اهل بیت (علیهم السلام) با پدیده دعا و جنبه های کیفی و کمی آن با هم، از امتیاز خاص و بی مانندی برخوردار است. توجه به دعا در تمام حالات و شرایط زندگی، چنان که خدای متعال فرمود: (قُلْ مَا يَعْجُبُوا بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دَعَاؤُكُمْ)^(۴۰۷) جلوه ای است که شیوه رفتار اهل بیت (علیهم السلام) را از دیگران متمایز می‌سازد و پیروان خود را نیز به همین شیوه تربیت کرده اند.

این پدیده در ایام حج و دیگر مراسم عبادی میان پیروان و شیعیان اهل بیت، برای عموم مسلمانان به روشنی ملموس است. دعاهای معصومین (علیهم السلام) از جنبه محتوا و اهداف و مفاهیم، بی مانند است و به روشنی از فاصله زیاد میان آنان و دیگران پرده برمی‌دارد، خاک کجا و افلاک کجا؟

برخی روایات رسیده از امام حسین (علیه السلام) ما را بر راز و رمز توجه فوق العاده آن بزرگواران به دعا و نیایش رهنمون می‌شود:

۱. امام حسین (علیه السلام) فرمود: ناتوان ترین مردم کسی است که از دعا عاجز باشد و بخیل ترین فرد کسی است که از سلام کردن به دیگران خودداری کند.^(۴۰۸)
۲. از آن امام همام منقول است که در قنوت نماز و تر این دعا را که رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) بدو آموخته بود می‌خواند:

«اللهم أنت تری ولاتری، و أنت بالمنظر الأعلى و إنَّ الیک الرجعی و إنَّ لك الآخرة و

الاولی، اللهم انا نعوذ بك من أن نذل و نخزی»؛^(۴۰۹)

خدایا! تو همه را می بینی و خود دیده می شوی و از افقی برتر بر بندگانت مراقبت داری بازگشت همه به سوی تو و دنیا و آخرت از آن توست. خدایا! از گرفتار آمدن به ذلت و خواری، به تو پناه می‌جویم.

۴۰۷. فرقان/ ۷۷ «بگو اگر دعای شما نباشد، خداوند به شما اعتنایی قائل نیست».

۴۰۸. بحار الانوار ۲۹۴/۹۳.

۴۰۹. کنز العمال ۸۲/۸، مسند احمد ۲۰۱/۱.

۳. از جمله دعاهای کوتاهی که از آن حضرت نقل شده بدین دعا می توان اشاره کرد: «اللهم لا تستدرجني بالأحسان ولا تؤدبني بالبلاء»؛^(۴۱۰) خدایا! با وفور نعمت هایت، سپاس آن ها را از من سلب نفرما و بارنج و محنت، گوشمالی ام مده.
در معنای «استدراج» فرمود: «الاستدراج من الله لعبده ان يسبغ عليه النعم و يسلبه الشكر»؛^(۴۱۱) سلب سپاس خدا از بنده اش این است که نعمت بسیاری به او عنایت کند ولی توفیق شکرگزاری را از او بگیرد.

۴. امام حسین (علیه السلام) در قنوت نماز خود این دعا را می خواند:

«اللهم من آوى إلى مأوى فأنت مأوى و من لجأ إلى ملجأ فأنت ملجأ. اللهم صل على محمد و آل محمد و اسمع ندائي و أجب دعائي و اجعل مأبى عندك و مثوای، و احرسني في بلوای من افتتان الامتحان و لمة الشيطان بعظمتك التي لا يشوبها و لوع نفس بتفتين، و لا وارد طيف بتظنين و لا يلّم بها فرج حتى تقلبني اليك بإرادتك غير ظنين و لا مظنون و لا مراب و لا مراتب، انك انت ارحم الراحمين»؛^(۴۱۲)

خدایا! هرکس در جستجوی پناهگاهی است ولی پناهگاه من تویی و هرکس در پی یار و یآوری می گردد، اما یار و یاور من تو هستی. خدایا! بر محمد و خاندانش درود فرست و ندایم را بشنو و دعایم را اجابت فرما و جایگاه بازگشتم را نزد خود مقرر دار. خدایا! تو را به عظمتی که در آن حرص و آز نفسانی و فتنه ای نیست و هیچ ظن و گمانی در آن دخالت ندارد و هیچ راهی را دگرگون نمی سازد سوگند می دهم که مرا در کوران امتحان ها و آزمایش ها و از گزند شیطان حفظ نما، تا مرا به سوی خود بازگردانی و هیچ گمان و تردیدی در من باقی نمانده باشد، به راستی که تو مهربان ترین مهربانانی.

۵. حضرت در قنوت نماز خود دعای دیگری را نیز زمزمه می کرد و عرضه می داشت:

«اللهم منك البدء و لك المشيئة و لك الحول و لك القوة، و أنت الله الذي لا اله الا انت جعلت قلوب اوليانك مسكناً لمشيئتك و مكمناً لإرادتك، و جعلت عقولهم مناصب اوامرک و نواهيک فأنت اذا شئت ما نشاء حرکت من أسرارهم کوامن ما ابظنت فيهم، و ابدأت من إرادتك على ألسنتهم ما افهمتهم به عنك في عقودهم بعقول تدعوك و تدعو اليك

۴۱۰. بحار الانوار ۱۲۸/۷۸.

۴۱۱. تحف العقول/ ۱۷۵.

۴۱۲. مهج الدعوات/ ۴۹.

بحقائق ما منحتهم به، و إني لأعلم مما علمتني مما أنت المشكور على ما منه أريتني
و اليه آويتني»؛

خدایا! قضا و قدر، از ناحیه تو و توان و قدرتی جز قدرت تو وجود ندارد، تو خدایی که معبودی جز تو نیست. دل اولیای خود را جایگاه اراده خویش قرار دادی و عقل و خردشان را محل اوامر و نواهی خود مقرر داشتی. تو هرگاه اراده کنی هرکدام از رازهای درونی آن ها را که بخواهی به جوش و خروش و می داری و آن چه را به آنان فهماندی بر زبانشان جاری می سازی، آن فهم و خردی که تو را می خواند و با حقایقی که به آن ها عطا فرمودی، تو را می خوانند و من نیز از آن چه به من آموختی پی بردم در آن چه به من نشان دادی و جایگاهم را تعیین نمودی باید شکر و سپاست را به جای آورم.

۶. از آن حضرت دعایی نیز به نام «عشرات» منقول است.

۷. امام (علیه السلام) آن گاه که دست مبارك خود بر رُكن یمانمی نهاد و با خدای خویش نیایش می کرد این دعا را می خواند:

«الهي انعمتني فلم تجدني شاكراً، و ابليتني فلم تجدني صابراً، ولا سلبت النعمة بترك
الشكر، ولا ادمت الشدة بترك الصبر الهي ما يكون من الكرم الا الكرم»؛^(۴۱۳)

خدایا! به من نعمت دادی ولی مرا سپاسگزار آن نعمت ها نیافتی، و در بوته آزمون و امتحانم قراردادی و مرا اهل بردباری و شکیبایی نیافتی، با این که سپاسگزاری نکردم، نعمت هایت را از من بازنگرفتی و با این که شکیبایی نکردم مرا در تنگنا قرار ندادی، خدایا! از کریم و بخشنده جز کرم و بخشش انتظار نیست.

۸. روایت شده روزی شریح وارد مسجد رسول خدا (صلی الله علیه وآله) شد، دید حسین(علیه السلام) در حال سجده صورت بر خاک می سایید و عرضه می دارد:

خدایا! مولای من! آیا اعضای بدنم را برای گرزهای آهنین و اعضای درونی ام را برای نوشیدن حمیم دوزخ آفریدی؟ خدایا! اگر مرا به جرم گناهانم بازخواست نمایی من نیز قطعاً کرم و بخشش را درخواست خواهم کرد و اگر مرا در کنار تبهکاران به بند بکشی، مراتب دوستی و محبتی را که از تو به دل دارم به آنها اعلام خواهم کرد! مولای من! فرمانبرداری و اطاعت من سودی به حال تو ندارد و معصیت و گناهم به تو زیانی نمی رساند، پس توفیق اطاعت به من ببخش و از گناهانم درگذر، که تو مهربان ترین مهربانانی.^(۴۱۴)

۴۱۳. احقاق الحق ۱۱ / ۵۹۵.

۴۱۴. احقاق الحق ۱۱ / ۴۲۴.

۹. امام حسین (علیه السلام) هرگاه به زیارت اهل قبور می رفت این دعا را می خواند:
اللهم ربّ هذه الأرواح الفانية والأجساد البالية، والعظام النخرة التي خرجت من الدنيا
و هي بك مؤمنة أدخل عليهم روحاً منك و سلاماً منّي»؛

خدایا! تو پروردگار ارواح فانی و ناپایدار و بدن ها و استخوان های پوسیده ای هستی که با ایمان به یگانگی ات، دنیا را وداع گفتند، (پروردگارا!) سرور و شادی ات و سلام و درود مرا بر آنان وارد نما.

نیز فرمود: اگر کسی این دعا را بخواند، خداوند به تعداد آفریدگانش از زمان حضرت آدم تا قیامت، بدو پاداش خیر عنایت می کند. (۴۱۵)

۱۰. امام حسین (علیه السلام) هر صبح و شام بر خواندن این دعا مداومت داشت:
«بسم الله الرحمن الرحيم، بسم الله و بالله و من الله و إلى الله و في سبيل الله و على
ملة رسول الله و توكلت على الله و لا حول و لا قوة الا بالله العلي العظيم. اللهم اني
اسلمت نفسي إليك، و وجهت وجهي إليك و فوضت أمري إليك، إياك أسأل العافية من
كلّ سوء في الدنيا و الآخرة، اللهم ائتك تكفيني من كل أحد و لا يكفيني أحد منك فاكفني
من كل أحد ما اخاف أحذر، و اجعل لي من أمري فرجاً و مخرجاً إنك تعلم و لا اعلم و
تقدر و لا أقدر، و أنت على كل شيء قدير برحمتك يا ارحم الراحمين»؛ (۴۱۶)

به نام خداوند بخشاینده مهربان، به نام خدا و با نام او و از ناحیه خدا و در راه خدا و بر آیین امت رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، بر خدا توکل می کنم و قدرت و توانی فراتر از قدرت و توان خدای بلندمرتبه و بزرگ وجود ندارد. خدایا! خویشتن را تسلیم تو نمودم و به سویت رو آوردم و کارهایم را به تو سپردم. از فرجام هر عمل ناپسندی در دنیا و آخرت از تو عافیت می طلبم. خدایا! تو به جای همه قادر به حمایت من هستی ولی هیچ کس در برابر تو قادر بر حمایت من نیست، مرا از هر چه بیم دارم و پرهیز می کنم در حمایت خود قرارده و در کارهایم گشایش حاصل نما، زیرا تو از همه چیز آگاهی و من ناآگاهم، تو بر همه چیز قادری و من از قدرتی برخوردار نیستم، تو توانایی هر چیزی را داری، به رحمتت ای مهربان ترین مهربانان.

دعای عرفه امام حسین (علیه السلام) از برجسته ترین دعاها می است که به گونه ای مفصّل از آن بزرگوار وارد شده است دعایی که با فراهم آوردن علل و اسباب بازگشت به خدا و توبه و بلندای شناخت و معرفت، باران رحمت الهی را بر آدمی جاری

۴۱۵. مستدرک الوسائل ۳۷۳/۲ حدیث ۲۳۲۲.

۴۱۶. مهج الدعوات/ ۱۵۷.

می سازد. در مباحث گذشته به فقراتی از آن اشاره کردیم، اینک فرازهای دیگری از آن از نظرتان می گذرد:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلِداً فَيَكُونُ موروثاً، ولم يكن له شريك في الملك فيضاده فيما ابتدع، ولا ولي من الذلّ فيرفده فيما صنع، سبحانه سبحانه سبحانه لو كان فيهما آلهة إلا الله لفسدتا و تفترتا، فسبحان الله الواحد الحق الأحد الصمد الذي لم يلد ولم يولد ولم يكن له كفواً احد، الحمد لله حمداً يعدل حمد ملائكته المقربين و انبيائه المرسلين، و صلى الله على خيرته من خلقه محمد خاتم النبيين و آله الطاهرين المخلصين، اللهم اجعني أخشاك كأني أراك، و أسعدني بتقواك، ولا تشقني بمعصيتك، و خر لي في قضائك، و بارك لي في قدرك حتى لا احبّ تعجيل ما أخرت ولا تأخير ما عجلت»؛^(٤١٧)

سپاس خدایی که کسی را به فرزندی نپذیرفته تا از او ارث ببرد و در قلمرو حکومتش شریکی ندارد تا بر آن چه پدید آورده بر ضد او عمل کند و نه از سر خواری و ذلت حامی و پشتیبانی انتخاب کرده که در آن چه به وجود آورده، وی را یاری و کمک رساند. او منزّه است، منزّه، اگر در زمین و آسمان دو معبود وجود داشت، هر دو به تباهی کشیده شده و فرو می ریختند. منزّه است خدای یگانه و یکتا و بی نیازی که فرزندی نداشته و فرزند کسی نبوده و برایش همتایی وجود ندارد. سپاس او را سزاست که با سپاس فرشتگان مقرب و پیامبران مرسل برابر است و درود خدا بر بهترین بندگانش خاتم انبیاء و خاندان پاک و مخلص او باد.

خدایا! به من چنان مقامی از ترس و وحشت از عظمت خودت عطا کن که گویی تو را می بینم و به تقوای خود سعادت ببخش و با معصیت و نافرمانی از خود، مرا شقاوتمند و بیچاره مکن و قضا و قدر خویش را برایم خیر و مبارک گردان تا در خوشی و ناخوشی مقدراتت آن چه تو برایم دیرتر می خواهی، خود زودتر آن را دوست نداشته باشم و آن چه را زودتر می خواهی، دیرتر بدان مایل نباشم.

شخصیت ادبی امام حسین (علیه السلام)

تردیدی نیست که امام حسین (علیه السلام) نیز از جنبه شناخت و توان هنری بیان، نظیر جدّ بزرگوار و پدر ارجمند و برادر و الامقامش به شمار می آمد. دشمنانشان درباره آنان گفته اند: «آن ها اهل بیته اند که علم و دانش با خونشان آمیخته شده است» «آنان از بنی هاشم اند که صخره را می شکافند و دانش را از دریا برمی گیرند». (۴۱۸)

عمر سعد در روز عاشورا در تعریض و کنایه ای بر خطابه امام حسین (علیه السلام) می گوید: «او (امام حسین) پسر پدرش علی است اگر يك روز دیگر نیز چنین سخن بگوید، سخنش پایانی ندارد و از سخن باز نمی ماند». (۴۱۹)

مقاتل نویسان در مورد سخنان و خطابه های ابا عبدالله الحسین (علیه السلام) در کربلا و عاشورا گفته اند: هرگز شنیده نشده قبل و بعد از حسین کسی با آن فصاحت و بلاغت سخن گفته باشد. (۴۲۰)

با این که مدت امامت آن بزرگوار چندان طولانی نشد و فرصتی سیاسی که معمولاً ساختار خطابه های حضرت را به وجود آورد، پیش نیامد به ویژه که امام (علیه السلام) به قرارداد صلح برادرش امام حسن (علیه السلام) با معاویه، هم چنان پای بندی نشان می داد اما در عرصه خطابه و دیگر امور، روایات زیادی از آن حضرت رسیده است، افزون بر این که وی در زمان پدر بزرگوارش علی (علیه السلام) در خطابه های مشورتی و جنگ، سهیم بوده و در جهت هدفی که تصمیم داشت آن را به همه مردم برساند، کلیه مظاهر هنری متناسب با آن را به کار برد.

با این که حادثه کربلا از آغاز تا انجام ده ها خطابه پدید آورد، ولی خطابه های آتشین که در عرصه طف و کربلا به ایراد آن پرداخت با ساختار و مضمون خاصی، دارای تنوع بودند. امام (علیه السلام) در آن خطابه ها دشمن را به نامه هایی که برایش فرستاده بودند و به اطاعت خدا و یاری رسانی او و نیز دست برداشتن آن ها از یاری خود، یادآوری نموده که در یکی از آن ها آمده است:

«تَبَّأ لَكُمْ اَيْتَهَا الْجَمَاعَةُ وَ تَرَحَّأ، اَحِينِ اسْتَصْرَخْتُمُونَا وَ الْهَيْنِ، فَاصْرَخْنَاكُمْ مُوجِفِينَ
مُؤَدِّينَ مُسْتَعَدِّينَ سَلَلْتُمْ عَلَيْنَا سَيْفًا لَنَا فِي اَيْمَانِكُمْ وَ حَشَشْتُمْ عَلَيْنَا نَارًا قَدْ حَنَّاها عَلِي

۴۱۸ . المجالس السنیه ۲۱/۲۸، ۳۰.

۴۱۹ . همان.

۴۲۰ . همان.

عدوكم و عدونا فأصبحتم البأ على اوليائكم و يداً عليهم لأعدائكم بغير عدل أفضوه فيكم
ولا أمل أصبح لكم فيهم الا الحرام من الدنيا أنالوكم و خسيس عيش طمعتم فيه...»;

مردم کوفه! مرگتان باد؛ این شما بودید که با ابراز عشق و علاقه از ما درخواست کمک کردید و آن گاه که ما به دادخواهی شما پاسخ مثبت داده و بی درنگ و با احساسی انسانی به یاری تان شتافتیم، شمشیرهای آخته ای را که از آن خود ما بود بر ضد ما به کار گرفتید و آتش فتنه ای را که دشمن مشترک ما و شما برافروخته بود، شعله‌ور ساختید و به حمایت از دشمنان و بر ضد پیشوایان خود بپاخاستید، بی آن که دشمنان گامی در راه عدل و داد به سود شما بردارند و یا امید آینده ای بهتر از آنان داشته باشید جز این که متاع حرامی از دنیا به شما رسانده و اندکی از عیش و نوش دنیایی را به کامتان چشانند...

این خطابه افزون بر دارا بودن دو عنصر محاکمه و عاطفه، سرشار از عناصر متنوع هنری است و تنها در خور توان هنرمندی حرفه ای است که شگفتی های هنری فوق العاده هیجان انگیز آن را دریابد.^(۴۲۱)

نامه ها، خاطره ها، گفتار، دعاها، شعر و بیان هنری^(۴۲۲)، صورت دیگری از جنبه های ادبی است که امام حسین (علیه السلام) بدان عنایت داشته که در این جا به تناسب بحث به دو نمونه از اشعار آن حضرت اشاره می کنیم:

تبارك ذو العلا والكبرياء * تفرد بالجلال و بالبقاء**

و سوى الموت بين الخلق طراً * و كلهم رهائن للفناء**

و دنيانا - و إن ملنا اليها * و طال بها المتاع الى انقضاء**

الا ان الركون على غرور * الى دارالفناء من الفناء**

و قاطنهما سريع الظن عنها * و إن كان الحريص على الثواء^(۴۲۳) یعنی: خجسته است**

خدای بلندپایه و با عظمت، شکوه و جلال و بقاء، تنها از آن اوست، مرگ را میان همه آفریدگانش یکسان قرارداد و همه آنان در گرو فنا و نیستی اند، هرچند به دنیا و زرق و برقش تمایل داریم، ولی با این همه، دنیا سرای ماندگار نیست، دلخوشی بر خودپسندی و غرور در دنیا، فنا شدنی است، ساکنان این سرا گرچه علاقه مند به اقامت در آن باشند ولی به سرعت از آن جا کوچ خواهند کرد.

اغن عن المخلوق بالخالق * تغن عن الكاذب والصادق**

۴۲۱. تاریخ الادب العربی فی ضوء المنهج الاسلامی / ۳۱۱ - ۳۰۳.

۴۲۲. برای شرح بیشتر به هر یک از اشکال ادبی امام حسین (علیه السلام) به تاریخ الادب العربی فی ضوء المنهج الاسلامی از دکتر محمود بستانی مراجعه شود.

۴۲۳. به نقل از دیوان امام حسین: ۴ / ۱۱۵.

واسترزق الرحمان من فضله *** فليس غير الله من رازق
من ظن أن الناس يغونه *** فليس بالرحمان بالواثق
أو ظن أن المال من كسبه *** زلت به النعلان من حالق^(٤٢٤)

با وجود آفریدگار توانا، از آفریدگان بی نیاز شو تا از هر دروغگو و راستگویی بی نیاز باشی، تنها از فضل و عنایت خدای مهربان درخواست روزی نما که غیر از خدا کسی روزی رسان نیست، آن کس که گمان کند مردم او را بی نیاز خواهند ساخت، به خدا بی اعتماد است و کسی که تصور کند رزق و روزی را تنها از راه کسب و کار به دست می آورد از اوج بلندی لغزیده است.

فهرست

مقدمه مجمع ... ۷

مقدمه ... ۹

قسمت اوّل

بخش نخست: سالار شهیدان در يك نگاه ... ۱۹

بخش دوّم: نمایی از شخصیت امام حسین(علیه السلام)... ۲۹

۱. جایگاه امام حسین(علیه السلام) در قرآن ... ۲۹

۲. جایگاه حسین(علیه السلام) از نگاه خاتم پیامبران ... ۳۳

۳. جایگاه امام حسین(علیه السلام) از دیدگاه معاصران ... ۳۴

۴. امام حسین(علیه السلام) در گذر قرن ها و نسل ها ... ۳۹

بخش سوّم: جلوه هایی از شخصیت امام حسین(علیه السلام) ... ۴۵

۱. فروتنی ... ۴۶

۲. بردباری و گذشت ... ۴۷

۳. بخشش و سخاوت ... ۴۹

۴. شجاعت ... ۵۲

۵. ذلت ناپذیری ... ۵۴

۶. صراحت لهجه و بی پروایی ... ۵۶

۷. عبادت و تقوا ... ۵۸

عبادت امام(علیه السلام) ... ۶۰

قسمت دوم

بخش نخست: زندگی نامه اجمالی ... ۶۵

تاریخ ولادت ... ۶۵

رؤیای امّ ایمن ... ۶۵

خجسته نوزاد ... ۶۷

توجه پیامبر به حسین(علیه السلام) ... ۶۸

کنیه و لقب ... ۷۱

بخش دوّم: مراحل زندگی امام حسین(علیه السلام)... ۷۳

بخش سوّم: از ولادت تا امامت... ۷۷

امام حسین در دوران حیات رسول اکرم (صلی الله علیه وآله)... ۷۷

میراث پیامبر به حسنین (علیهما السلام)... ۸۰

سفارش پیامبر درباره نوادگانش... ۸۰

سوز و گداز پیامبر در مورد حسین(علیه السلام)... ۸۱

امام حسین(علیه السلام) در عصر خلفاء... ۸۲

در دوران ابوبکر... ۸۲

شهادت جانسوز حضرت زهرا(علیها السلام)... ۸۳

در دوران عمر بن خطاب... ۸۶

در دوران عثمان... ۸۸

رفتار با ابوذر غفاری... ۹۱

در عصر دولت علوی... ۹۳

در کنار پدر، و اصلاحگری امت... ۹۵

علاقه شدید به سلامت حسنین(علیهما السلام)... ۹۶

وصیت های امیرمؤمنان به امام حسین(علیه السلام)... ۹۷

آخرین لحظات در کنار پدر... ۱۰۸

در دوران برادرش امام حسن(علیه السلام)... ۱۰۹

مسلمانان قبل از صلح با معاویه... ۱۰۹

احترام به مواد قرار داد... ۱۱۵

نامه جعده بن هبیره به امام حسین(علیه السلام)... ۱۱۶

شهادت امام حسن(علیه السلام)... ۱۱۷

قسمت سوم

بخش نخست: عصر امام حسین(علیه السلام)... ۱۲۱

شیوه اسلام ستیزی معاویه... ۱۲۲

۱. سیاست اقتصادی... ۱۲۳

الف - ایجاد محرومیت اقتصادی... ۱۲۴

عراق... ۱۲۵

ب - حفظ حکومت با پول... ۱۲۵

ج - خریدن مردم... ۱۲۶

د - مالیات نوروژ... ۱۲۶

۲. سیاست تفرقه افکنی... ۱۲۷

الف - جور و ستم بر عجم... ۱۲۷

- ب - تعصب قبیله ای ... ۱۲۸
۳. سیاست زور و قدرت ... ۱۲۸
۴. هرزگی و گستاخی و اهانت به ارزش های دینی ... ۱۲۹
۵. کینه توزی و دشمنی آشکار با پیامبر و اهل بیت (علیهم السلام) ... ۱۳۰
۶. خشونت با شیعیان ... ۱۳۲
- بیعت گرفتن با زور ... ۱۳۳
- مبحث دوم: یزید بن معاویه کیست؟ ... ۱۳۵
- زندگی نامه و ویژگی های یزید ... ۱۳۶
- دلباخته شکار ... ۱۳۷
- شیفته بوزینه ... ۱۳۷
- باده نوشی ... ۱۳۹
- بی دینی یزید و کینه اش به پیامبر (صلی الله علیه وآله) ... ۱۴۲
- جنایات حکومت یزید ... ۱۴۳
- راز گرایش های تبهکارانه یزید ... ۱۴۴
- بخش دوم: مواضع و دستاوردهای امام حسین (علیه السلام) ... ۱۴۷
- نخستین مبحث: موضع امام در بیعت با یزید ... ۱۴۷
۱. دعوتی فرصت طلبانه و نقشه ای شیطانی ... ۱۴۷
۲. شیوه معاویه در اعلان بیعت یزید ... ۱۵۱
۳. امام حسین (علیه السلام) و بیدار سازی امت ... ۱۵۲
- رویارویی با معاویه و بیعت یزید ... ۱۵۳
- تلاش در جهت وحدت مسلمانان ... ۱۵۶
- فاش ساختن جنایات معاویه ... ۱۵۷
- بازگرداندن حق از دست رفته ... ۱۶۰
- توجه دادن مردم به مسئولیت های خود ... ۱۶۲
- مرگ معاویه ... ۱۶۷
- مبحث دوم: حکومت یزید و قیام اباعبدالله الحسین (علیه السلام) ... ۱۶۸
- آغاز قیام ... ۱۶۸
- نامه یزید به فرمانروای مدینه ... ۱۶۹
- مشورت ولید با مروان ابن حکم ... ۱۶۹
- امام (علیه السلام) در مجلس یزید ... ۱۷۱
- امام (علیه السلام) و مروان ... ۱۷۳
- حرکت امام (علیه السلام) در شب دوم ... ۱۷۴
- وصیت های امام (علیه السلام) ... ۱۷۶

امام در راه مکه ... ۱۷۹

مبحث سوم: انگیزه های قیام ... ۱۸۱

۱. فساد و انحراف حاکم و دستگاه حکومتی ... ۱۸۳
۲. مسئولیت امام در قبال مسلمانان ... ۱۸۴
۳. پذیرش خواسته مردم خشمگین ... ۱۸۵
۴. تلاش در جهت به ذلت و اداری ... ۱۸۶
۵. اهداف خیانتکارانه ... ۱۸۷
۶. ستم و نا امنی ... ۱۸۸
۷. خدشه در ارزش های اسلامی و محور یاد اهل بیت (علیهم السلام) ... ۱۸۹
۸. پذیرش فرمان خدا و رسول ... ۱۹۰
- اهداف و چشم انداز قیام امام حسین (علیه السلام) ... ۱۹۱
۱. عملی شدن وظیفه شرعی در قبال حاکم ستم پیشه ... ۱۹۲
۲. رسوایی واقعیت بنی امیه ... ۱۹۲
۳. زنده کردن سنت و از میان بردن بدعت ... ۱۹۴
۴. امر به معروف و نهی از منکر ... ۱۹۵
۵. بیدار کردن وجدان ها و تحریک احساسات ... ۱۹۶
- علت عدم قیام امام حسین (علیه السلام) در دوران معاویه ... ۱۹۷
۱. وضعیت مسلمانان ... ۱۹۸
۲. بوقلمون صفتی معاویه ... ۱۹۹
۳. احترام به صلح امام حسن (علیه السلام) ... ۲۰۱
- موضع گیری ها پیش از قیام امام (علیه السلام) ... ۲۰۲
- مبحث چهارم: امام (علیه السلام) به سوی مکه ... ۲۰۴
- نامه های کوفیان به امام (علیه السلام) ... ۲۰۵
- پاسخ امام (علیه السلام) به نامه های کوفیان ... ۲۰۷
- حرکت مسلم به سمت کوفه ... ۲۰۹
- نامه مسلم به امام حسین (علیه السلام) ... ۲۱۰
- نامه امام (علیه السلام) به سران بصره ... ۲۱۱
- پاسخ احنف بن قیس ... ۲۱۲
- پاسخ یزید بن مسعود نهشلی ... ۲۱۲
- موضع فرماندار کوفه ... ۲۱۵
- دسته بندی هواداران بنی امیه ... ۲۱۶
- نگرانی یزید و مشورت با سرجون ... ۲۱۷
- عبیدالله در راه کوفه ... ۲۱۹

- تلاش ابن زیاد در تسلط بر کوفه ... ۲۲۰
- مسلم و ترور ابن زیاد ... ۲۲۱
- خیانت به مسلم بن عقیل ... ۲۲۲
- مبحث پنجم: حرکت امام(علیه السلام) به عراق ... ۲۲۶
- گزینش هجرت به عراق ... ۲۲۷
- سخنان امام(علیه السلام) به هنگام وداع مکه ... ۲۳۰
- خلاصه قیام در يك نامه ... ۲۳۴
- دشمن در جستجوی امام(علیه السلام) ... ۲۳۵
- در تنعیم ... ۲۳۵
- در منطقه صفاح ... ۲۳۶
- نامه امام(علیه السلام) به مردم کوفه ... ۲۳۶
- اقدامات جنایت آمیز امویان ... ۲۳۷
- دستگیری و شهادت قیس بن مسهر ... ۲۳۸
- باز هیر بن قین ... ۲۳۹
- اطلاع امام(علیه السلام) از پیمان شکنی مردم ... ۲۴۰
- برخورد امام حسین(علیه السلام) باخّر ... ۲۴۲
- سرزمین موعود ... ۲۴۵
- ورود سپاه کوفه ... ۲۴۷
- مبحث ششم: در کربلا چه گذشت ... ۲۴۹
- شب عاشورا ... ۲۴۹
- روز عاشورا ... ۲۵۵
- سخنان امام حسین(علیه السلام) در برابر سپاه کوفه ... ۲۵۶
- حرّ، بین بهشت و دوزخ ... ۲۵۹
- پیکاری به یادماندنی ... ۲۶۰
- شهادت امام حسین(علیه السلام) ... ۲۷۰
- حسین تنها در میدان ... ۲۷۱
- سرخی آسمان ... ۲۷۴
- آتش زدن و تاراج خیمه ها ... ۲۷۵
- اسب تاختن بر پیکر مقدس امام حسین(علیه السلام) ... ۲۷۶
- زینب در کنار نازنین پیکر برادر ... ۲۷۸
- بخش سوم: نتایج قیام حسینی ... ۲۷۹
۱. رسوایی بنی امیه ... ۲۸۰
۲. زنده کردن رسالت اسلام ... ۲۸۲

۳. احساس گناهکاری و نارضایتی از امویان ... ۲۸۲

۴. عزم و اراده امت و روح مبارزه جویی ... ۲۸۴

بخش چهارم: میراث علمی امام حسین(علیه السلام) ... ۲۸۷

چشم اندازی کلی به میراث علمی امام(علیه السلام) ... ۲۸۷

خرد و دانش و شناخت ... ۲۸۸

قرآن کریم ... ۲۹۳

سنت مبارك ... ۲۹۶

اهل بیت(علیهم السلام) ... ۲۹۹

مژده حسین(علیه السلام) به وجود مقدس و دولت حضرت مهدی(علیه السلام) ... ۳۰۲

اصول عقاید و علم کلام ... ۳۰۴

اخلاق و تربیت معنوی ... ۳۰۷

پندهای ارزشمند ... ۳۰۸

فقه و احکام دین ... ۳۱۱

دعاهای امام حسین(علیه السلام) ... ۳۱۳

شخصیت ادبی امام حسین(علیه السلام) ... ۳۲۰

فهرست ... ۳۲۵